



وہ اپیت استمرار فکر امویان

ایت اللہ سید کمال حیدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وهابیت

استمرار فکر امویان

نویسنده

آیت الله سید کمال حیدری



سرشناسه: حیدری، سید کمال

عنوان و نام پدیدآور: وهابیت استمرار فکر امویان / سید کمال حیدری.

مشخصات نشر: مشهد، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲۰۳ ص.

شابک: ۵-۶۳۶-۹۵۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: وهابیت، دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ

ردیه بندی کنگره: ۱۳۹۱ و ۹۶۹/۶/۲۰

ردیه بندی دیوبی: ۴۱۶/۴۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۲۶۸۴۸

● نام کتاب: وهابیت، استمرار فکر امویان

● نویسنده: سید کمال حیدری

● ناشر: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ (مشهد مقدس)

○ چاپ اول: ۱۳۹۱

○ شمارگان: ۲۰۰۰

○ بهای: ۴۵۰۰ تومان

○ شابک: ۵-۶۳۶-۹۵۴-۹۷۸

○ همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

● مراکز پخش:

○ مشهد، خیابان دانش، دانش شرقی، بین دانش شرقی ۱۵ و ۱۷، نشر بین‌المللی المصطفی ﷺ، تلفن (۰۵۱) ۸۵۴۳۰۵۹

○ قم، میدان شهدا، خیابان حاجتیه، روبروی مدرسه حاجتیه، فروشگاه مرکز بین‌المللی

ترجمه و نشر المصطفی ﷺ، تلفکس: (۰۲۵۱) ۷۷۳۰۵۱۷

فهرست موضوعات

۹	سخن ناشر.....
۱۱	مقدمه.....
۱۴	مختصری از زندگی نامه آیت الله سید کمال حیدری.....
۱۴	ولادت
۱۴	تحصیلات آکادمیک.....
۱۶	اساتید
۱۷	تدریس علوم دینی
۱۷	تألیفات.....
۲۲	سخنرانی‌های تلویزیونی.....
۲۲	روش استاد در مباحث و علوم
۲۳	روش کلامی.....
۲۴	شاگردان.....
۲۵	گفتار اول: امام علی و اهل بیت علیهم السلام در دیدگاه اموی.....
۲۷	درآمد.....
۲۹	۱- دشمنی با علی علیهم السلام محور حکومت بنی امية.....
۳۴	۲- دیدگاه ابن تیمیه درباره امیر مؤمنان علیهم السلام
۳۵	۳- شیوه ابن تیمیه در تنقیص و انتقاد به حضرت علی علیهم السلام
۳۹	۴- نقد دیدگاه ابن تیمیه
۴۱	۵- ناسزاگویی و بعض علی علیهم السلام در مدرسه اموی.....

۶- برخورد مدرسهٔ اموی با نویسنده‌گان محبّ اهل‌البیت علیهم‌اللہ‌الزینات مدرسهٔ صحابه ۵۳	
۷- ابن‌تیمیه و روایات محبّت علی علیهم‌اللہ‌الزینات ۵۵	
دسته اول: محبّت علی علیهم‌اللہ‌الزینات شناخت نفاق از ایمان ۵۶	
دسته دوم: علی علیهم‌اللہ‌الزینات دوستی و دشمنی با پیامبر ﷺ ۵۶	
دسته سوم: علی علیهم‌اللہ‌الزینات شناخت مؤمنان انصار ۵۷	
بررسی سند حدیث ۵۸	
بررسی دلالت حدیث ۶۰	
دیدگاه ابن‌تیمیه درباره سه حدیث فوق ۶۱	
نتیجه ۶۴	
۸- تبیین رویکرد ابن‌تیمیه در مواجهه با روایات فضایل اهل‌بیت علیهم‌اللہ‌الزینات ۶۷	
نقد و پاسخ ۶۹	
۹- نکوهش اصحاب امیرمؤمنان علیهم‌اللہ‌الزینات ۷۳	
بررسی و نقد ۷۴	
گفتار دوم: فضایل علی بن ابی طالب علیهم‌اللہ‌الزینات در مدرسهٔ صحابه ۷۷	
درآمد ۷۹	
ثمره و اثر شمردن فضایل ۸۳	
روایات «دوستی و دشمنی با علی علیهم‌اللہ‌الزینات» ۸۷	
گفتار سوم: فضایل حضرت زهرا علیها السلام در منابع اهل‌سنّت ۹۱	
اشارة ۹۳	
۱. روایات فضایل حضرت زهرا علیها السلام در مدرسهٔ صحابه ۹۵	
۲. برتری حضرت زهرا علیها السلام بر دیگر زنان نمونه ۱۰۰	
۳. ابن‌تیمیه و اهانت به حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۳	
ابن‌تیمیه و اهانت به حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۴	
نمونه‌هایی از اهانت‌ها و تهمت‌های ابن‌تیمیه به حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۵	

الف- اتهام دنیا زدگی به حضرت زهرا علیها السلام	۱۰۵
ب- تشبيه رفتار فاطمه علیها السلام با رفتار منافقان	۱۰۶
ج- محرومیت حضرت زهرا علیها السلام از نعمت هم کلامی با خلفاء	۱۰۸
د- گناه انگاری وصیت حضرت زهرا علیها السلام	۱۰۹
ه- اطاعت نکردن فاطمه علیها السلام از ولی أمر	۱۰۹
و- مجوز قتل اهل بیت علیها السلام از دیدگاه ابن تیمیه	۱۱۲
ز- توجیه جنایت خلفا نسبت به حضرت زهرا علیها السلام	۱۲۰
نقد و بررسی	۱۲۲
ح- تکذیب ناخشنودی فاطمه علیها السلام از خلفا و وصیت بر دفن شبانه	۱۲۵
نقد و بررسی	۱۲۵
ط- تکذیب حدیث نبوی «يا فاطمة! ان الله يغضب لغصبك ويرضي لرضاك»	۱۲۷
نقد و بررسی	۱۲۸
گفتار چهارم: قداست خون امام حسین علیهم السلام در مدرسه صحابه و مکتب اموی	۱۳۲
درآمد	۱۳۴
۱. شهادت امام حسین علیهم السلام از منظر مکتب اموی	۱۳۴
۲- دیدگاه مدرسه صحابه و شهادت امام حسین علیهم السلام	۱۳۶
گفتار پنجم: شخصیت یزید بن معاویه از دیدگاه مدرسه اموی	۱۴۶
درآمد	۱۴۸
۱- تبیین باورهای ابن تیمیه درباره یزید بن معاویه	۱۴۸
خلاصه دیدگاه ابن تیمیه	۱۵۴
۲- نقد و بررسی باورهای ابن تیمیه	۱۵۵
۳- بازنگری بر باورهای ابن تیمیه درمورد یزید بن معاویه	۱۶۰
الف- اسلام یزید، عدم جواز لعن آن و نامشروع بودن قیام امام حسین علیهم السلام	۱۶۰
نقد و بررسی	۱۶۳

ب- تبرئه یزید و بی اساس بودن حوادث و وقایع پس از عاشورا.....	۱۶۵
ج- بدعت بودن گریه و تعزیه بر امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۷۰
نقد و بررسی.....	۱۷۰
اشکال پیروان مدرسه اموی.....	۱۷۵
خلاصه.....	۱۷۸
فهرست منابع.....	۱۸۰

سخن ناشر

وهابیت با فعالیت پر حجم و با پشتوانه منابع مالی برخی کشورهای نفت خیز در جامعه اسلامی، بیشترین ضربه را به اسلام ناب در قرن حاضر وارد نموده است. آبשخور این فکر، مبانی مدرسه‌ی اموی در صدر اسلام می‌باشد، این مدرسه یک جریان انحرافی در برابر مکتب اهل بیت علیہ السلام و مدرسه‌ی صحابه است؛ اساس و بنیان این اندیشه، بر بغض و دشمنی خاندان پیامبر ﷺ بویژه حضرت علی علیہ السلام بنا شده است. سردمداران و پیروان این مکتب، در راستای تحقق هدف بنیادین خویش، با همه ابزار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی به میدان آمده و با اهل بیت پیامبر ﷺ و پیروان آنان و حتی افرادی از مدرسه‌ی صحابه که فقط ابراز محبت به اهل بیت نموده و یا فقط به نقل احادیث فضائل پرداخته اند، به مبارزه برخواسته و برای نابودی آنان از هیچ تلاشی خودداری نکردند.

ابن تیمیه که در بُعد فرهنگی، پرچم دار دفاع از مدرسه‌ی اموی، سخنگو و زبان گویا در انزجار از امیر مومنان علیہ السلام و پیروان مکتب اهل بیت علیہ السلام می‌باشد، در برابر روایات متواتر فضائل این خاندان که نشانه حقانیت به خلافت پس از پیامبر اکرم ﷺ است، با سه گام تشکیک در سند، تشکیک در دلالت و تشکیک در شخص با شریک تراشی از طریق روایات جعلی، حرکت می‌کند؛ اما در مقابل با استناد به روایات جعلی و موهوم و یا تصرف در دلالت روایات صحیحه به دفاع از مدرسه‌ی اموی پرداخته و آنان را ولی امر و خلفاء بی‌چون و چرای الهی معرفی

نموده و دین خود را به دشمن قسم خورده انسان ادا کرده است. این نوشتار که مباحث مطرح شده توسط استاد گرانقدر آیت‌الله سید کمال حیدری^{ره} در شبکه الکوثر می‌باشد توسط محققان محترم معاونت پژوهش مجتمع آموزش عالی المصطفی^{ره} در مشهد مقدس ترجمه و به رویت دفتر محترم معظم له رسیده است. ضمن تشکر از حضرت ایشان، امیدواریم این کتاب گامی در تبیین مبانی فکری وهابیت و مدرسه اسلام اموی و وجه تمایز آن با اسلام ناب محمدی^{ره} باشد.

مقدمه

هر اندازه که در سیر افکار و عقاید بشر بیشتر دقت کنیم و هر اندازه که بیشتر آشکار شود، گره‌های کور و اختلافات بیشتری رخ می‌نماید، گویا این خصوصیت از تاریخ فکر بشری، هر اندازه هم که ابتدایی باشد، جدایی ناپذیر بوده و هر اندازه که به اهمیت تفکری افزوده شود این خصیصه بیشتر نمود یافته و خود را واضح‌تر نشان می‌دهد؛ بویژه اگر دینی نقش محوری در این مساله ایفا کند و توانایی بیشتری در حل مشکلات داشته و پاسخگوی نیازهای ضروری انسان باشد.

از زمانی که انسان فهمید خطر نابودی تهدیدش می‌کند و در وادی فنا قدم نهاده است، همواره از خویش می‌پرسد که نهایت کار و سرانجام او چه خواهد شد و به کجا خواهد رفت؟

و از درون این سوال است که جنس بشر به سوی اندیشه خدا جویی گام برداشته است؛ این تفکر در هیچ زمان و حالتی از انسان جدا نشده است و اگر رابطه او با خدا سست شود زندگانی اش پوج و بی ارزش خواهد بود.

گر چه اندیشه خدا جویی باعث پیدایش مشرب‌های گوناگون فکری فلسفی، صوفی، طبیعت‌گرایی و دیگر عقاید شد ولی مساله نبوت و واسطه بین خدا و خلق موفق‌تر و بیشترین نقش را در زندگی بشر دوران کهن و عصر جدید ایفا می‌کند. پس از آنکه پیروان دیانت ابراهیمی به گروه‌های متعدد بویژه فرقه‌ها و مذاهب

داخلی تقسیم شد، خلجان بزرگی در ذهن انسان دیندار باقی ماند که کدامین مسیر صحیح بوده و راه رسیدن به پاسخ صحیح سوالاتش کدام است.

داستان دین(اسلام) نیز از این مساله جدا نبوده و این چیز جدیدی نیز نیست، تاریخ شهادت می‌دهد که اسلام به فرقه‌های متعدد فکری و عقیدتی تقسیم شده است و هر مذهبی تابع افکار سازنده و انگیزه‌های او بوده است. ولی به هر حال مفهوم حق و حقانیت جایگاه ویژه خود را داشته و دارد و برتر از همه مفاهیم می‌باشد که دریافت صحیح ارزش‌های انسانی و مفاهیم و تعالیم اصیل دینی، فصل الخطاب همه تلاش‌ها است.

کتاب حاضر که در برابر خواننده عزیز قرار دارد، کوششی است در راستای تحلیل و نقد دیدگاه‌های متفاوت که به نحوی مدعی ارتباط با اسلامند ولی با واضح‌ترین بدیهیات آن در تناقض بوده و با مسلم‌ترین مسائل اسلامی که از بدواتاسیس آن، پذیرفته شده بوده است مخالفت می‌کنند. سعی نموده‌ایم به نقد و معرفی صحیح این گونه اندیشه‌های انحرافی بپردازیم.

اصل این نوشتار برگرفته شده از مجموعه گفتارهای جناب آیت الله سید کمال حیدری در شبکه ماهواره‌ای الکوثر می‌باشد، که به رشتۀ تحریر درآمده و ویرایش شده، منابع آن تطبیق و چارچوب بحث‌ها مشخص گردیده است؛ و همچنین نظریات و اقوالی را که استاد مطرح نموده اند با منابع تطبیق گردیده که در گام نخست در کتابی با نام معالم الاسلام الاموی به دست نشر سپرده شد. همچنین، بزرگوارانی از جامعه المصطفی العالمیه برای استفاده بیشتر از این کتاب، به تلحیص آن اقدام نموده و در قالب جدیدی آن را به زبان فارسی ترجمه کردند که نهایت

سپاس و قدردانی را از آنها داشته و از خداوند متعال توفیق روزافزون و موفقیت را برایشان خواهانیم. از پروردگار عالمیان می‌خواهیم، همه کسانی را که در راه دین خدمت می‌کنند و در یاری تعالیم حقه اسلام تلاش نموده و از حریم مکتب اهل البیت علیهم السلام دفاع می‌کنند، دستگیرشان بوده و یارشان باشد. و در پایان، از همه بزرگوارانی که در نشر این کتاب به زبان فارسی و عربی ما را یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌کنیم.

بدرستی که خداوند پاک و منزه، شنوا و اجابت‌کننده است.

بنیاد اندیشه اسلامی

وابسته به آیت الله سید کمال حیدری

مختصری از زندگی نامه آیت الله سید کمال حیدری

ولادت

آیت الله سید کمال حیدری در سال ۱۳۷۶ ه.ق مطابق با ۱۹۵۶ م در کربلای معلی پا به جهان گذاشت. وی کوچکترین فرزند مرحوم سید باقر سید حسن سید عبدالله، از خانواده‌ی اصیل از نسل امام زین العابدین علیهم السلام است.

از شش پسر سید باقر سه تن از آنان در راه اسلام توسط نظام فاسد بعضی به شهادت رسیدند و دو فرزند دیگر به مرگ طبیعی از دنیا رفتند و تنها فرزندی که باقی مانده سید کمال -حفظه الله- است.

تحصیلات آکادمیک

ایشان با استعداد خدادادی، دوره ابتدایی و متوسطه را با معدل خوب و امتیاز عالی به پایان رساند و وارد دوره دبیرستان شد تا با تمام وجود، خود را برای برآورده کردن آرزوهای پدر و خانواده آماده کند.

پدر و خانواده ایشان علاقه داشتند که وی پزشک یا مهندس شود. مدت‌ها ذهن ایشان درگیر این مسأله بود که آیا آنچه را خود می‌خواهد و به آن علاقه‌مند است دنبال کند یا آنچه را خواسته خانواده است، برآورده سازد. این دل‌مشغولی ادامه داشت تا اینکه تصمیم گرفت مسیر حوزه را که از ابتدا عاشق آن بوده بدون

آنکه خانواده از آن آگاه شوند برگزیند.

از این مرحله داستان علاقه ایشان به علوم جاری حوزه علمیه در خلال پرداختن به دروس فقه اسلامی خارج از اوقات مدرسه آشکار شد.

سید کمال -دام ظله- تحت تأثیر جو روحانی کربلا و جلسات سخنرانی مذهبی و راهنمایی‌های تربیتی قرار گرفت و با تمام علاقه در مجالس حسینی شرکت می‌کردند و از سخنان بزرگترین خطبیان آن زمان مانند مرحوم شیخ عبدالزهرا کعبی، شیخ هادی خفاجی و شیخ عبدالامیر منصوری، بهره می‌بردند. علاوه بر این، از مجالس وعظی که در برخی از منازل کربلا نیز برگزار می‌شد و افرادی چون شیخ احمد وائلی و شیخ محمد علی یعقوبی منبر می‌رفتند، بهره می‌گرفتند.

شروع دروس حوزوی

حضرت ایشان -دام ظله- درس‌های مقدماتی و مقداری از سطح را در کربلای معلی هم‌زمان با درس‌های آکادمیک فرا گرفت. عصرها در محضر اولین استاد خویش، شیخ حسین فرزند علامه شیخ علی عیشان احسایی در یکی از حجره‌های صحن شریف امام حسین علیهم السلام نزدیک درب سلطانیه حاضر می‌گشت و بعد از مدتی از مرحوم شیخ علی عیشان نیز بهره گرفت. پس از مدتی به توصیه شیخ علی عیشان به نجف اشرف، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مرکز علوم اسلامی بر اساس آرای اهل‌بیت علیهم السلام عزیمت کرد و نجف جایی بود که می‌توانست تشنگی علمی او را سیراب کند.

در شرایطی که خفغان در عراق حاکم بود، ایشان وارد دانشکده فقه نجف اشرف گردید؛ شرایط سیاسی روز به روز سخت می‌شد و دوران بحران برای علماء دین و دستگیری طلاب حوزه شروع شده بود. ایشان هم‌زمان با دروس دانشگاهی در دانشکده فقه، در دروس رسمی حوزه نیز حاضر می‌شدند.

اساتید

از استادان بنام ایشان در دانشکده فقه و دوره سطح عالی دروس حوزه می‌توان از آیت الله علامه سید محمد تقی حکیم و آیت الله شهید سید عبدالصاحب حکیم نام برد. با توجه به حافظه ذکاوتی که ایشان داشتند در مدت کوتاهی دوره سطوح عالیه را به اتمام رسانده و آماده حضور در درس‌های خارج فقه و اصول گردیدند. از درس‌های خارج فقه و اصول اساتیدی چون:

۱. آیت الله العظمی شهید سید محمد باقر صدر رهنیت.
۲. آیت الله العظمی سید أبوالقاسم موسوی خوئی رهنیت.
۳. آیت الله شیخ میرزا علی غروی رهنیت.
۴. آیت الله سید نصرالله مستتباط رهنیت.

بهره بردنند. در میان استادان خود با شهید محمد باقر صدر ارتباط بیشتر و گسترده‌تری داشتند به طوری که همواره نزد ایشان رفته و مباحث علمی را پی می‌گرفتند. سؤالات خود را از ایشان پرسیده و به گفتگوی علمی می‌نشستند و راهنمایی‌ها و پاسخ‌های ایشان را با جان و دل می‌شنیدند.^۱ فقه، اصول، بیانش، تحقیق و جهاد سیاسی را از شهید صدر فرا گرفت.

بعد از شدت گرفتن خفقان بر طلاب حوزه علمیه در نجف اشرف، ایشان رهسپار کشور کویت گشته تا زمینه انتقال ایشان به شهر مقدس قم فراهم شود. علامه حیدری در قم

دروس حوزوی فقه، اصول، تفسیر، کلام، فلسفه و عرفان را در شهر مقدس قم

۱- نک: سید محمد غروی، تلامذة الإمام الشهید الصدر، ملامحهم النفسية و مواقفهم الاجتماعیة، ص ۲۴۳.

در نزد بزرگانی چون، آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی رهنما، آیت الله العظمی شیخ وحید خراسانی -دام ظله-، آیت الله العظمی شیخ جوادی آملی -دام ظله- و آیت الله شیخ حسن زاده آملی -دام ظله- فراگرفتند. ایشان در کنار مباحث علمی از اوایل رسیدن به شهر مقدس قم به امور سیاسی نیز همت گماشت و همراه با گروهی از دوستان و همدرسان خود به جهاد علیه رژیم بعضی عراق پرداخته و ادامه دروس را به زمان دیگری موكول کردند.

تدریس علوم دینی

چون حوزه علمیه تلاش و پشتکار ایشان را در معارف دینی مشاهده کرد، از وی تقاضا نمود تا امر مهم تدریس را نیز بر عهده بگیرد. ایشان با تمام احترام، به این درخواست لبیک گفته و به تدریس معارف حوزوی در زمینه‌ها و تخصص‌های مختلف در حوزه فقه اسلامی، اصول فقه، فلسفه اسلامی، منطق، کلام اسلامی، عرفان، تفسیر قرآن کریم و اخلاق اسلامی به تدریس پرداختند که هنوز نیز ادامه دارد، علاوه بر این، سخنرانی‌ها و مباحث مختلف دیگری را در حوزه‌های فکری، فرهنگی، عقیدتی و تاریخی برای طلاب ارائه می‌کردند.

تألیفات

تاکنون، کتاب‌های متعددی از ایشان منتشر شده و یا در مسیر انتشار است؛ که برخی از این کتاب‌ها تألیف و برخی تقریر و برخی به صورت محاضرات در شهرهای مختلف اسلامی به چاپ‌های متعدد رسیده‌اند. کتاب‌هایی که تاکنون از ایشان به چاپ رسیده است عبارتند از:

- (١) الباب في تفسير الكتاب (الجزء الأول: تفسير سورة الحمد).
- (٢) أصول التفسير؛ مقارنة منهجية بين آراء الطباطبائى وأبرز المفسرين.
- (٣) تأويل القرآن: النظرية والمعطيات.
- (٤) معرفة الله. بقلم: طلال الحسن. (١-٢).
- (٥) الراسخون في العلم؛ مدخل لدراسة ماهية علم المقصوم وحدوده ومنابع إلهامه. بقلم: الشيخ خليل رزق.
- (٦) المعاد؛ رؤية قرآنية. بقلم: الشيخ خليل رزق. (١-٢).
- (٧) التوحيد... بحوث تحليلية في مراتبه ومعطياته. بقلم: جواد على كسار. (١-٢).
- (٨) بحث حول الإمامة؛ حوار بقلم: جواد على كسار.
- (٩) الشفاعة؛ بحوث في حقيقتها وأقسامها ومعطياتها.
- (١٠) العرفان الشيعي.. رؤى في مركباته النظرية ومسالكه العملية. بقلم: الشيخ خليل رزق.
- (١١) العصمة؛ بحث تحليلي في ضوء المنهج القرآني. بقلم: محمد القاضى.
- (١٢) يوسف الصديق.. رؤية قرآنية. بقلم: محمود الجياشى.
- (١٣) فلسفة الدين؛ مدخل لدراسة منشأ الحاجة إلى الدين وتكامل الشرائع. بقلم: الشيخ على العبادى.
- (١٤) الدروس (شرح الحلقة الثانية للسيد محمد باقر الصدر)، بقلم: علاء السالم. (١-٤).

- ١٥) القطع؛ دراسة في حجّته وأقسامه. بقلم: الشيخ محمود نعمة الجياشي.
- ١٦) الظن؛ دراسة في حجّته وأقسامه. بقلم: محمود الجياشي.
- ١٧) فلسفة صدر المتألهين قراءة في مركبات الحكمة المتعالية. بقلم: الشيخ خليل رزق.
- ١٨) المُثُل الإلهية.. بحوث تحليلية في نظرية أفلاطون. بقلم: الشيخ عبد الله الأسعد.
- ١٩) التربية الروحية؛ بحوث في جهاد النفس.
- ٢٠) في ظلال العقيدة والأخلاق؛ بقلم: محمد جواد الزبيدي والشيخ محمد جواد الزبيدي.
- ٢١) مدخل إلى مناهج المعرفة عند الإسلاميين.
- ٢٢) بحوث في علم النفس الفلسفى. بقلم: عبد الله الأسعد.
- ٢٣) التفَقَه في الدين. بقلم: الشيخ طلال الحسن.
- ٢٤) من الخلق إلى الحق .. رحلات السالك في أسفاره الأربع. بقلم: الشيخ طلال الحسن.
- ٢٥) شرح نهاية الحكمة، المرحلة الثانية عشر، الإلهيات بالمعنى الأخص. بقلم: الشيخ على حمود العبادى. (١-٢)
- ٢٦) المذهب الذاتي في نظرية المعرفة.
- ٢٧) شرح بداية الحكمة. بقلم: الشيخ خليل رزق (١-٢)
- ٢٨) التقوى في القرآن؛ دراسة في الآثار الاجتماعية.

- ٢٩) عصمة الأنبياء في القرآن. بقلم: محمود نعمة الجياشى.
- ٣٠) معالم التجديد الفقهي؛ معالجة إشكالية الثابت والمتغير في الفقه الإسلامي. بقلم: الشيخ خليل رزق.
- ٣١) المنهج التفسيري عند العلامة الحيدري، بقلم الدكتور طلال الحسن.
- ٣٢) المنهج الفقهي عند العلامة الحيدري، بقلم الدكتور طلال الحسن.
- ٣٣) بحوث عقائدية (١-٣)
- ٣٤) بحوث عقائدية (٤-٦)
- ٣٥) الثابت والمتغير في المعرفة الدينية. بقلم: الدكتور على العلي.
- ٣٦) الإعجاز بين النظرية والتطبيق. بقلم: محمود الجياشى.
- ٣٧) لا ضرر ولا ضرار (بحث فقهي).
- ٣٨) دروس في الحكمة المتعالية (١-٢)
- ٣٩) علم الإمام؛ بحوث في حقيقة ومراتب علم الأئمة المعصومين. بقلم: الشيخ على حمود العبادى.
- ٤٠) كمال الحيدري؛ قراءة في السيرة والمنهج. إعداد الدكتور حميد مجيد هدو.
- ٤١) الولاية التكوينية، حقائقها ومظاهرها. بقلم على حمود العبادى.
- ٤٢) مدخل إلى الإمامة.
- ٤٣) الفلسفة؛ شرح كتاب الأسفار الأربع (الإلهيات بالمعنى الأعم). بقلم: الشيخ قيسر التميمي. (١-٣)

- ٤٤) العقل والعاقل والمعقول، شرح المرحلة الحادية عشر من كتاب نهاية الحکمة. بقلم الشیخ میثاق طالب.
- ٤٥) شرح کتاب الأسفار العقلية الأربعـة - المعاد، الجزء الأول، بقلم عبد الله الأسعد.
- ٤٦) شرح الحلقة الثالثة، للشهید السعید آیة الله العظمی السيد محمد باقر الصدر، تقریراً لدروس آیة الله العلامہ السيد کمال الحیدری، بقلم الشیخ حیدر العقوبی. (١-٣)
- ٤٧) شرح کتاب المنطق للعلامة الشیخ ٥٩- محمد رضا المظفر، بقلم الشیخ نجاح التوینی. (٥-١)
- ٤٨) شرح الحلقة الأولى، للشهید السعید آیة الله العظمی السيد محمد باقر الصدر قدس الله سره، بقلم الشیخ سعد الغنامی.
- ٤٩) دروس فی التوحید، آیة الله المحقق السيد کمال الحیدری، بقلم الشیخ علی حمود العبادی.
- ٥٠) معالم الإسلام الأموي، محاضرات السيد کمال الحیدری، بقلم: إبراهيم البصري.
- ٥١) منطق فهم القرآن، تقریراً لأبحاث السيد کمال الحیدری، بقلم: الدكتور طلال الحسن (١-٣)
- ٥٢) موارد وجوب الزکاة والخلاف فی تحديدها، تقریراً لأبحاث السيد کمال الحیدری، بقلم: الشیخ میثاق العسر.

- ۵۳) منکر الضروری، حقیقته شروطه حکمه، تقریراً لأبحاث السيد کمال الحیدری، بقلم: الشیخ میثاق العسر.
- ۵۴) هل لخمس أرباح المکاسب أصل قرآنی؟، تقریراً لأبحاث السيد کمال الحیدری، بقلم: الشیخ میثاق العسر.
- ۵۵) الفتاوی الفقهیة، الرسالة العملية لسماحتہ، قسم العبادات.

سخنرانی‌های تلویزیونی

ایشان مباحثتی را در شبکه‌های ماهواره‌ای در دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام در مقابل هجمه‌های بیشمار وهابیان که تحت تأثیر افکار ابن تیمیه و پیروان وی قرار گرفته بودند به عهده گرفت. این سلسله مباحثت در شبکه ماهواره‌ای الکوثر به زبان عربی تحت عنوان «مطاراتات فی العقيدة» و «الاطروحة المهدویة» که حدود ۱۷۰ برنامه تاکنون آماده شده و هنوز این برنامه ادامه دارد.

روش استاد در مباحثت و علوم

استاد علامه حیدری در مباحثت علمی حوزوی روش‌های خاصی را برگزیده‌اند که ما فقط به روش کلامی ایشان اشاره می‌کنیم و مشتاقان را به نوشه‌های دیگر استاد که زندگی نامه ایشان را بصورت مفصل ذکر کرده اند ارجاع می‌دهیم.

روش کلامی

روش کلامی ایشان را می‌توان به دو بخش؛ روش درون مذهبی و روش برون مذهبی تقسیم کرد. در روش درون مذهبی مباحث و اعتقاداتی که در داخل مذهب وجود دارد و چگونگی مبتنی بودن آنها بر پیش فرض‌های عقلانی درست و ابزارهای به دست آوردن آنها از متون دینی، بر اساس همان مبانی عقلانی و روش‌های بیان و عرضه آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در روش برون مذهبی، معارف ویژه‌ای که با دیگر ادیان و مذاهب می‌تواند ارتباط برقرار کند و مورد غفلت قرار گرفته است، بررسی می‌شود. ویژگی این روش در این است که راهی برای وادار کردن دیگران برای پذیرش سخن وجود ندارد مگر از راهی که خودش به آن معتقد باشد. این مطلب مستلزم ورود تفصیلی در عمق معارف و علوم دیگران و نشان دادن ارزش آن معارف برای تمام کسانی است که می‌خواهند به آن مطلب استناد کنند. ایشان در استناد و تطبیق معارف در کتاب‌های آنان، تنها به ذکر منبع یا ارجاع به کتاب‌های دیگران اکتفا ننموده است بلکه محل بحث را از خود منبع به صورت مکتوب یا تصویری مورد استناد قرار می‌دهند. به همین دلیل این روش، مورد پذیرش و اقبال عامه مردم، نه تنها در سطح عموم، بلکه در میان نخبگان و فرهیختگان نیز قرار گرفته است. تأثیر این روش بر عموم مردم بیشتر بوده زیرا نتیجه آن زودتر مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

در همین راستا برنامه‌های «گفتگو در عقاید»^۱ و «بحث مهدویت»^۲ برگزار

۱- مطارحات فی العقید

۲- الأطروحة المهدوية

شد تا راه جدید و تازه‌ای را در روش گفتگو با دیگران بگشاید. امید است که پیرامون آن‌ها مباحثی نگاشته شود، جلسات و همایش‌هایی در مورد تأثیرات و راهکارهای تقویت آن مباحث برگزار گردد.

شاگردان

اگر در مورد شاگردان ایشان به بحث بنشینیم، بسیاری از آنها امروزه اساتید سطوح عالیه حوزه، مؤلف، سخنور و سیاستمدارانی هستند که عدد آنان از صدھا تجاوز نموده است. از خداوند تبارک و تعالی می خواهیم که همه را در آنچه که خیر و صلاح است موفق بدارد.

گفتار اول

امام علی و اهل بیت علیهم السلام در دیدگاه اموی

درآمد

قراین و شواهد زیادی در دست است که میان دیدگاه مدرسهٔ صحابه و برداشت اموی از اسلام، اختلاف اساسی وجود دارد و نباید بین آنها خلط شود. برخی از روی عمد و آگاهی از روی جهالت و نادانی، بین این دو روش و برداشت از اسلام خلط کرده و تصور می‌کنند که اساساً در اسلام، بیش از دو روش و دو مکتب وجود ندارد: یکی، مکتب و روش اهل‌البیت و دیگری، روش و مدرسهٔ صحابه یا اهل‌سنّت و جماعت و این دو رویکرد را در مقابل هم قرار داده و سعی شان بر این است که تمام اهل‌سنّت را در این گروه قرار دهند.

این از اشتباهات شایع و از غفلت‌های بزرگی است که امروزه «مخصوصاً در حوزه‌های عقیدتی و فکری» مشاهده می‌شود. ما معتقدیم که این چنین نیست. وقتی مدرسهٔ صحابه که در رأس آن اصحاب پیامبر است و مکتب اموی - که در رأس آن معاویه قرار دارد - را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که میان آنها اختلاف‌های جدی در برداشت و تفسیر از اسلام وجود دارد.^۱

یکی از اصول اساسی مدرسهٔ اموی و علمایی که از این مکتب پیروی می‌کنند،

۱- گرچه معاویه نیز به یک معنا جزء صحابه به شمار می‌آید؛ اما وی و عده‌ای اندک دیگر از صحابه راه و روش خویش را از اکثریت صحابه که حداقل، دشمنی آشکارا با خاندان پیامبر نمی‌کردند، جدا ساخته و به دشمنی و مبارزه علني با اهل بیت عصمت و طهارت طهارت و پیروان آنها پرداختند و بنیان‌گزار بدعتی ناخشودنی در اسلام شدند.

بغض و نفرت و دشمنی با حضرت علی عَلِیٰ عَلِیٰ و خاندان وی می‌باشد. آنها سعی کرده‌اند که در حد توان خود، علی عَلِیٰ عَلِیٰ و خانواده وی را از حمایت فکری و اعتقادی و سیاسی جامعه دور نگه دارند و کار را به حذف فیزیکی این بزرگواران - چنانکه در حادثه عاشورا می‌بینیم - رسانندند.

مدرسه اموی علاوه بر حربه سیاست در بعد فرهنگی علمایی را نیز در خدمت داشته و دارد که از ابن‌تیمیه به عنوان چهره شاخص آن می‌توان نام برد. دفاع از تفکر اموی، از ابن‌تیمیه آغاز نشده است؛ بلکه قبل از او نیز مطرح بوده است. در کتاب «سیر اعلام النبلاء» در ترجمة ابن‌حزم ظاهری آمده است: «وَكَانَ مَا يَزِيدُ فِي شَنَآنِهِ تَشْيِيعَهُ لِأَمْرَاءِ بَنَى أُمَيَّةَ، مَاضِيهِمْ وَباقِيهِمْ وَاعْتِقَادِهِمْ لِصَحَّةِ إِمامَتِهِمْ، حَتَّى نُسِبَ إِلَى النَّصْبِ لِغَيْرِهِمْ». ^۱

«آنچه در مذمت ابن‌حزم می‌افزاید، پیروی و علاقه مفرط او به حاکمان گذشته و آینده بنی‌امیه و باور او به شرعی بودن و صحت امامت آنان است تا جایی که او به دشمنی با غیر بنی‌امیه نسبت داده شده است»

محقق کتاب در حاشیه خود بر این مطلب، در تعریف نصب آورده است: «وَالنَّصْبُ، هُوَ بُعْضٌ عَلَىٰ هَيْنَهُ وَ مُوَالَةٌ مُعاوِيَةٌ».

«نصب: دشمنی با علی و کینه از او، و محبت و پیروی معاویه است.» عالمان این مكتب بر اساس دیدگاه خود، از یک سو احادیثی را در فضایل

۱- شمس الدین ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۰۱. موسسه الرساله «یکی از چیزهایی که بر بدیها و گناهان او می‌افزاید، پیروی وی از فرمانروایان پیشین و باقیمانده بنی‌امیه و اعتقاد او به امامت ایشان است؛ تا آنجا که نسبت به غیر آن حاکمان، از ناصیبی‌ها تلقی شده است.»

معاویه و خاندان وی و برخی از صحابه جعل کردند و از سوی دیگر احادیثی را در کسر شأن خاندان علی غَلَّةً لِّلَّا وضع نمودند.

روشن است که این مکتب، هنوز هم در آرا و افکار برخی از مسلمانان تأثیرگذار است؛ زیرا این احادیث در صحاح و مسانید نقل شده است و همواره به این کتب مراجعه می‌شود. باید روشن شود که این احادیث و عقاید، براساس چه دیدگاهی وارد کتابها و مسانید شده‌اند. به نظر ما در اینکه این دو روش (مدرسه اموی و مدرسه صحابه) در بین مسلمانان وجود دارد هیچ اختلافی نیست؛ چون ابن تیمیه، از جمله کسانی است که به بهترین شیوه مدرسة اموی را تبلیغ و تبیین کرده است. ما در بحث کنونی، کتاب‌های او را محور قرار می‌دهیم.

۱- دشمنی با علی غَلَّةً لِّلَّا محور حکومت بنی امية

حکومت بنی امية، بر پایه لعن و ناسزاگویی به حضرت علی غَلَّةً لِّلَّا و خانواده وی استوار گردیده است و ابن تیمیه خود بر این مطلب اشعار دارد: «فَإِنَّ شِيَعَةَ عُثْمَانَ أَكْثَرُ مَا نَقَمَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبِدَعِ إِنْحِرَافُهُمْ عَنْ عَلَىٰ وَ سَبَّهُمْ لَهُ عَلَى الْمَنَابِرِ».^۱

«بیشترین انتقادی که در مسأله بدعت گذاری بر پیروان عثمان شده است، این است که آنان از علی غَلَّةً لِّلَّا منحرف شدند و بالای منبرها به او ناسزا می‌گفتند.»
بعد از آن می‌گوید: «... پیروان معاویه، همان شیعیان عثمان اند». در جای دیگر نیز آورده است: «و رَعِيَّةُ مُعَاوِيَةٍ شِيَعَةُ عُثْمَانَ وَ فِيهِمُ النَّوَاصِبُ الْمَبْغُضُونُ لِعَلِيٍّ».^۲

۱- بیشترین بدعتی که بر شیعه عثمان عیب شمرده می‌شود، انحراف ایشان از علی غَلَّةً لِّلَّا ناسزاگفتند به وی بر منابر است.

۲- أحمد بن عبد الحليم بن تیمیه الحرانی أبو العباس، منهاج السنة، ص ۴۶۶، مؤسسه قرطبة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶.

پس معاویه و پیروان او در دین بدعـت گذاشتند و آن، دشنام علی بر منابر بود. از سوی دیگر روایتی داریم که: «**كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالٌ وَ كُلُّ ضَلَالٍ فِي النَّارِ**». البانی این روایت را صحیح دانسته است؛ بنابر این، اگر سبّ علی بدعـت است و هر بدعـتی ضلالـت و هر ضلالـتی در آتش است چگونه معاویه که این بدعـت را گذاشتـه، می‌تواند اهل بهشت باشد. نمی‌دانیم چگونه این تناقض گویی را با گفتن اینکه او اجتهاد کرده و خطا نموده است، حل می‌کنند؟! ابن کثیر، تصریح دارد که «او [ابن تیمیه] ماجور است و اجتهاد او به خطا رفته است»؛ اما در واقع، مشکل حل نمی‌شود.

آیا معقول است که علی **عَلِيَّ عَلِيَّ عَلِيَّ** - خلیفه چهارم (حتی به باور مدرسه اموی) - را که از «عشرة مبشرة بالجنة» است، معاویه و خلفای اموی سبّ و لعن کنند و شما وی را از این اعمال مبرأ بدانید؟!!

از کسانی که از روی دشمنان حضرت علی **عَلِيَّ عَلِيَّ عَلِيَّ** پرده بر می‌دارد و آنان را منافق تعبیر می‌کند، ابن رجب حنبـلی(۷۹۵م) در کتاب «الفرق بین النصیحة والتعـیر» است. وی در ابتدـا منافق را چنین تعریف می‌کند: «کسی که آشکارا از دیگران ایراد گیرد و آن را در قالب نصیحت مطرح کند و گمان داشته باشد که وی چنین اعمالی را انجام داده است، در حالی که قصد و غرضش عیب گذاری و اذیت کردن باشد، از منافقان محسوب می‌شود». ^۱ از این عبارت، چنین برداشت می‌شود: کسانی

۱ - الفرق بین النصیحة والتعـیر، ابن رجب حنبـلی، دارالمأمون للتراث، الطبعة الثالثة، ص ۴۲. «ومثاله أن يظهر الطعن عليه (على الشخص الذى يريد أن يعبره) ليوصل بذلك الى هواء و غرضه الفاسد فى قالب النصـح. و بمثل هذه المكيدة، كان ظلم بنى مروان واتباعهم، يستميلون الناس اليهم وينفرـون قلوبـهم عن علـى بن ابـى طالب والحسن والحسـين وذرـيـتهم وانه لما قـتل عثمان لم تـر الـامة اـحقـ من عـلـى فـيـاـعـوهـ، فـتوصلـ منـ توصلـ الىـ

که ظاهر کلام آنها حق است ولی باطلی را در بین آن مخفی کرده‌اند منافق‌اند. وی بعد از این تعریف مثالی برای این گروه می‌آورد: «... نمونه این منافق کسی است که در قالب خیر خواهی و نصیحت از دیگران ایراد بگیرد تا به این وسیله به هواهای نفسانی و اهداف شوم خود برسد. خاندان مروان و پیروان آنها، چنین ظلمی را در حق علی و اهل بیت‌ش روا داشتند. آنان مردم را به سوی خود متمایل نموده و از علی و خاندانش متنفر می‌ساختند؛ زیرا بعد از قتل عثمان مردم کسی را سزاوارتر از علی [برای خلافت] ندیدند و با او بیعت نمودند اما کسانی که از ایشان نفرت داشتند با بزرگ ساختن قتل عثمان هر کاری که از آنها بر می‌آمد در مقابل علی غلبه کردند. برخی از آنان برای کسانی که به آنها اعتماد داشتند در خلوت سخنانی با این مضمون که هیچ یک از صحابه به اندازه علی غلبه از عثمان دفاع نکرده است، می‌گفتند اما وقتی با این پرسش که چرا وی را دشنام می‌دهید مواجه می‌شدند پاسخ می‌دادند: سلطنت ما جز با این کار دوامی ندارد. منظور آنان این بوده که اگر نفرت از علی و خاندانش و نسبت دادن ظلم به عثمان از طرف آنها در دل مردم جای نگیرد، همواره مردم به دلیل صفات نیکو و رفتار عالی که در آنان سراغ دارند به آنها متمایل خواهند شد.»^۱

پس روشن شد که از مسائل بدیهی در تاریخ اسلام این است که عده‌ای با

التغیر عنه، بأن اظهر تعظيم قتل عثمان. وكان بعضهم يتول في الخلوة لمن يثق اليه كلاماً ما معناه لم يكن احد من الصحابة اكفاً (اكثر دفاعاً) عن عثمان من علىٰ فقال: لم يسيونه؟ فيقول: ان الملك لا يقوم الا بذلك يعني الا بالسبّ عن علىٰ، و مراده انه لو لا تنغير قلوب الناس عن علىٰ و ولده و نسبتهم الى ظلم عثمان، لما مالت قلوب الناس اليهم؛ لما علموه من صفاتهم الجميلة و خصائصهم الجليلة.

انگیزه دفاع از عثمان در صدد بوده‌اند که با دشنام، لعن و افترا بر حضرت علی علی‌الله‌آں و خاندان او ایشان را ناقص جلوه دهنده و آنان را از دید مردم بیندازند.

از شخصیت‌های معاصری که بر این مسئله متمرکز شده است امام محمد ابوزهره در کتاب «الامام الصادق حیاته و عصره» می‌باشد. ایشان معتقد است: با

توجه به سوابق حضرت علی علی‌الله‌آں - که از کودکی با پیامبر صلوات‌الله‌آن‌پر بوده و تا آخر عمر همراه ایشان زندگی کرده است - احادیثی که از طریق ایشان به ما رسیده بسیار اندک است در حالی که انتظار می‌رفت خیلی بیشتر از اینها باشد. وی دلیل این مطلب را چنین توضیح می‌دهد: «اگر بخواهیم سببی را که به واسطه آن، برخی از روایات علی و فقه ایشان بر اکثر مسلمانان مخفی مانده است را بشناسیم، به نظر من حکومت اموی در این مسئله نقش عمده را بازی کرده است؛ چون معقول نیست که از یک سو، علی را بر منبرها لعن کنند و از سوی دیگر علماء را به حال خود واگذارند تا احادیث او را فرا گیرند و فتاوی و دیدگاه‌های وی را، مخصوصاً در مبانی حکومت اسلامی نقل کنند». ^۱

و از همه مهم‌تر خود حضرت علی علی‌الله‌آں مردم را به این مطلب توجه داده‌اند: «آگاه باشید! زود است که پس از من مردی گشاده گلو و برآمده شکم، که هر چه بیابد بخورد و هر چه نیابد بجوید بر شما چیره گردد پس او را بکشید اگر چه هرگز او را نخواهید کشت، آگاه باشید! زود است که آن مرد شما را به دشنام گفتن و بیزاری جستن از من امر کند؛ اما دشنام، اگر ناچار شدید مرا دشنام گویید زیرا که ناسزا گفتن بر من مرا سبب بلندی مقام و شما را باعث رهایی [از چنگال ستم او]

است؛ اما بیزاری، پس، از من بیزاری مجوید زیرا که من به فطرت اسلامی متولد شده و در ایمان و هجرت بر همه پیشی گرفته‌ام.»^۱

ابن تیمیه -در صدد دفاع از معاویه و خاندان اموی کار را به جایی رسانده که تمام مذمت‌ها و زشتی‌های این خاندان را تأویل می‌کند و آنها را صفات مذمومه نمی‌داند و بر عکس تمام صفات حضرت علی^{علیهم السلام} را یا صفت نیک نمی‌داند و یا وی را با دیگری در آن صفت شریک می‌سازد- درباره نهج البلاغه نیز معتقد است «اکثر خطبه‌هایی که در نهج البلاغه از علی نقل شده است دروغ می‌باشد و علی^{علیهم السلام} برتر از آن است که چنین سخنانی را بگوید؛ ولی شیعیان، دروغ‌هایی را به وی نسبت داده، گمان می‌کنند که آنها مدح علی^{علیهم السلام} است، در حالی که نه درست است و نه مدح!»^۲

در نتیجه، قضیه سب و لعن معاویه بر علی^{علیهم السلام} مسئله‌ای روشن و آشکار بین مسلمانان است.

۱- نهج البلاغه، شرح محمد عبده. «أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَّحْبُ الْبَلْعُومِ مُنْدَحِقٌ الْبَطْنَ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسُبْئِي وَالْبَرَاءَةِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَسْبَبُ فَسَبُّونِي فِي أَنَّهِ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاءَةٌ وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّي فَإِنِّي وَلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ». مقصود حضرت از این کس، معاویه بن ابی سفیان است. او به قدری غذا می‌خورد که خسته شده و می‌گفت: بردارید! خسته شدم و سیر نگشتم و او، در اثر نفرین حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} به این مرض مبتلا شده بود؛ زیرا روزی حضرت، دو مرتبه کسی به طلب او فرستاد، گفتند: غذا می‌خورد. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تُشَبِّعْ بَطْنَهُ»؛ خدایا شکم او را سیر مفرما.

۲- ابن تیمیه، همان، ج. ۸، ص ۵۵ «وأيضاً فاكثر الخطب التي ينقلها صاحب نهج البلاغة، كذب على علی^{علیهم السلام} وأجل وأعلى قدراً من أن يتكلم بذلك الكلام و لكن هؤلاء وضعوا أكاذيب و ظنوا أنها مدح، فلا هي صدق ولا هي مدح».

ای کاش! چنانکه برخی از برادران اهل سنت فکر می‌کنند این مسئله یک مشکل تاریخی صرف بوده و تمام شده بود؛ خیر، این مسئله هنوز ادامه دارد و برخی نیز از این نظریه پیروی می‌کنند و هنوز از اعمال، رفتار، کردار، اسلام و ایمان معاویه دفاع می‌کنند و از او با القابی - چون امیرالمؤمنین و... - یاد می‌کنند.

۲- دیدگاه ابن‌تیمیه درباره امیرمؤمنان غایللا

ابن حجر عسقلانی از کسانی است که در کتابش «الدُّرَّ الْكَامِنَةُ فِي أَعْيَانِ الْمَأْةِ الْثَّامِنَةِ» از ابن‌تیمیه به شدت دفاع کرده است. او درباره ابن‌تیمیه می‌نویسد: «مردم درباره او سه گروه شده اند: عده‌ای وی را نسبت به تجسيم می‌دهند؛ چون در کتاب «عقيدة حمویه و عقيدة واسطیه» و دیگر نوشته‌هایش، داشتن دست، پا، ساق و صورت را از صفات حقیقی خدا می‌داند و ذات او را بر بالای عرش قرار می‌هد. وقتی به او گفته شد که لازمه این سخن، مکان داشتن و مرکب بودن است گفت: من نمی‌پذیرم که مکان داشتن و مرکب بودن از خواص اجسام است؛ لذا مکان داشتن خدا را پذیرفت. برخی وی را به زندیق بودن منتبه کردند زیرا وی گفته بود: به پیامبر نمی‌توان توسل جست. این سخن وی نقص و بی احترامی به پیامبر تلقی شد. شدیدترین برخورد را در این مسئله «نور بکری» داشت و در مجلسی که به همین مناسبت برگزار شده بود برخی از حاضران گفتند: ابن‌تیمیه معذور است [یعنی اجتهاد کرده و خطأ نموده] بکری گفت: این سخنی بی معنا است زیرا اگر این سخن وی سبب نقص پیامبر علیه السلام شده باید او کشته شود و اگر باعث نقصی در پیامبر علیه السلام نیست معذور هم نیست. برخی نیز او را به نفاق منتبه می‌کنند. زیرا درباره علی علیه السلام مطالبی گفته که قبلًاً اشاره نمودیم». ابن حجر - در صفحه ۴۹ -

آورده است: «وَقَالَ فِي حَقٍّ عَلَىٰ أَخْطَأَ فِي سَبْعَةِ عَشَرَ شَيْئًا ثُمَّ خَالَفَ فِيهَا نَصًّا الْكِتَابِ...»^۱ ابن تیمیه معتقد است که علی علیہ السلام در ۱۷ مورد مرتكب اشتباه شده است که مخالف نص صریح قرآن است (العياذ بالله); و به همین دلیل آن را از موارد «اجتهد فاخطا» هم ندانسته است. ابن حجر در ادامه به نقل از ابن تیمیه می‌نویسد: علی پیوسته به دنبال ریاست بود و بارها برای ریاست نه دیانت- جنگید ولی به آن نرسید او سخت به ریاست علاقه مند بود... ». ^۲

۳- شیوه ابن تیمیه در تنقیص و انتقاد به حضرت علی علیہ السلام

ابن تیمیه با زیرکی خاص و شیوه نفاق گونه به تنقیص حضرت علی و اهل- البيت علیہما السلام می‌پردازد، وی اشکالات و شباهات مورد نظر خود را از زبان خوارج و نواصب بیان می‌کند تا در صورت اتهام به بغض علی علیہ السلام و تنقیص صحابه بگوید

۱- ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنة في اعيان المأة الثامنة، بيروت، دار الكتب العلمية، ص ۹۴.

۲- همان، ص ۹۳. «وافترق الناس فيه شيئاً: فمنهم من ينسبه إلى التجسيم: لما ذكر في العقيدة الحموية والواسطية وغيرهما من ذلك كقوله: أن اليد والقدم والساقي والوجه صفات حقيقة الله وأنه مستوي على العرش بذاته. فقيل له: يلزم من ذلك التجسيم والانقسام. فقال: أنا لا أسلم أن التجسيم والانقسام من خواص الأجسام. فالذم بأنه يقول: بتجسيم في ذات الله. ومنهم من ينسبه إلى الزندقة: لقوله: أن النبي صلوات الله عليه وسلم لا يستغاث به وأن في ذلك تنقیضاً ومنعاً من تعظيم النبي صلوات الله عليه وسلم وكان أشد الناس عليه في ذلك، النور البكري فإنه لما له عقد المجلس بسبب ذلك، قال بعض الحاضرين: يعذر، فقال البكري: لا معنى لهذا القول: فإنه إن كان تنقیضاً يقتل وإن لم يكن تنقیضاً لا يعذر. ومنهم من ينسبه إلى النفاق: لقوله: في على ما تقدم و لقوله: أنه كان مخذلاً ولا حيث ما توجه وأنه حاول الخلافة مراراً فلم ينلها وإنما قاتل للرياسة لا للديانة و لقوله: أنه كان يحب الرياسة وأن عثمان كان يحب المال و....»

این اشکالات مربوط به او نیست، بلکه از سوی نواصب و خوارج بیان شده است؛ در حالی که در هیچ سندی این گونه اشکالات از سوی خوارج نقل نشده است اما بنا بر تعریف نصب، که بعض علی ^{عَلِيٌّ} مولاۃ بنی امیه نشان باز آن است، خود ابن تیمیه و پیروانش ناصبی به حساب می‌آیند هرچند خود منکر آن باشند.

سخنان ابن تیمیه به نقل از ابن حجر بیان شد و ممکن است کسی انتساب آن را به وی زیر سؤال ببرد و ادعا کند که ابن حجر ناقل این ادعاهای انتسابها بوده است و نقل ادعائی درباره شخصی دلیل صحت انتساب قول نمی‌باشد.

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: اعتقادات ابن تیمیه را در «منهاج السنّة» بدون هیچ نقل و انتسابی به صراحة تندتر از ادعای انتساب دیگران می‌توان یافت. او در منهاج السنّة از زبان ناصبی‌ها آورده است:

«إِنْ جَازَ لِلرَّافِضِيِّ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ هَذَا كَانَ طَالِبًا لِلْمَالِ وَالرِّئَاسَةِ، أَمْكَنَ النَّاصِبِيِّ أَنْ يَقُولَ: كَانَ عَلَيٌّ طَالِبًا طَالِبًا لِلْمَالِ وَالرِّئَاسَةِ قَاتِلٌ عَلَى الْوِلَايَةِ حَتَّى قَتَلَ الْمُسْلِمِينَ بَغْضَهُمْ بَعْضًا وَلَمْ يُقَاتِلْ كَافِرًا وَلَمْ يَحْصُلْ لِلْمُسْلِمِينَ فِي مُدَّهِ وِلَايَتِهِ إِلَّا شَرًّ وَفِتْنَةً فِي دِينِهِمْ وَدُنْيَاهُمْ...». ^۱

«پس، ناصبی هم میتواند بگوید: علی ظالم بوده و طالب مال و ریاست بوده است و برای حکومت جنگیده است به گونه ای که برخی از مسلمانان برخی دیگر را کشتند، و علی با کفار نجنگید و در مدت حکومتش جز شر و فتنه در دین و دنیای مسلمین چیزی حاصل نشد اگر برای راضی جایز باشد که بگوید: همانا

معاویه در پی مال و ریاست بوده ». ۱

ابن تیمیه در این موارد، عقاید خود را با این شیوه، یعنی از زبان ناصبی‌ها بیان می‌کند. در واقع خود ناصبی‌ها چنین سخنانی درباره امام علی علی‌الله‌آن‌گفته‌اند; ولی ابن تیمیه جایگاه استادی آنها را به عهده گرفته و به آنها می‌آموزد که اگر شیعه درباره خلفا و معاویه چیزی گفتند چنین بگویند: علی ستمکار و خواهان مال و ریاست دنیا بود و به خاطر حکومت خود با مسلمانان جنگید و آنها را به جان هم انداخت و با هیچ کافری نجنگید، جز شر و فتنه در مدت حکومت او چیزی نصیب مردم نشد. وی در ادامه می‌نویسد: «اگر آنان (شیعیان) به متواتر بودن اسلام، هجرت و جهاد علی استدلال کنند، توواتر این موارد درباره دیگران نیز نقل شده؛ بلکه اسلام معاویه و خلفای بنی امية و بنی عباس و همچنین نماز و روزه و جهادشان با کفار به توواتر ثابت شده است.» ابن تیمیه گرچه با زبان خوارج سخن می‌گوید؛ ولی در واقع خود باور دارد که علی علی‌الله - نعوذ بالله - منافق است. چون وی می‌گوید: اگر کسی ادعای نفاق در باره بنی امية و بنی عباس کند،^۲ می‌توان ادعای نفاق علی را مطرح کرد، اگر شباهه‌ای را درباره آنان بیان کنند شباهه‌ای بزرگ‌تر درباره علی را از ما خواهند شنید.

ابن تیمیه که نمی‌تواند در بعض و عداوت با علی علی‌الله خودش را کمتر از معاویه ببیند و توان آن را هم ندارد که مستقیماً با زبان خود از ایشان انتقاد کند، باورهای

۱- روشن است که شیعه چنین اعتقادی دارد و حتی اعتقاد به کفر اکثر آنان دارد.

۲- ابن تیمیه، همان، ص ۶۲: «فَإِنْ احْتَجُوا بِمَا تَوَاتَرَ مِنْ إِسْلَامِهِ وَهِجْرَتِهِ وَجَهَادِهِ، فَقَدْ تَوَاتَرَ ذَلِكَ عَنْ هُؤُلَاءِ؛ بَلْ تَوَاتَرَ إِسْلَامُ معاوِيَةٍ وَيَزِيدَ وَخَلْفَاءِ بَنِي أُمَّيَّةِ وَبَنِي عَبَّاسٍ وَصَلَاتِهِمْ وَصَيَامِهِمْ وَجَهَادِهِمْ لِلْكُفَّارِ. فَإِنْ أَدْعَوْا فِي وَاحِدٍ مِنْ هُؤُلَاءِ النَّفَاقَ، أَمْكَنَ الْخَارِجِيُّ أَنْ يَدْعُوا النَّفَاقَ وَإِذَا ذَكَرُوا شَبَهَةً، ذَكَرَ مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا». ۳

خود را از زبان خوارج بیان کرده و تمام عقده‌های خود را بیرون می‌ریزد. وی در ادامه می‌گوید: «اگر اهل دروغ پراکنی درباره ابوبکر و عمر معتقد باشند که آنان در باطن منافق بوده و در حد توان در دین پیامبر فساد کردند، خارجی می‌تواند پاسخ دهد که علی نیز چنین بوده است؛ او به پسرعم خود [پیامبر] حسادت می‌کرد و می‌خواست در دین وی فساد ایجاد کند که در زمان حیات پیامبر ﷺ و خلفای سه گانه نتوانست چنین کند تا اینکه در کشتن خلیفه سوم تلاش کرد و آتش فتنه را شعله‌ور ساخت و توانست بسیاری از اصحاب محمد ﷺ و امت وی را به جهت دشمنی که با پیامبر ﷺ داشت، بکشد. علی در باطن با آن منافقانی که در باره وی ادعای الوهیت و نبوت کردند همراه بود، ولی عکس آنچه که در دل داشت اظهار می‌نمود؛ چون دین و مذهب او بر اساس تقيه بود. و چون آنان را سوزاند بر خلاف باور خود رفتار کرد ولی در باطن با آنها هم عقیده بود. به همین جهت «باطنیه» از پیروان وی شدند و اسرار او در نزد آنان باقی ماند و باطنی را که علی در دل داشت به آنان منتقل کردند.»^۱

در این چند سطر اخیر ابن تیمیه چندین تهمت را به علی عليه السلام که هیچ یک از

۱- همان «إِذَا قَالُوا مَا تَقُولُهُ أَهْلُ الْفَرِيْةِ مِنْ أَنْ أَبَا بَكْرَ وَعُمَرَ كَانَا مَنَافِقِينَ فِي الْبَاطِنِ عَدُوِّيْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَفْسَدَا دِيْنَهُ بِحَسْبِ الْإِمْكَانِ، أَمْكَنَ لِخَارِجِيْنَ أَنْ يَقُولُ ذَلِكَ فِي عَلَيْهِ وَيَوْجِهَ ذَلِكَ بِأَنَّ يَقُولُ: كَانَ يَحْسُدُ ابْنَ عَمِّهِ وَأَنَّهُ كَانَ يَرِيدُ فَسَادَ دِيْنِهِ، فَلَمْ يَتَمْكِنْ مِنْ ذَلِكَ فِي حَيَاتِهِ وَحِيَاتِ الْخَلِيفَةِ الْثَّلَاثَةِ حَتَّى سَعَى فِي قَتْلِ الْخَلِيفَةِ الْثَّالِثِ وَأَوْقَدَ الْفَتْنَةَ حَتَّى تَمَكَّنَ مِنْ قَتْلِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَأُمَّتِهِ بِغَضَّالَهُ وَعِدَاوَةِ وَأَنَّهُ كَانَ مِيَاطِنَا لِلْمَنَافِقِيْنَ الَّذِيْنَ ادْعَوْا فِيِ الْإِلَهِيَّةِ وَالنَّبِيَّةِ وَكَانَ يَظْهَرُ خَلَافَ مَا يَبْطِئُ؛ لِأَنَّ دِيْنَهُ التَّقِيَّةُ، فَلَمَا أَحْرَقُهُمْ بِالنَّارِ أَظْهَرَ إِنْكَارَ ذَلِكَ وَإِلَّا فَكَانَ فِي الْبَاطِنِ مَعْهُمْ وَلِهَذَا كَانَتِ الْبَاطِنِيَّةُ مِنْ أَتَابَاعِهِ وَعِنْدَهُمْ سَرَهُ وَهُمْ يَنْقُلُونَ عَنِ الْبَاطِنِ الَّذِيْنَ يَنْتَحِلُونَهُ.»

خوارج آن را نگفته‌اند.^۱ حتی شاید در ذهن آنان هم خطور نکرده باشد و -حتی- سرسخت ترین دشمن علی- معاویه- نیز آن را به علی علی‌الله نسبت نداده، وارد می‌سازد:

- ۱- علی به پسر عم خود [پیامبر] حسادت می‌کرد.
- ۲- وی می‌خواست که در دین پیامبر علی‌الله فساد ایجاد کند ولی در زمان حیات پیامبر علی‌الله و خلفای سه گانه نتوانست چنین کند.
- ۳- علی در کشتن خلیفه سوم تلاش نمود و آتش فتنه را شعله‌ور ساخت.
- ۴- او بسیاری از اصحاب محمد و امت وی را به جهت دشمنی که با پیامبر علی‌الله داشت- کشت.
- ۵- علی منافق بود و در نهان با آن منافقانی که درباره وی ادعای الوهیت و نبوت کردند همراه بود بنابر این اگر علی علی‌الله گفت: من مؤمن و مسلمانم دروغگو است و بر خلاف باطن خود سخن می‌گوید.

۴- نقد دیدگاه ابن‌تیمیه

در نقد ابن‌تیمیه می‌توان به کلام خود ابن‌تیمیه استناد کرد، وی در کتاب «الصارم المسلح على شاتم الرسول» به مسائل واحکام فقهی و اعتقادی افتراء به صحابه پیامبر علی‌الله پرداخته و نوشته است: «کسانی که به اصحاب نسبت‌های ناروایی می‌دهند و این نسبت‌ها در عدالت و دین آنها آسیبی نمی‌رساند؛ مانند این- که آنها را به بخل یا ترس یا کم دانشی یا عدم زهد و... نسبت دهند، مستحق

۱- لا اقل كتابهای تاريخ، ملل و نحل، عقائد و... چنین تهمت هایی را از آنان ثبت نکرده است.

تأدیب‌اند و باید تعزیر شوند.»^۱

برخی از علماء، نیز بر این باورند که نسبت دادن چنین اتهاماتی به اصحاب پیامبر کفر است و هر کسی که در کافر بودن آنان شک کند خود نیز کافر است.

متأسفانه بعضی از علماء اهل سنت که خود را از محبان اهل بیت پیامبر ﷺ می‌دانند در مباحث و دیدگاه‌های خود بدون توجه و دقت در کلام ابن تیمیه سخنان او را می‌پذیرند و از او با القابی چون «شیخ الاسلام» یاد نموده و او را تکریم می‌کنند. این درحالی است که دیدگاه مدرسهٔ صحابه را دربارهٔ وی، که از پیروان مدرسهٔ اموی است نقل کردیم و روشن شد که او در این برداشت از اسلام، متهم به کفر و زندقه یا نفاق می‌باشد.

دکتر محمود السید صبیح، کتابی به اسم «خطاء ابن تيمية في حق رسول الله ﷺ» و اهل بیت تألیف نموده و در این کتاب ۹۶ مورد اشتباهات و خطاهای او را جمع آوری کرده است. ایشان یکی از اشتباهات ابن تیمیه را چنین نقل می‌کند: «در صحیحین نقل شده است که پیامبر ﷺ در داستان افک قبل از اینکه از برائت عایشه آگاه شود سخت به او بدگمان شده بود و به وی فرمود: ای عایشه! اگر تو بی‌گناه باشی به زودی خداوند تو را بی‌گناه اعلام خواهد کرد و اگر گناهی مرتکب شده‌ای به خدا پناه ببر و از وی طلب آمرزش کن چون بنده‌ای که به گناهش اعتراف کند و از او آمرزش بخواهد خداوند او را ببخشاید».^۲

نویسنده این کتاب -که از اتباع مدرسهٔ صحابه است- به درستی برداشت‌های

۱-احمد بن عبدالحليم ابن تيمية، الصارم المسلول على شاتم الرسول، ج ۱ ص ۵۹۰. دار ابن حزم - بيروت.

۲- محمود السید صبیح، خطاء ابن تيمية في حق رسول الله ﷺ و اهل بیت، منتدى الصوفية، ص ۷۹ (به نقل از منهاج السنة، ج ۷، ص ۸۰).

ناصواب ابن تیمیه را به نقد کشیده و معتقد است که نه تنها اهل بیت و امام علی علی‌الله‌از گزند سخنان ناسنجیده این شخص در امان نمانده‌اند بلکه به شخص پیامبر ﷺ و همسران وی نیز جسارت نموده و -حتی- تهمت زده است.

لازم به یادآوری است که شیعه اعتقاد دارد هیچ یک از همسران پیامبران الهی حتی همسر نوح و لوط زناکار نبوده‌اند و مرتكب فحشا نشده‌اند. بلی آنان از جهات عقیدتی و اخلاقی مخالف همسران خود و دین الهی بوده‌اند اما به دلایلی که در جای خود قابل بحث است مشکل جنسی نداشته‌اند. با این وجود به نظر می‌رسد ابن تیمیه نخستین کسی است که همسر پیامبر ﷺ را از زبان خود پیامبر ﷺ به گناه زشت و فحشاء متهم نموده است. چگونه می‌توان پذیرفت پیامبری که دیگران را از تهمت زدن - بدون ارائه مدرک - منع می‌کند خود به همسرش تهمت ناروا بزند و به وی مظنون باشد.

۵- ناسراگویی و بعض علی علی‌الله در مدرسه اموی

قبل از ورود به بحث می‌بایست به این نکته اشاره شود که خاندان اموی از روی ناچاری و با مکراندیشی و فریب، مسلمان شدند و تنها هدف‌شان از اظهار اسلام فتنه‌انگیزی در میان مسلمانان بود. آنان به نابودی اسلام اصیل و از میان برداشتن علی علی‌الله و خاندانش کمر بستند و حتی اصحابی که علی و خاندانش را گرامی می‌داشتند از گزند و آسیب و اتهام و حتی حذف فیزیکی از جانب مدرسه اموی در امان نماندند. برای آشنایی بیشتر با این تفکر در اسلام و این روش، مطالعه کتاب «الامام الحسین» نوشته عبدالله علایلی که از مکتب و مدرسه صحابه پیروی می‌کند خالی از لطف نیست. العلایلی می‌نویسد: «حزب اموی با

پیامبر و دعوت دینی با مکر و فریب برخورد کرد. می‌دانیم که ابوسفیان رهبر امویان چگونه مسلمان شد و هنگامی که برای آنان هیچ مقامی در جامعه اسلامی باقی نماند و با ظهور و پیروزی اسلام، قدرت به هاشمیان رسید آنان در سایه دین مقدماتی را فراهم کردند تا به قدرت دسترسی پیدا کنند و در زمان ولایت یزید بن ابوسفیان و بعد از وی، معاویه بن ابوسفیان، در شام، گام اول را برداشتند و توانستند که در ادامه جای پای خود را محکم نموده و فرصتی را برای کارهای بزرگتر به دست بیاورند.^۱

علایلی (در صفحه ۵۴ کتابش) چنین عنوان می‌دهد: «الإنقلابُ الأمويُّ أوِ
الثورةُ عَلَى حُكُومَةِ الْخُلُفَاءِ»؛ انقلاب اموی یا شورش بر ضد حکومت خلفا.

سپس، ادامه مطلب را در صفحه ۵۵ چنین بیان می‌کند: «بسیاری از علماء رابطه این انقلاب را با تعصبات اموی بعید می‌شمارند در حالی که خواسته امویان همین بوده است. ما برای اثبات این مطلب نصوص و ادلہ قاطعی داریم که احتمال تعارض هم ندارد و به کسانی که تاریخ این دوره را مطالعه می‌کنند توصیه می‌کنم که قبل از مطالعه کتابهای دیگر کتاب «النزاعُ و التخاصُّمُ فيما بينَ بنى أمية و بنى هاشم»، نوشته تقی الدین مقریزی متوفی ۸۴۵ق را مطالعه نمایند». علایلی چنین نتیجه می‌گیرد که «هدف این حزب تمامیت‌خواه بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ گرد آوردن تمام قدرت به دست امویان و رسیدن به نهایت قدرت به هر وسیله ممکن بود».

روشن است که چنین چیزی در زمان معاویه محقق شد وی تمام امور را به

۱- عبدالله العلایلی، الامام الحسین غالباً، بيروت، دار المكتب التربية، ص ۳۱.

دست گرفت و ملقب به امین وحی و خلیفه رسول الله، پادشاه مجاهد و... شد و در ادامه روایات فراوانی در فضایل بنی امیه، خصوصاً عثمان و خودش و روایاتی در مذمت و نقص جایگاه علی در اذهان و افکار جامعه اسلامی جعل کرد بنابراین می‌بایست توجه داشت که بین مدرسهٔ صحابه و مدرسهٔ اموی در بر داشت از اسلام تفاوت اساسی وجود دارد. مدرسهٔ اموی همواره سعی کرده است که عقاید خود را به نام مدرسهٔ صحابه در اختیار مسلمانان قرار دهد در حالی که بین آن دو، اختلاف جدی و اصولی به نظر می‌رسد.

روشن است که بین این دو نگاه و برداشت از اسلام با مدرسهٔ اهل‌البیت^{علیهم السلام} تفاوت وجود دارد؛ اما بین مدرسهٔ اهل‌البیت و مدرسهٔ صحابه - به جز چند مورد اختلاف - در بسیاری از موارد اتفاق نظر مشاهده می‌شود. اختلاف اساسی و اصولی بین مکتب اهل‌البیت و مدرسهٔ صحابه این است که در مکتب اهل‌البیت دو تفکر بنیادین وجود دارد.

در مکتب اهل‌البیت عصمت علی و اهل‌البیت^{علیهم السلام} به معنای خاص آن یک اصل انکار ناپذیر است. در لسان روایات متواتر نزد شیعه و سنی اهل‌البیت علی، فاطمه، حسن و حسین^{علیهم السلام} که در رأس آنها پیامبر بزرگوار اسلام^{علیهم السلام} است معرفی شده‌اند. در صدر اسلام بر این عده (اهل کساء) بدلیل حضور فیزیکی عنوان اهل‌البیت اطلاق می‌شد اما در ادامه ائمّه نه گانه شیعه نیز به دلیل روایات متعدد به آنان ملحق می‌شوند و طبیعی است هنگامی که به عصمت اهل‌البیت معتقد شویم، آنان پرچم داران و حافظان دین پس از پیامبر^{علیهم السلام} به عنوان جانشین و امام خواهند بود.

- ۲ - پیروان مکتب اهل‌البیت: معتقدند که امامت، خلافت و ولایت سیاسی و

شرعی بعد از پیامبر اسلام ﷺ به علی علیه السلام منتقل شده است؛ اما مدرسهٔ صحابه به این دو اصل اعتقاد ندارند آنان نه اهل‌البیت علیهم السلام را معصوم می‌دانند و نه به عدم مشروعیت خلفای سه گانه (ابا بکر، عمر و عثمان) معتقدند.

البته باید توجه داشت هنگامی که از ابوبکر، عمر، عثمان به عنوان خلیفهٔ یاد می‌کنیم منظور خلافت به معنای لغوی آن است، نه خلافت به معنای اصطلاحی وشرعی آن. گمان نشود که ما خلافت آنان را شرعی و به حق می‌دانیم، خیر ما معتقدیم که خلافت آنان به ناحق بوده و فقط خلیفهٔ برحق رسول الله ﷺ علی علیه السلام می‌باشد.

مدرسهٔ صحابه با این که به این دو اصل عقیده ندارند اما جایگاه حضرت علی علیه السلام و خاندان او را بس والا می‌شمارند و به فضایل و مقامات آنها ایمان داشته و معتقدند که «دوستی اهل بیت ایمان و بعض آنها کفر است».

حداقل این گونه امور را دربارهٔ حضرت علی و زهراء علیه السلام معتقدند. آنها روایت «لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ» را دربارهٔ حضرت علی پذیرفته و وی را از عشرهٔ مبشره و خلیفهٔ چهارم رسول الله ﷺ دانسته و کسی را که علیه او قیام کرده، یاغی، فاسق و مستحق آتش تا قبل از توبه می‌دانند اما در دیدگاه اموی چنین اعتقاداتی نیست.

پیروان مدرسهٔ اموی تلاش کردند تمام فضایل و مقامات علی علیه السلام را انکار کنند. آنان ناسزا، بعض و برایت از علی علیه السلام را ترویج داده و در هر منبر و سخنرانی سنتی سیئه ایجاد کردند. ابن تیمیه زبان گویای مكتب اموی، به این مطلب چنین اشاره کرده است: «بِأَنَّ رَعِيَّةَ مُعاوِيَةَ هُمْ رَعِيَّةُ عُثْمَانَ وَ رَعِيَّةُ عُثْمَانَ كَانُوا يُبغِضُونَ

عَلِیًّا وَيُنْصِبُونَ الْعِدَاءَ لِعَلِیٍّ».

پیروان معاویه همان پیروان عثمان بودند که علی را مبغوض می‌دانستند و دشمنی با او را نصب العین خویش قرار داده بودند.

این مسئله بسیار روشن است و برای شناخت این قرائت نیاز نیست به راست و چپ منحرف شویم. جا دارد سخنی را از علامه محمد عبدالرئوف المناوی در کتاب «فیض القدیر شرح جامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر» نقل کنیم. وی در ذیل حدیث: «إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمْ خَلِيقَتَيْنِ، كِتَابُ اللهِ حَبَلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَعِتْرَتِيْ أَهْلَ بَيْتِيْ وَأَنَّهُمَا لَنْ يَقْتَرِقاَ حَتَّى يَرِداَ عَلَى الْحَوْضَ» می‌نویسد:

«وَعِتْرَتِيْ أَهْلَ بَيْتِيْ، تَفْصِيلٌ بَعْدُ اِجْمَالٍ، وَهُمْ اَصْحَابُ الْكِسَاءِ الَّذِينَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَطَهَرَهُمْ تَطْهِيرًا.»^۱

«جمله «و عترتی اهل بیتی» ذکر تفصیل بعد از اجمال است یعنی پیامبر ﷺ می‌خواهد بفهماند که مرادش از عترت اهل‌البیت است که همان اصحاب کساء می‌باشند، آنانی که خداوند هرگونه پلیدی را از ایشان دور گردانده و آنان را پاک پاک قرار داده است.

برخلاف توهّم عده‌ای، از نظر وی آیه تطهیر شامل زنان پیامبر ﷺ نمی‌شود. وی در ادامه این نظریه را به قرطبه هم نسبت داده و می‌نویسد: «قرطبه گفته است: و این وصیت و تأکید عظیم از جانب پیامبراکرم ﷺ نسبت به اهل بیتش، اقتضا می‌کند که احترام اهل بیت و نیکان آنها و محبت آنان از واجبات و فرایض مؤکدی باشد که هیچ عذری برای مردم در سرپیچی از آن باقی نمی‌گذارد.»

۱ - محمد عبدالرئوف المناوی، فیض القدیر، بیروت، دارالکتب، العلمیة، ج ۳، ص ۱۹، ح ۲۶۳۱.

ممکن است این مقدار از روایت را خیلی از افراد نقل کنند اما علامه مناوی در ادامه چیزی می‌گوید که بسیاری نمی‌خواهند آن را نقل کنند. وی می‌نویسد: «بنی امیه، با این حقوق بزرگ به مخالفت برخواسته و آن را نقض کردند، خون اهل البيت را ریختند، زنان آنها را به اسارت برداشتند و فرزندان آنها را به بند کشیدند، خانه‌های آنان را تخریب کرده و فضل و شرف آنان را انکار کردند. فحش و ناسزا را در حق آنان روا داشتند، با وصیت رسول مصطفیٰ^{علیه السلام} مخالفت کردند و بر ضد خواسته‌وی به مقابله برخاستند؛ پس شرمشان باد از روزی که در پیشگاه پیامبر^{علیه السلام} بایستند و رسوائی‌شان باد در روزی که بر او عرضه می‌شوند.»

روشن شد که مدرسهٔ صحابه و مکتب اهل‌البیت^{علیهم السلام} در وجوب احترام و لزوم موذت اهل‌البیت با هم اتفاق نظر دارند و در این مسئله جز کسانی که خارج از دین اسلام‌اند اختلاف نکرده‌اند. باید بر این مسئله تأکید کنیم تا به ذهن کسی خطور نکند که با محبت و دوستی آنان نسبت به اهل‌بیت، منتی بر خاندان پیامبر^{علیه السلام} دارند؛ بلکه ما ناگزیر از محبت به اهل‌بیت^{علیهم السلام} هستیم زیرا محبت آنان جزء دین است.^۱

بنابراین نباید بین آموزه‌های مدرسهٔ صحابه و مدرسهٔ اموی خلط نمود. مدرسهٔ صحابه گرچه با مکتب اهل‌البیت در مسئلهٔ عصمت و خلافت سیاسی -با هم- اختلاف دارند ولی در وجوب محبت و موذت آنان اتفاق نظر داشته و محبت به آنان را جزء دین و بعض ایشان را کفر دانسته‌اند. چنین دیدگاهی را نمی‌توان با نگرش کسانی که قتل، اسارت و ظلم بر اهل‌بیت^{علیهم السلام} را روا دانسته و انجام دادند

۱. محبت‌شان ایمان و بغضشان کفر و نفاق است؛ محمد بن مسلم النیشابوری صحیح مسلم، ج ۱ ص ۸۶، ح ۷۸. بیروت دار احیاء التراث.

یکی دانست.

این نگرش در عصر حاضر توسط ابن تیمیه دنبال شده است و ما در ادامه روش خواهیم ساخت که کتاب «منهاج السنّة النبویة» وی بر اساس دیدگاه صحابه نگاشته نشده بلکه توحید، نبوت، نگاه به همسران، صحابه و اهل البیت پیامبر ﷺ بر اساس تفکر اموی نگارش یافته است. بر این مطلب صدھا شاهد می‌توان ارائه نمود.

به هر حال اولین آموزه در مدرسه اموی ناسزا گویی و دشمنی با علی علیللا است. این مسئله در کتاب‌های حدیثی به خصوص کتاب‌های تراجم و تاریخی به خوبی قابل مشاهده است که در اینجا به چند نمونه از آن اشاره می‌شود: طبری در کتاب «تاریخ الامم والملوک» ذیل عنوان «ثُمَّ دَخَلَتْ سَنَةً ٥١ ذِكْرُ ما كَانَ فِيهَا مِنَ الْأَخْدَاثِ» می‌نویسد: «وقتی معاویه بن ابی سفیان در جمادی سال ۵۱ مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد وی را نزد خویش فراخواند، ... به او گفت: می‌خواستم خیلی مسائل را به تو سفارش کنم اما به اعتماد آنکه می‌دانی رضایت من به چیست و حکومتم چه می‌خواهد و صلاح رعیتم به چیست از آن چشم می‌پوشم ولی تورا به یک کار سفارش می‌کنم: از ناسزا گفتن به علی و مذمت وی کوتاهی مکن.^۱» در واقع معاویه مغیره را تهدید می‌کند که من از همه چیز چشم پوشی می‌کنم اما در این مسئله به هیچ کس رحم نخواهم کرد زیرا دوام حکومت وی و بنی امیه در انکار فضایل و کمرنگ ساختن نقش علی علیللا است

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، روانع التراث العربی، ج ۵، ص ۲۵۳.

چون آن حضرت نماد اسلام اصیل است.

معاویه به این مقدار بسنده نکرده و سیاست اموی را چنین ادامه می‌دهد: «در دشنام و مذمت علی و ترخُم و طلب مغفرت بر عثمان کوتاهی مکن، یاران علی را عیب گوی و دور کن و سخن آنان را مشنو، پیروان عثمان را ستایش گوی و مقرب گردان و سخن‌شان بشنو».

به این دستور معاویه ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنّة» جامه عمل پوشانده است و با جان و دل به آن عمل کرده است. هنگامی که وی از علی عَلِیٌّ سخن می‌گوید به ناچار مناقب و فضایل امیرالمؤمنین را به مذمت و منقصت بدل می‌کند در حالی که نظیر آن را درباره عثمان یا معاویه مشاهده نمی‌کنید. بلکه آنان را از کسانی به شمار می‌آورد که خداوند به سبب آنها اسلام را عزیز کرد و آنان بزرگانی‌اند که تورات به آنها بشارت داده است.

طبری ادامه داستان معاویه و مغیره را چنین نقل می‌کند: «مغیره به معاویه گفت: تجربه کرده‌ام و مرا آزموده‌اند پیش از تو برای غیر تو کار کرده‌ام عمل مرا مذمت نگفته‌اند تو نیز تجربه خواهی کرد یا مذمتم می‌کنی و یا ستایشم خواهی نمود. معاویه گفت: «... ستایش خواهم کرد» در ادامه طبری از ابن زهیر نقل می‌کند: از شعبی شنیدم که می‌گفت: «مغیره که هفت سال و چند ماه از جانب معاویه عامل کوفه بود رفتاری نکو داشت و همواره عاشق آرامش بود اما از مذمت علی عَلِیٌّ، ناسزاگویی وی و عیب گویی قاتلان عثمان و نفرین بر آنها و رحمت و استغفار برای عثمان و تمجید یاران وی چشم نمی‌پوشید.»

ممکن است به ذهن کسی خطور کند که این مطالب فقط در منابع تاریخی آمده است و در کتاب‌های حدیثی به این مطالب پرداخته نشده است. برای رفع این

توهّم روایتی را نیز از کتاب مستدرک حاکم نقل می کنیم: «حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ دَاؤِدَ بْنِ سَلِيمَانَ، حَدَّثَنَا فَلَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ نَاجِيَةَ، حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي رَزِينَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ مُسَعْرَعِنْ زَيْدَ بْنِ عَلَاقَةَ عَنْ عَمِّهِ: أَنَّ الْمُغَيْرَةَ بْنَ شُعْبَةَ سَبَّ عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَامَ إِلَيْهِ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، فَقَالَ: يَا مُغَيْرَةَ، أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: «نَهَى عَنْ سَبِّ الْأَمْوَاتِ، فَلِمَ تَسْبُّ عَلَيْاً وَقَدْ ماتَ؟».^۱

زیاد بن علاقه از عمومیش نقل کرده است: مغیره به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ناسزا گفت زید بن ارقم به او گفت: ای مغیره! آیا نمی‌دانی که رسول خدا از ناسزا گویی به مردگان نهی فرموده است! پس چرا به علی ناسزا می‌گویی؟ در حالیکه او زنده نیست! در مورد این روایت باید به چند نکته دقت کنیم:

۱- بنا به نقل طبری، این ناسزاگویی به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، تنها در زمان مغیره به مدت ۷ سال ادامه داشته است.

۲- در بین مستمعان از صحابه افرادی چون زید بن ارقم، حجر بن عدی و... نیز حضور داشته‌اند.

۳- استبداد و خفغان حکومت اموی به حدی بوده است که اصحاب بزرگ پیامبر جرأت اعتراض نداشته و نمی‌توانستند در برابر ظلمی که بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روا داشته می‌شد دفاع کنند. دفاع زید بن ارقم از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خور دقت و تأمل است.

۱- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، وفي ذیله تلخیص المستدرک الإمام الذهبی، دارالفکر، ج. ۱، ص. ۲۸۴.

وی در اعتراض به مغایره نمی‌گوید که چرا علی عَلِيٌّ لَّهُ رَا به جهت اینکه یکی از عشرة مبشرة بالجنة است و چرا کسی را که «خدا، او را دوست می‌دارد و او خدا را دوست می‌دارد» و چرا کسی را که یکی از خلفای اربعه است و چرا کسی را که پیامبر درباره اش فرمود: «**حُبُّهُ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ**» لعن و سبّ می‌کنی؟ بلکه از مغایره می‌پرسد که مگر نشنیدی رسول الله از ناسزاگویی به کسی که مرده است نهی فرمود چرا علی را که از دنیا رفته است لعن و ناسزا می‌گویی؟

خشونت معاویه با طرفداران حضرت علی عَلِيٌّ لَّهُ رَا به حدی است که زید بن ارقم نمی‌تواند بیشتر از این از علی دفاع کند و به همین حد بسنده می‌کند تا به سرنوشت حجر بن عدی و دیگر طرفداران علی دچار نشود. حاکم نیشابوری در ادامه حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحيح علی شرط مسلم»،^۱ البته تصحیحات حاکم نیشابوری خود بحثی است که فعلاً مجال ورود در آن وجود ندارد ولی در باره حدیث فوق امام ذهبی نیز در تلخیص مستدرک که در ذیل همین کتاب آمده است آن را مانند حاکم بر اساس شرط مسلم صحیح می‌شمارد بنابراین ذهبی که خود از طرفداران تفکر اموی است و در امثال احادیثی چون «**حُبُّهُ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ**» و.... تشکیک می‌کند این حدیث را صحیح می‌شمارد.

علاوه بر این دو محمد ناصر الدین البانی که به تعبیر سران مدرسه اموی، «امام المحدثین» معاصران لقب گرفته است در کتاب «سلسلة الاحاديث الصحيحة وشیئ من فقهها و فوائدھا» ذیل عنوان «نهی عن سبّ الاموات» روایت حاکم

۱- این حدیث بر اساس شرط مسلم، صحیح است.

نیشابوری را آورده و نظر وی را درباره حدیث نقل نموده آنگاه می‌نویسد:
 «وَ افْقَهُ الْذَّهَبِيُّ، قُلْتُ: وَهُوَ كَمَا قَالَ».^۱

اما درباره دلیل این که ذهبی به تفکر اموی نزدیک‌تر است تا به تفکر مدرسهٔ صحابه این است که وی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» در ذیل ترجمه حاکم می‌نویسد: «طرق حدیث «طیر مشوی»^۲ را در یک جزئی و طرق حدیث «من کنت مولاہ» را نیز -که صحیح تر از اولی است- جمع نمودم ولی صحیح تر از این دو، روایتی است که مسلم از علی علیه السلام آورده است که پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُغْضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»، ولی این حدیث، از حیث محتوا مشکل‌ترین، در بین این احادیث می‌باشد.^۳

از نظر ذهبی حدیث سوم به این دلیل مشکل‌ترین سه روایت است که در حدیث «طیر مشوی» افضلیت علی علیه السلام بر دیگر اصحاب ثابت می‌شود؛ حدیث «من کنت مولاہ» قابل توجیه به دوستی و محبت است اما حدیث سوم به هیچ وجه توجیه پذیر نیست و هر کسی را که با علی به دشمنی برخیزد منافق می‌شمارد و این با روحیات ذهبی سازگار نیست از این رو وی روایت را این گونه

۱ - محمد ناصر الدین البانی، سلسلة الاحاديث الصحيحة وشیء من فقهها وفوائدتها، ج ۵، ص ۵۲۰، ح ۲۳۹۷.

۲ - یعنی: مرغ بربان.

۳ - شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، موسسه الرسالۃ، تحقیق شعیب ارنووتو، ج ۱۷، رقم ۱۰۰ «وقد جمعت طرق حدیث الطیر فی جزء، وطرق حدیث: "من کنت مولاہ" و هو أصح، وأصح منها ما أخرجه مسلم عن علی قال: إنه لعهد النبي الامی علیه السلام -إلى- "إنه لا يحبك إلا مؤمن، ولا يغضبك إلا منافق." وهذا أشكل الثالثة، فقد أحبه قوم لا خلاق لهم، وأبغضه بجهل قوم من النواصب، فالله أعلم.»

تفسیر می کند: «فَقَدْ أَحَبَّهُ قَوْمٌ لَا خَلَاقَ لَهُمْ، وَأَبْغَضَهُ بِجَهْلٍ قَوْمٌ مِنَ النَّوَاصِبِ». علی عَلِيٌّ گروهی دوست دارند که بهره و نصیبی ندارند و گروهی از ناصبی ها جاهلانه با وی کینه می ورزند.

ذهبی برای اینکه معاویه و بنی امية را از کارهایی که در برابر علی انجام دادند، بریء الذمه نماید، اینها را گفته است و چون نتوانسته است درسند حدیث اشکالی بیابد و این حدیث در صحیح مسلم -یکی از دو کتابی که به اعتقاد اهل سنت صحیح ترین کتب بعد از کتاب خداست- آمده است.

ذهبی روایت دیگری را شبیه با همین مضمون در ذیل عنوان «المحدث الزاهد الصوفی الجوال أبو الطیب فلان ... البغدادی هندر نزیل مصر» چنین نقل می کند: «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا مَعْلُوْنَ بْنُ هَلَالَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي سَفِيَّانَ عَنْ جَابِرٍ مَرْفُوعًا:

لَا يُغْضِبُ أَبَا بَكْرٍ وَعَمَرَ مُؤْمِنٍ وَلَا يُحِبِّهُمَا مُنَافِقٌ»^۱

روایت فوق عین مضمونی است که درباره حضرت علی عَلِيٌّ از پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم نقل شده است و قبل از نیز متذکر شدیم که یکی از روش های بنی امية در کم اهمیت جلوه دادن فضایل اهل بیت این است که مناقب و فضایل آن ها را با جعل روایات به دیگران هم نسبت دهند تا آن فضیلت مختص اهل بیت عَلِيٌّ نباشد.

شعیب أرنووط مصحح این کتاب در پاورقی درباره حدیث حب و بغض ابوبکر می نویسد: «بَلْ اِتَّفَقَ النُّقَادُ عَلَى تَكْذِيبِهِ ... اُنْظُرْ: تاریخ بغداد و تاریخ الإسلام والبداية والنهاية و شذرات الذهب» ذهبی که درباره حدیث «لا يحبك إلا مؤمن،

ولا يبغضك إلا منافق» گفته بود:

«هذا أشکلُ الْثَّالِثَةِ وَلَكِنَّهُ أَحَبَّهُ قَوْمٌ لَا خَلَاقَ لَهُمْ، وَأَبْغَضَهُ بَجَهْلٍ قَوْمٌ مِنَ النَّوَاصِبِ» در ارتباط با این روایت که ارنؤوط آن را کاملاً جعلی دانست می‌گوید: «ومَنْ الْحَدِيثُ حَقٌّ، لَكِنَّهُ مَاصَحٌ مَرْفُوعًا» و متن حدیث حق است ولی چون مرفوع می‌باشد آن را صحیح نشمرده‌اند.

ذهبی حدیث با سند درست و صحیح، که در صحیح مسلم نقل شده آن‌گونه برخورد می‌کند ولی حدیث جعلی را دارای متن حق می‌شمارد.

۶- برخورد مدرسه اموی با نویسنده‌گان محب اهل‌البیت علیهم السلام از مدرسه

صحابه

پیروان مدرسه اموی در موارد متعددی علمای مدرسه صحابه را که مناقب و فضایل حضرت علی و اهل‌بیت علیهم السلام را در کتب خود آورده‌اند متهم به تشیع نموده و یا گفته‌اند: رافضی خبیث است. چنین اتهاماتی درباره حاکم نیشابوری، ابن ابی‌الحدید، شافعی گنجی، قندوزی حنفی، زمخشیری، ابن عذربره و حتی امیر صنعتی مطرح شده است. در این بخش دلیل این تهمت‌ها را درباره حاکم نیشابوری بررسی می‌کنیم. واضح است که حاکم از مدرسه صحابه پیروی می‌کند نه از مکتب اهل‌بیت علیهم السلام: زیرا وی معتقد به عصمت اهل‌بیت علیهم السلام نبوده و خلفای ثلاثه را نیز خلیفه بر حق پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌داند. کافی است به فهرست کتاب وی که عنوانین فضایل خلفا را مطرح کرده است مراجعه شود. وی در فهرست جزء سوم آورده است: «أَحَادِيثُ فَضَائِلِ الشَّيْخَيْنِ (رضي الله عنهما)؛ يعني أبي بکر و عمر» و «أَمْرُ

الَّبِيْ بَكْرٌ لَأَبِي بَكْرِ بِإِمَامَةِ النَّاسِ بِالصَّلَاةِ» و«يَتَجَلَّ إِلَهُ لِعِبَادِهِ عَامَّةً وَلِأَبِي بَكْرٍ خَاصَّةً» «خداوند متجلی میشود برای همه بندگانش و برای ابوبکر به نحو خاص» و «مُخَاطَبَةُ الصَّحَابَةِ أَبَا بَكْرَ بَـ (يَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ)» و «مَنَاقِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمَرِ بْنِ الْخَطَابِ» «سَبَبُ تَلْقِيْبِ عُمَرَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»، «سَبَبُ نَامَ نَهَادِنَ عَمَرَ بِهِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» «أَوَّلُ مَنْ يُعَانِقُهُ الْحَقُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُمَرُ» «اولین کسی که خدا در روز قیامت با ان معانقه می کند عمر است» «لَوْ كَانَ بَعْدِيْ نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرًا»، «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرٍ وَقَلْبِهِ» «خداوند حق را در زبان و قلب عمر قرار داده است» و در ادامه فهرست فضائل عثمان و بعد از آن علی غلثلا را ذکر می کند.

با دیدن این مطالب هیچ مسلمانی نمی پذیرد که این کتاب براساس دیدگاه مکتب اهل‌البیت علیهم السلام نوشته شده باشد اما ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» درباره حاکم نیشابوری می نویسد:

«وَصَنَفَ وَخَرَجَ، وَجَرَحَ وَعَدَلَ، وَصَحَّحَ وَعَلَلَ، وَكَانَ مِنْ بُحُورِ الْعِلْمِ عَلَى تَشْيِيعِ قَلِيلٍ فِيهِ». ^۱ کتبی را تصنیف کرده است ، عده ای را جرح و تعديل نموده است و او از دریاهای علم است همراه با تشیع کمی که در او است» طلب رادرباره وی ادامه می دهد تادر صفحه ۱۷۴ می گوید:

«أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا إِسْمَاعِيلَ عَبْدَ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ فَقَالَ: ثِقَةُ الْحَدِيثِ، رَافِضُهُ خَبِيثٌ». «ابن طاهر از ابو اسماعیل عبد الله بن محمد هروی نسبت به حاکم پرسید

او گفت در حدیث ثقہ است و لی رافضی خبیث است».

ذهبی این نظر را رد نموده و بر حاکم نیشابوری چنین منت می‌گذارد: «کَلَّا، لَيْسَ هُوَ رَافِضِيٌّ بَلْ هُوَ يَتَشَيَّعُ» هرگز او شیعه نبوده است بلکه او متشیع است». این اصطلاح که ذهبی درباره حاکم نیشابوری از خود اختراع می‌کند جدید است و روشن نیست که بین «رافضی خبیث» و «یتشیع» چه فرقی وجود دارد.

اما چرا حاکم نیشابوری رافضی خبیث یا شیعه معرفی می‌گردد؟ دلیل مطلب چیست؟ آیا وی به جهت این که حدیث طیرمشوی یا احادیث دیگر را نقل کرده متهم به تشیع شده است یا خیر؟ حقیقت این است که چنین روایاتی را دیگران نیز نقل کرده‌اند ولی متهم به رافضی بودن نشده‌اند.

ذهبی دلیل این اتهام را در ادامه چنین نوشته است: «وَكَانَ مُنْحَرِفًا غَالِبًا عَنْ مُعَاوِيَةٍ وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، يَتَظَاهِرُ بِذَلِكَ وَلَا يَغْتَذِرُ مِنْهُ».^۱ او از معاویه و خاندانش منحرف بود و در این مسئله زیاده روی کرده و آشکارا با معاویه مخالفت می‌نمود. پس روشن شد که دلیل رافضی بودن وی این است که او از معاویه و خاندان وی روی گردان بوده و با آنها علنی و آشکارا مخالفت می‌کرده است.

۷- ابن تیمیه و روایات محبت علی

سه دسته از احادیث در مورد محبت حضرت علی علی اللہ از پیامبر اکرم نقل شده است.

دسته اول: محبت علی ﷺ میزان شناخت نفاق از ایمان

«قالَ عَلِيُّ: لَعَهْدُ النَّبِيِّ إِلَى أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِنِي إِلَّا مُنَافِقٌ». یا
«لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

«علی گفت: عهد کرد پیامبر با من که دوست نمی دارد مرا جز مومن و دشمن
نمیدارد مرا جز منافق».

قبل‌اً روشن شد که این احادیث از روایاتی است که در صحت آن بین عالمان
مسلمان اتفاق نظر وجود دارد و هیچ کس در سند آن و در اینکه از پیامبر ﷺ صادر
شده مخالفت نکرده است.

دسته دوم: علی ﷺ دوستی و دشمنی با پیامبر ﷺ

قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ
أَبْغَضَنِي». «هر کس که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس که علی
را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است».

در برخی روایات با اضافاتی چنین آمده است: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ
أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ».
«هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را
دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن
بدارد خدا را دشمن داشته است».

دسته سوم: علی غَلَبًا میزان شناخت مؤمنان انصار

قتبیه از جعفر بن سلیمان از هارون عبدی از ابی سعید خدری، روایت می‌کند که گفت: «إِنَا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَغْشَرَ الْأَنْصَارِ بِيُغْضِبِهِمْ عَلَىَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ».^۱ «همانا ما انصار، منافقین را از دشمنی‌شان با علی می‌شناختیم».

گرچه البانی درباره این حدیث گفته است: «اسناد این خبر ضعیف است» و شعیب ارنووط نیز اسناد آن را ضعیف دانسته چون در سند آن «ابوهارون عبدی» وجود دارد که درباره‌اش گفته‌اند: «إِسْمُهُ عَمَارَةُ بْنُ جُوَيْنَ سَاقِطُ الْحَدِيثِ وَمِنْهُمْ مَنْ كَذَّبَهُ، وَأَخْرَجَهُ إِنْ عُدَى فِي الْكَامِلِ، الْمَجْلِدُ ۵، الصَّفَحَةُ ۱۷۳۴، الرَّقْمُ ۲۸۹/۱۲۵۶».^۲ اما باید توجه داشت که احادیث دیگری با همین مضمون وجود دارد که صحیح السند می‌باشد که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

- ترمذی در باب فضائل صحابه معیار و ملاک شناخت منافق از مومن را چنین نقل می‌کند: «إِنَّمَا كُنَّا نَعْرِفُ مُنَافِقِي الْأَنْصَارِ بِيُغْضِبِهِمْ عَلَيْأَنَا»^۳ «ما منافقین از انصار را فقط از دشمنی‌شان با علی می‌شناختیم».

گرچه حدیث اول درباره مطلق منافقان و این حدیث درمورد منافقان انصار نقل شده است ولی با هم تنافی ندارند چون در علم اصول ثابت شده است که در میان احادیث مثبت تنافی وجود ندارد.^۴

۱ - محمد بن عیسیٰ ترمذی، سنن الترمذی، تحقیق: شعیب الارنؤوط، دارالرسالتة العالمية، ج ۴۰۵۰، ح ۴۰۵۰.

۲ - همان، ج ۲، ص ۷۱۵، ح ۹۷۹.

۳ - مدرسه اموی زمانی که کارد به استخوانشان بر سد برای برئی الذمه کردن خود و خلفاء از حربه مهاجر و انصار استفاده می‌کنند و اگر عیب و مذمتی متوجه صحابه باشد که نتوانند آنرا توجیه کنند، می‌گویند این مساله درباره انصار است و ربطی به مهاجرین ندارد.

- حمیری در کتاب «جزء علی بن محمد حمیری» روایتی را چنین نقل می‌کند: حدثنا علی، حدثنا هارون بن إسحاق، حدثنا سفیان بن عینه، عن الزهری، عن یزید بن خصیفة، عن بسر بن سعید، عن أبي سعید الخدری قال: «ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا بِعُغْضٍ عَلَىٰ».^۱ «نمی شناختیم منافقین در زمان رسول خدا را مگر از دشمنی‌شان با علی».

بررسی سند حدیث

قبل از بررسی سند این حدیث لازم است که مؤلف این کتاب را به خوبی بشناسیم. ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» در باره وی می‌نویسد: «الحمیری الإمام الفقيه العلامة قاضي الكوفة أبو الحسن علی بن محمد بن هارون الحمیری الكوفي الحافظ».^۲

طبق این تصریح نویسنده کتاب از اعلام، حفاظ و ائمه فقه و حدیث به شمار می‌رود. اما درباره سند حدیث نیز باید تک تک راویان آن را بررسی کنیم.

الف - هارون بن اسحاق؛ ذهبی در کتاب «الكافش فی معرفة مَنْ لَهُ روایةٌ فی الْكُتُبِ السِّتَّةِ» درباره وی می‌نویسد: «هارون بن إسحاق الهمدانی الكوفي، حافظ عن أبي عینة، و معتمر، و عنه الترمذی والنمسائی، وابن ماجة، وابن خزینة،

۱ - علی بن محمد حمیری، جزء علی بن محمد حمیری، مکتبة الرشد، ۱۴۱۸، ص ۹۷، ح ۳۸.

۲ - شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۱۲.

والمحاملي، ثقةً مُتَعَبِّدًا».^۱

ب - سفیان بن عینه؛ وی از راویان بزرگ اهل سنت به شمار می‌رود؛ ابن حجر او را از راویان فقه و حدیث می‌شمارد و می‌نویسد: «سفیان بن عینه بن أبي عمران میمون الھلالی أبو محمد الکوفی ثقة، حافظ، فقيه، إمام، حجۃ،

نعم إلا أنه تَغَيَّرَ حِفْظُهُ فِي آخرِ عُمْرِهِ، وَكَانَ رَبِّما دَلَّسَ لِكِنْ تَدْلِيسُهُ عَنِ الثَّقَاتِ».^۲

سخن آخر ذهبی دلالت بر تدلیس سفیان نمی‌کند زیرا وی اکثراً از زهری روایت نقل می‌کند که در صحاح چنین چیزی قابل مشاهده است. حتی اگر فرض کنیم وی تدلیس می‌کرده است چنین تدلیسی آسیبی به صحت روایت نمی‌زند چون تدلیس وی از افراد ثقه بوده است.

ج - ابوبکر محمد بن مسلم زهری؛ وی نیز از بزرگان علم و حدیث اهل سنت است. ابن حجر درباره وی می‌نویسد: «هُوَ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَهَابٍ الزَّهْرِيِّ، الْقُرَشِيُّ، ثِقَةٌ، حَافِظٌ، مُتَقْنٌ، حَجَّةٌ».^۳

د - یزید بن خصیفه؛ حمیری از همه علمای جرح و تعدیل نقل می‌کند که وی را توثیق نموده‌اند: «ثقة، وَثَقَةُ أَخْمَدٍ، وَيَحْيَى بْنُ مَعْنَى، وَالنَّسَائِيُّ، وَأَبُو حَاتَمَ، وَابْنُ سَعْدٍ، وَابْنُ حَجْرٍ، وَابْنُ حَبَّانَ».^۴

ه - بسر بن سعید. ابن حجر درباره وی می‌نویسد: «بَسَرٌ بْنُ سَعِيدٍ الْمَدْنِيُّ،

۱- شمس الدین ذهبی، الكاشف فی معرفة من له رواية فی الكتب الستة، دارالحدیث، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲- ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، تقدیم: بکر بن عبدالله، دارالعاصمة، ص ۳۹۵.

۳- همان.

۴- حمیری، همان، ص ۹۷.

العبد، مولی ابن الحضرمی، ثقة، جلیل^۱.

بسر بن سعید از ابی سعید خدری که وی از بزرگان صحابه رسول الله ﷺ می‌باشد نقل می‌کند، بنابراین حدیث از جهت سند تام و کامل بوده و قابل تشکیک نمی‌باشد.

بنا بر مبانی آعلام جرح و تعدیل، این حدیث یا صحیح السند محسوب می‌شود یا اگر ایرادی بر سفیان بن عینیه باشد -که گاهی از ثقات تدلیس می‌کند- روایت، حسن خواهد بود.

بررسی دلالت حدیث

در حدیث فوق بعد از نفی، حرف «إِلَّا» آمده است که در کلام عرب افاده حصر می‌کند: «ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله الأبغض على»؛ یعنی تنها راه شناخت منافق از مؤمن در زمان پیامبر ﷺ، محبت و کینه اصحاب نسبت به حضرت على ﷺ بوده است.

بنابراین میزان تشخیص ایمان و نفاق صحابه پیامبر دوستی و کینه ورزی نسبت به حضرت على ﷺ بوده است و پس از کشف ایمان و نفاق صحابی نوبت به سوال از عدالت و یا فسق آنها می‌رسد.

بحثی که از زمان‌های دور تحت عنوان «عدالت صحابه» مطرح بوده بحثی است که می‌بایست بعد از روشن شدن ایمان و نفاق اصحاب بدان پرداخت و بحثی است که از حیث رتبه در درجه دوم قرار می‌گیرد چون وقتی کسی فقط در

زبان مسلمان باشد و آیه «...وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ...»^۱ درباره آنان صادق بوده و بحث از عدالت و فسق درباره آنان قابل طرح نیست.

دیدگاه ابن تیمیه درباره سه حدیث فوق

۱- ابن تیمیه درباره حدیث اول؛ «لَا يَحْبَكُ الْأَمْؤْمِنُ وَلَا يَغْضُبُ الْأَمْنَافِ»، چون نتوانسته است حدیث را به ضعف، کذب و جعل نسبت دهد و یا حداقل از جهات دیگر نیز در آن تشکیک ایجاد کند، می‌گوید: «وَحَدِيثُ عَلَیٖ قَدْ شَكَّ فِيهِ بَعْضُهُمْ»^۲ و این حدیثی است که برخی در آن تشکیک کرده‌اند. سؤال اینجاست که چه کسی درباره این حدیث تشکیک کرده است و آن عده چه کسانی‌اند؟ آیا خود ابن تیمیه از کسانی است که تشکیک در حدیث را می‌پذیرد؟ یا خیر، آیا خود وی حدیث را قبول دارد؟ اگر او حدیث را قابل قبول می‌داند چرا اسامی کسانی را که حدیث را نپذیرفته اند ذکر نکرده و ادله آنها را مورد بررسی قرار نداده است؟

واقعیت این است که هیچ کس در این حدیث تشکیک نکرده است و گرنه ابن تیمیه قطعاً آنها را نام می‌برد. این روش ابن تیمیه است که هرگاه نتواند حدیثی را از حجیت بیندازد بدون مدرک و دلیل سخن گفته و مطلب را به کسی که وجود ندارد حواله می‌دهد.

۲- حدیث «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي»، این حدیث را علامه حلی در ضمن

۱- حجرات/۱۴.

۲- ابن تیمیه، منهاج السنة النبوية، ج ۴، ص ۱۵۲ (چاپ قدیم، ج ۷، ص ۱۴۸).

مجموعه احادیثی که مناقب حضرت علی را نقل کرده، آورده است. ابن تیمیه این حدیث را از این مجموعه انتخاب نموده و بعد از نقل قول علامه که می گوید: «وقالَ رَجُلٌ لِسْلَمَانَ: مَا أَشَدَّ حُبُكَ لِعَلَىٰ غَلَّالًا؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي». این حدیث راچنین مورد انتقاد قرار می دهد: «فَالْعَشْرَةُ الْأَوْلُ كُلُّهَا كَذِبٌ»^۱؛ یعنی ده حدیث اول، که در ضمن آن حدیث فوق نیز وجود دارد همه دروغ اند.

سؤال این است که آیا واقعاً این روایت مجھول و دروغ است؟ یا ابن تیمیه باز هم روایتی را که با تفکرات وی سازگاری ندارد، متهم به کذب و جعل می کند. حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث توسط سلمان فارسی می گوید: «هذا حدیث صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يَخْرُجَاهُ»^۲ این حدیث براساس شرط بخاری و مسلم، صحیح است؛ ولی آنها آن را ذکر نکرده اند. ذهبی که از افراد سختگیر در چنین احادیثی است روایت را با علامت اختصاری «خ م»^۳ تصحیح می کند یعنی مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است.

البانی در کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» معتقد است که این حدیث را حاکم نیشابوری صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است.^۴

۱- ابن تیمیه، همان، ص ۲۲۷.

۲- محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۰.

۳- مخفف بخاری و مسلم.

۴- محمد ناصرالدین الالانی، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۲۸۸.

مهم‌تر از این دو عالم یا حداقل در عرض آنها علامه مقبل بن هادی الوادعی متوفای ۱۴۲۲ق از بزرگان عصر حاضر است. وی در کتاب خود «الصحيح المسند مما ليس في الصحيحين» بعد از نقل این روایت می‌نویسد: «هذا حدیث صحيح علی شرط الشیخین ولم يخرجاه»^۱ با اطمینان خاطر می‌توان گفت که الوادعی روش ابن تیمیه را دارد ولی چنین دیدگاهی را در مقابل وی که قائل به کذب حدیث بود اتخاذ می‌کند. به همین جهت است که وقتی به کتاب «الاستیعاب فی معرفة الصحابة» نوشته ابن عبدالبر مراجعه می‌کنیم وی بدون موشکافی سند، حدیث را از مسلمات می‌شمارد و سند آن را ذکر نمی‌کند و می‌گوید: «قال رسول الله ﷺ...». پس چنین حدیث واضحی نیاز به سند ندارد.^۲ وی حدیث را با تتمه آن یعنی «وَمَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَا نِيَّاتِهِ، وَمَنْ آذَا نِيَّاتِهِ فَقَدْ آذَى اللَّهَ» آورده است. بر فرض اینکه روایت مذکور ضعیف السند باشد، چنانچه البانی بعد از نقل نظریات حاکم نیشابوری و ذهبی آنان را متهم به توهمندی و روایت را ضعیف السند می‌شمارد،^۳ آیا روایت را باید دروغ بدانیم؟ یا روش دیگری برای تصحیح آن وجود دارد؟ اگر روایتی از یک طریق و یک سند ضعیف محسوب شود، متن آن حدیث هم ضعیف خواهد بود؟ یا از طریق دیگری می‌توان متن آن را صحیح و قابل قبول دانست؟

۱- مقبل بن هادی الوادعی، الصحيح المسند، صنعاء، دارالافق، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۴۴۲.

۲- محمد بن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الصحابة، بیروت، دارالجبل، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳- محمد ناصر الدین الالبانی، بیشین، ج ۲، ص ۲۸۸.

علامه البانی و عده دیگر از امامان جرح و تعديل، قاعده‌ای را تأسیس کرده اند که بر اساس آن روایات به جهت متن آنها به صحیح، حسن و... تقسیم می‌شوند. لزومی ندارد وقتی که می‌گوییم: روایت صحیح است، از جهت سند صحیح باشد، بلکه گاهی متن روایت، به دلیل وجود شواهد دیگر صحیح است ولی سند آن ضعیف می‌باشد.^۱

براساس این قاعده اگر سند روایت سلمان را هم ضعیف بدانیم روایات دیگری که با همین مضمون آمده است مانند: «من احبَّ علیاً فقد احْبَنَی» - که از ام المؤمنین ام سلمه علیه السلام نقل شده است - متن این حدیث را تصحیح نموده و آن را از ضعیف بودن خارج می‌سازد.

امانت علمی اقتضا می‌کرد ابن تیمیة که عنوان شیخ الاسلامی را با خود یدک می‌کشد حدیث را دروغ مغض معرفی نکند و با این شیوه حدیث مذکور را صحیح می‌شمرد.

نتیجه

بنابراین روشن شد که از جهت علمی اولاً، سند حدیث صحیح است و چنانکه اشاره شد سه تن از بزرگان حدیث یعنی حاکم نیشابوری، ذهبی و علامه و داعی آن را پذیرفته‌اند.

ثانیاً، بر فرض ضعف سند این حدیث که از طریق سلمان نقل شده است، متن حدیث از طرق دیگر صحیح محسوب می‌گردد.

۱ - محمد ناصر الدین الالبانی، صحيح سنن ابن ماجه، ریاض، مکتبة المعارف، ج ۱، ص ۱۴ (المقدمة).

۳- ابن تیمیه درباره حديث سوم؛ یعنی «ما كُنَا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ إِلَّا بِيَغْضِبُهُمْ عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.»، «یعنی ما نمی شناختیم منافقین را در زمان پیامبر مگر به دشمنی شان نسبت به علی»، معتقد است: «فَإِنَّ هَذَا مِمَّا يَعْلَمُ كُلُّ عَالَمٍ أَنَّهُ كَذَبٌ»؛^۱ «هر عالمی می داند که این حديث دروغ است». درجای دیگر نیز این حديث را از جابر صحابی بزرگ پیامبر اسلام نقل می کند و آن را دروغ می پنداشد.^۲

ولی ما قبلاً این حديث را به طریق دیگری از حمیری نقل کردیم و ثابت نمودیم که تمام راویان آن ثقه هستند.

ابن حجر عسقلانی که از هم فکران ابن تیمیه است و نمی توان او را از مدرسهٔ صحابه به شمار آورد، درباره نظر ابن تیمیه می نویسد: «حلی، کتابی را در مناقب علی غلیظاً نگاشته است که شیخ ابن تیمیه آن را رد کرده است و من ردیه او را مطالعه نمودم؛ اما وی را در رد احادیثی که ابن مُطَهَّر حلی، که بیشتر آن از روایات بیهوده و ساختگی تشکیل شده است، آورده در نهایت حمله و هجمه یافتم. ابن تیمیه در مردود ساختن این حديث اکثر روایات نیکو را نیز که در زمان نگاشتن حضور ذهن نداشته رد کرده است. و در توهین سخن این راضی، مبالغه را به حدی رسانده است که گاهی منجر به ناقص جلوه دادن علی گشته است».^۳

۱- ابن تیمیه، پیشین، ج ۲، ص ۲۶.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۵۳: «هذا مما يبين به كذب ما يروى عن بعض الصحابة كجابر انه قال: ما كنا نعرف المنافقين على عهد النبي ﷺ إلّا بيغضبهم على بن أبي طالب ﷺ. فان هذا النفي من اظهر الأمور كذبا لا يخفى بطلان هذا النفي على آحاد الناس فضلا عن أن يخفى مثل ذلك على جابر أو نحوه».

۳- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، دارالبشاری الاسلامیة، ج ۸، ص ۵۵۱.

خلاصه سخن عسقلانی این است که ابن تیمیه خواسته است دیدگاه علامه حلی را در باب مناقب علی رد کند اما به حدی افراط کرده است که آن کینه و خصومت ابن تیمیه نسبت به حضرت علی علیه السلام در زبانش جاری گشته و منجر به پایین آوردن مقام آن حضرت شده است.

در پایان این بحث نیکوست به این مطلب نیز اشاره کنیم که ابن تیمیه معتقد است بسیاری از صحابه از علی علیه السلام کراحت داشتند یا نسبت به وی بغض و کینه می‌ورزیدند.

این مطلب نیز از موهومات ذهنی ابن تیمیه است زیرا بسیاری از اصحاب محبت شدید نسبت به حضرت علی علیه السلام داشتند. علامه البانی در کتاب سلسلة الاحاديث الصحيحة می‌نویسد: «موسی بن قیس علی علیه السلام را بیشتر از ابابکر دوست می‌داشت و بسیاری از بزرگان سلف نیز چنین بودند.»^۱ روشن است که روش ابن تیمیه به تبع مدرسه اموی این است که از جایگاه علی علیه السلام بکاهد و آن حضرت را کمتر از آنچه که پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم معرفی کرده است جلوه دهند.

تمام مسلمانان می‌دانند که بنا بر عقاید مدرسهٔ صحابه عمر یکی از خلفای راشدین و دیگری حضرت علی علیه السلام است و هر دوی آنها از منظر این مكتب از جایگاه والایی در اسلام برخوردارند تا آنجا که قاتلان آنها در این دیدگاه ملعون و کافرند اما ابن تیمیه درباره قاتل عمر می‌نویسد:

«وَلِهُذَا كَانَ الَّذِي قَتَلَ عُمَرَ كَافِرًا يُبْغِضُ دِينَ إِلْيَسْلَامٍ وَيُبْغِضُ الرَّسُولَ وَأُمَّةَهُ،

۱- محمد ناصرالدین الالباني، سلسلة الاحاديث، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۶۶ «أن موسى بن قيس كان يحب علياً أكثر من أبي بكر، وكثير من كبار السلف كانوا كذلك.»

فَقَتْلُهُ بُغْضًا لِّرَسُولٍ وَّدَيْنِهِ وَأُمَّتِهِ.» کسی که عمر را کشت کافر بود، دین اسلام، پیامبر ﷺ و مسلمانان را دشمن می‌داشت، عمر را بخاطر دشمنی با این سه کشت.

ولی درباره قاتل حضرت علی علیهم السلام معتقد است:

«وَالَّذِي قَتَلَ عَلَيَا كَانَ يُصْلِي وَيَصُومُ وَيَقْرأُ الْقُرآنَ وَقَتَلَهُ مُعْتَقِدًا أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُحِبُّ قَتْلَ عَلَىٰ وَفَعَلَ ذَلِكَ مَحَبَّةً لِّلَّهِ وَالرَّسُولِ.»

قاتل علی علیهم السلام، نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، قران تلاوت می‌کرد، علی را کشت چون معتقد بود که خدا و پیامبرش کشتن علی علیهم السلام را دوست می‌دارند.

معلوم نیست این چه بغض و کینه‌ای است که ابن تیمیه نسبت به امیرالمؤمنین علی علیهم السلام دارد. آیا می‌توان در بین مسلمانان کسی را یافت که قاتل عمر را کافر و منافق بداند که به جهت دشمنی با اسلام، پیامبر ﷺ و امت اسلامی وی را به قتل رسانده باشد ولی قاتل علی کسی باشد که نماز می‌گذارد، روزه می‌گرفته و قران می‌خوانده و وی را به جهت اینکه خدا و رسول، کشتن علی را دوست داشته‌اند، کشته است.

ابن تیمیه، حتی مانند برخی که ابن ملجم را مجتهد خطاکار دانسته‌اند و گفته‌اند: «اجتهد فاختطاً»، نمی‌داند. به نظر می‌رسد آنچه را که این شخص گفته حتی خود خوارج هم نگفته‌اند.

- تبیین رویکرد ابن تیمیه در مواجهه با روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام
- ابن تیمیه در سه مرحله با احادیث و فضائل اهل‌البیت علیهم السلام، مبارزه می‌کند:
 - ۱- تشکیک در سند حدیث؛

در گام نخست ابن تیمیه سعی می‌کند حتی المقدور اشکال سندی برای روایت پیدا کند و حتی اگر قول ضعیفی در تأیید کلامش بیابد به آن استناد می‌کند و به کلی گویی پرداخته و با الفاظی چون؛ هیچ یک از علماء این روایت را قبول ندارند، به اجماع همه علماء دروغ است، سند ندارد و ... سعی می‌کند ذهن مخاطب را با الفاظی منحرف سازد.

۲- اگر مرحله اول موفق نبود سعی می‌کند در محتوای حدیث تصرف کند چنانچه در برابر فضایلی که سعد بن ابی وقاص برای علی علی اللہ علیہ وآلہ وسالم در جواب معاویه بیان می‌کند^۱ می‌گوید: این موجب فضیلتی برای علی علی اللہ علیہ وآلہ وسالم نمی‌شود.^۲

۳- اشتراک دیگران در آن فضیلت؛
ابن تیمیه روایت فضیلت را از اختصاص به اهل البيت خارج کرده و در برابر فضایل اهل‌البیت، برای دیگران فضایل می‌ترانشد.

هر سه مورد از سیاست‌های معاویه و مدرسه اموی است که ابن‌تیمیه با جدیت تمام آن را دنبال کرده است.

درباره احادیث میزان بودن علی علی اللہ علیہ وآلہ وسالم برای شناخت مومن از منافق ابن‌تیمیه روش نخست را در پیش می‌گیرد و برای تکمیل آن از روش سوم نیز استفاده می‌کند. او می‌نویسد:

«وَاهْلُ الْعِلْمِ يَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صلوات الله عليه وآله وسالم قَالَهُ [حدیث] (آیةُ الایمان حُبُّ الانتصار وآیةُ النُّفاق بُغْضُ الانتصار) وَحَدِيثٌ عَلَيْهِ قَدْ شَكَّ فِيهِ بَعْضُهُمْ^۳; ... وَالْبُخاری أَعْرَضَ عَنْ

۱- محمد بن مسلم التیشاوری صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، فضائل علی علی اللہ علیہ وآلہ وسالم، ص. ۹۷۹
حدیث ۴۰۲۴. ریاض، بیت الافکار الدولی.

۲- منهاج السنة، ج. ۵، ص. ۴۲

۳- همان، ج. ۷، ص. ۱۴۷

هذا الحَدِيثُ بِخِلَافِ أَهَادِيْثِ الْأَنْصَارِ.^۱ «اَهَلُ عِلْمٍ مَّا دَانَنَدْ كَهْ پیامبر فرموده‌اند [منظور آیه ایمان حب انصار است و نفاق بغض انصار] ولی در احادیث گذشته[حب علی ایمان و بغض علی نفاق] برخی ها شک نموده اند^۲ و بخاری از روایت علی اعراض کرده ولی از روایت انصار اعراض نکرده است...»

ابن تیمیه مدعی است که در این حدیث تشکیک شده و بخاری نیز آن را ذکر نکرده است؛ اما در مقابل آن در دو مورد به حدیث موضوعه «حُبُّ الْأَنْصَارِ» اشاره می‌کند.

نقد و پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه دو مطلب باید تبیین شود:

نخست باید به منابع مدرسهٔ صحابهٔ مراجعه کنیم تا ببینیم که در آن منابع، به این حدیث چگونه پرداخته‌اند.

۱- ذهبی می‌نویسد: «وَقَدْ جَمَعْتُ طَرْقَ حَدِيثِ الطَّيْرِ فِي جُزْءٍ وَطَرْقَ حَدِيثِ «مَنْ كَنْتَ مَوْلَاهُ، وَهُوَ أَصَحُّ، وَأَصَحُّ مِنْهَا مَا أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ عَنْ عَلَىٰ غَلَّالَةِ»، قالَ: «إِنَّهُ لَعَهْدَ النَّبِيِّ إِلَيْيَ: أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِبُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ». ^۳ «من طرق حدیث "طیر مشوی" را در کتابی جمع نمودم و طرق حدیث "من کنت مولی" البته حدیث من کنت مولی صحیح تر است و صحیح تر از من کنت مولی

۱- همان، ص ۱۴۶.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۴۷. وَأَهْلُ الْعِلْمِ يَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَهُ [حدیث آیه ایمان حب انصار و آیه النفاق بغض انصار] وَحَدِيثٌ عَلَىٰ قَدْ شَكَ فِيهِ بَعْضُهُمْ

۳- شمس الدین محمد ذهی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

حدیث در صحیح مسلم است که علی گفت: پیامبر به من عهد کرد: تو را دوست نمی دارد مگر مومن و دوست نمی دارد مگر منافق».

ذهبی، کسی است که در تصحیح اسناد بسیار سخت گیر و گرایش جدی به منهج ابن تیمیه دارد. با وجود این جالب است که ذهبی حدیث «من کنت مولاه» را متواتر می داند و از «حدیث طیر» با عنوان «اصح» یاد می کند اما این حدیث را اصح از هر دو حدیث مزبور می داند.

-۲- مسلم نیشابوری در صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰، باب فضائل علی علیہ السلام، حدیث ۲۴۰۴، را به عنوان صحیح ذکر می کند.

-۳- نسائی در خصائص امیر المؤمنین، صفحه ۶۸، این حدیث را به سه طریق ذکر می کند (روايات ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳) در هر سه مورد می گوید: «اسناده صحیح».

-۴- احمد ابن حنبل در فضائل الصحابة (ج ۲، ص ۱۹۶) بعد از ذکر روایت می گوید: «إسناده صحيحٌ وهو في المسند مثله سنداً ومتناً. وآخرجه ابن أبي عاصم في السنّة، والترمذى، وابن ماجة، وأحمد والبغوى، وخطيب وابونعيم. وقال أبو نعيم: هذا حدیثٌ صحيحٌ متفقٌ عليه ورواه الجمُّ الغفیر عن الأعمش...»

علاوه بر آن این حدیث از طریق اسلامه در منابع زیر نقل شده است.

-۵- سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد: «وَأَخْرَجَ الطَّبَرَانِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنْ أَمْ سَلَمَةَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ أَحَبَّ عَلَيَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلَيَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ». ^۱

۱ - جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء ص ۲۰۶

۶- در پاورقی جامع الصغیر سیوطی آمده: «يقول: صَحِّحَ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ فِي
الْمُسْتَدِرِكِ، قَالَ الْحَاكِمُ: صَحِّحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَوَاقِفَةِ الدَّهْبَيِّ. وَأَخْرَجَهُ أَخْمَدُ
وَالْطَّبَرَانِيُّ (فِي الْكَبِيرِ) عَنْ أَمِّ سَلَمَةَ، وَصَحَّحَهُ الْأَلْبَانِيُّ». ^۱

۷- البانی در پاورقی کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحة، نوشته است: «رواه
المخلص فی الفوائد بسند صحيح عن ام سلمة». ^۲

مسلمًا در مجموع قریب به اتفاق مصادر مدرسة صحابه این حدیث با عنایتی
چون «صحیح»، «متفق علیه»، «رواه الجم الغیر»، «اصح من الاصلح» و «اصح
من المتواتر» ذکر شده است به گونه ای که در صحيح مسلم، مسند احمد، سنن
ترمذی و ... به عنوان حدیث صحيح آمده است اما ابن تیمیه می گوید: «قد شک
فیه بعضهم» این بعض، کیست که در جامعه علمی و حدیثی مدرسه صحابه دیده
نمی شود؟

دوم: اینکه ابن تیمیه می گوید بخاری از آن اعراض نموده و بعضی نیز شک
نموده، بازجای سؤال است که چرا؟ و چرا ابن تیمیه فقط این «بعض» را مطرح
می کند و «جم غیر» و اعلام مدرسه صحابه را نادیده می انگارد.

ظاهراً علت اعراض بخاری و نیز شک این بعض، این است که این حدیث
فضیلت علی ~~غایل~~ را بیان می کند، و راوی آن اگر چه ثقه هست و دیگر روایات او
مقبول است اما در اینجا این روایت او بدعت محسوب می شود چون فضیلت علی

۱ - جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر، ج. ۴، ص ۱۶۶۷، ح ۸۳۱۹.

۲ - سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج. ۲، ص ۲۷۸، حدیث ۱۲۹۹.

را بیان می کند. شیخ شعیب ارنووط (از پیروان ابن تیمیه) در کتاب مسنده احمد بن حنبل -ذیل همین روایت - می گوید: «إِسْنَادُهُ عَلَى شَرْطِ الشِّيْخِينَ إِلَّا أَنَّ عَدَى بْنَ ثَابِتٍ وَإِنْ أَخْرَجَا (مسلم و بخاری) لَهُ، قَالَ أَحْمَدٌ، كَانَ يَتَشَيَّعُ، وَقَالَ إِنْ مَعِينٌ: شِيَعِيَ مُفْرِطٌ، وَقَالَ الدَّارُ قُطْنِيٌّ: ثِقَةٌ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ غَالِيًّا فِي التَّشَيُّعِ.^۱ قُلْنَا: وَقَدْ رَدَ أَهْلُ الْعِلْمِ مِنْ مَرْوِيَاتِ الثَّقَةِ مَا كَانَ موافِقًا لِبِدْعَتِهِ، قَدْ اِنْتَقَدَ الدَّارُ قُطْنِيَ فِي التَّشَيُّعِ مُسْلِمًا لِإِخْرَاجِهِ هَذَا الْحَدِيثَ»^۲

«از عدى بن ثابت گر چه بخاری و مسلم روایت کرده‌اند ولی احمد درباره او گفته است تمایل به تشیع دارد، ابن معین گفته است، غالی در تشیع بوده است، به هر حال ما می گوئیم: گر چه بخاری و مسلم از او نقل کرده‌اند ولی از راوی بدعت‌گزار روایتی که مطابق بدعتش باشد نقل نمی شود».

واضح است که اعراض بخاری از ذکر این حدیث و تشکیک علمای مدرسه اموی بدین جهت است که این حدیث افضليت علی عَلَيْهِ الْأَكْلُ لَلَّارَا بَرَّ أَبْوَبَكَرَ وَعَمْرَ ثَابِتَ بر ابوبکر و عمر ثابت می کند. اگر چه در ظاهر «عدى بن ثابت» را بهانه قرار می دهند و نسبت به او اشکال می کنند، در حالی که همین علمای منصف در جای دیگر از او حدیث نقل می کنند و چون حدیث مطابق خواست آنهاست آن را می پذیرند. در اینجا این عبارت قابل تأمل است: «... قُلْنَا: وَقَدْ اِتَّفَقَ الشِّيْخَانُ الْبُخَارِيُّ وَالْمُسْلِمُ عَلَى إِخْرَاجِهِ» (عدى بن ثابت) حدیث: «الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِبُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ»

۱ - مسنده احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۷۲، تعلیقه: شعیب ارنووط.

۲ - همان.

فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ...»

۹- نکوهش اصحاب امیرمؤمنان ﷺ

ابن تیمیه برای اظهار عداوت با علی ضمن این که با فضایل منصوص حضرت از راههای گوناگون مبارزه می‌کند، به شیوه‌های مرموزانه بسیاری هم دست یازیده است. یکی از این شیوه‌ها تخریب امیرمؤمنان ﷺ از طریق تضعیف یاران و همراهان حضرت می‌باشد او یک مرتبه می‌گوید: درجنگ علی ﷺ و معاویه، اکثر مسلمانان اولیه بی طرف ماندند؛ یعنی ترجیح بین علی ﷺ و طرف مقابل ندادند؛ بلکه بعضی از آنان با حضرت جنگیدند. «أَنَّهُ لَمَّا تَوَلَّى عَلَى الْمُتَّلِلِ كَانَ الصَّحَابَةُ وَسَائِرُ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةً أَصْنَافٍ: صِنْفٌ قَاتَلُوا مَعَهُ، وَصِنْفٌ قَاتَلُوهُ، وَصِنْفٌ قَعَدَ عَنْ هَذَا وَهَذَا، وَأَكْثَرُ السَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ كَانُوا مِنَ الْقُعُودِ. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ بَعْضَ السَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ قَاتَلُوهُ». ^۱ «زمانی که علی به خلافت رسید صحابه و سایر مسلمانان به سه دسته تقسیم شدند: یک دسته همراه با او جنگیدند و دسته ای با او جنگیدند و دسته ای نشستند، نه با او بودند نه با آنها و اکثر سابقین جزء قسم آخر بودند که نشسته بودند و گفته شده که برخی از سابقین با علی جنگیدند».

درجای دیگر اصحاب معاویه را افضل از یاران علی ﷺ می‌داند و آنان را از حیث علم، شجاعت و دیانت اصلاح از اصحاب امام معرفی می‌کند. «وَأَيْضًا قدِ اِنْتَظَمَتِ السِّيَاسَةُ لِمُعَاوِيَةَ مَا لَمْ تَنْتَظِمْ لِعَلَىٰ؛ فَيَلْزِمُ أَنْ تَكُونَ رَعِيَّةً مُعَاوِيَةً، خَيْرًا مِنْ رَعِيَّةِ عَلَىٰ... وَلَمْ يَكُنْ فِي أَصْحَابِ عَلَىٰ مِنَ الْعِلْمِ وَالدِّينِ وَالشُّجَاعَةِ وَالْكَرَمِ إِلَّا مَا

هُوَدُونَ فِي رَعِيَّةِ الْثَّلَاثَةِ، فَلَمْ يَكُنُوا أَصْلَحَ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الدِّينِ».^۱ «سیاست برای معاویه آماده‌تر بود تا برای علی پس مردم در حکومت معاویه زندگی‌شان بهتر بود از علی، و علم و دین و شجاعت و کرم در اصحاب علی نبود مگر اینکه او پایین تر از مردم بود، و یاران علی در دین و دنیا اصلاح نبودند».

معیار فضلیتی که ابن‌تیمیه بیان می‌کند این است که یاران معاویه یاران عثمان اند و آنان نواصیب و مبغضین علی غَالِبًا بودند؛ یعنی دلیل افضلیت شان بغض و سبّ علی غَالِبًا است.

بررسی و نقد

در این باره از سه جهت پاسخ داده می‌شود:
اولاً معيار فضلیت نزد ابن‌تیمیه مشخص نیست؟ اگر معيار ایمان و تقوی و سلامت دین است؟ این معيار در لشکر علی غَالِبًا وجود داشته و نمونه بارز آن عمار است همان که مدرسه صحابه درباره او می‌گویند:

«قَالَ النُّوْوِيُّ فِي شَرْحِ مُسْلِمٍ هَذَا الْحَدِيثَ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَيَحْ عَمَارٌ! تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» ظاهره فی آن علیاً عَلَيْهِ السَّلَامُ کان مُحِقًا وَ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى بُغَاةً، لِكِنَّهُمْ مُجْتَهِدُونَ فَلَا إِثْمٌ عَلَيْهِمْ.^۲ لِكِنَّهُ هُنَا إِشْكَالٌ طَالِمَ اِخْتِلَاجَ فِي صُدُورِ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَ طَالِبِي الْحَقِّ لَمْ تَجِدْ لَهُ حَلًا عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ هُوَ آنَهُ كَيْفَ يَبْقَى لِلْفِئَةِ الْبَاغِيَّةِ إِجْتِهَادًا أوْ أَجْرًا وَ رَفْعًا لِلْأَثْمِ وَ قَدْ إِتَّضَحَ لَهُمْ حَقِيقَةُ عَلَيْهِ غَالِبًا وَ خَطَايَاهُمْ وَ بَغْيَاهُمْ بِقِتْلِ عَمَارٍ». «نبوی در شرح مسلم گفته است» رسول خدا گفتند:

۱ - همان، ج. ۵، ص. ۴۶۶.

۲ - ابوالفتوح التلیدی، انوار الباهرة بفضائل اهل بیت النبوی و ذریته الطاهرة، ص. ۱۹.

وای بر عمار گروه سرکش او را می‌کشد عمار آنها را به بهشت میخواند و آنها او را به جهنم» ظاهر این حدیث این است که علی و گروه دیگر سرکش اند لکن آنها مجتهد اند و گناهی بر آنها نیست^۱ و لکن در اینجا اشکال در سینه های مومنین و طالبان حق است که برای اهل سنت حل نشده است که چگونه برای فرقه سرکش اجتهاد باقی می‌ماند یا اجری و رفع گناه و حال آنکه حقانیت علی و خطای غیر او را و سرکشی انها در قتل عمر را می‌دانستند».

بلی، این سؤالی است که باید از ابن‌تیمیه پرسید: چگونه قاتلان عمار، همان طائفه باعیه، افضل از عمار هستند. ثانیاً چگونه کسانی که بعض علی‌غلام‌لارا دارند و ناصبی هستند از اصحاب و محبان علی‌غلام‌لارا بهتر می‌باشند؛ درحالی که به فرموده پیامبر ﷺ، «علی‌غلام‌لار میزان ایمان و نفاق است».^۲

ثالثاً، اصل ادعای ابن‌تیمیه مطابق نظر علمای مدرسهٔ صحابه مردود است؛ زیرا برخلاف ادعای او اکثر صحابیان صدر اسلام، مجاهدین بدر و اصحاب رضوان (که به قول ابن‌تیمیه اهل بهشتند)^۳ در کنار علی‌غلام‌لار بوده و بر عکس در کنار معاویه بندگان سیاست و شیطان نظیر عمر و عاص و مغیره حاضر بوده است.

ابو الفتوح تلیدی می‌نویسد:

«قُلْتُ: وَ قَلِيلٌ مِّنَ الصَّحَابَةِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلَّا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ، مُغَيْرَةُ بْنُ شُعْبَةِ وَ تَعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ صُرَيْحٍ وَ مُسْلِمَةُ بْنُ مُنْجَحٍ فِي آخَرِينَ قَلَالِيلَ بَيْنَمَا

۱ - ابوالفتوح التلیدی، انوار الباهرة بفضائل اهل بیت النبوی و ذریته الطاهرة، ص ۱۹.

۲ - احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۱۹۶؛ صحيح مسلم، ص ۶۰، حدیث ۷۸.

۳ - ابن‌تیمیه، منهاج السنۃ، ج ۷، ص ۵۶۷.

کانَ مَعَ سَيِّدِنَا عَلِيٍّ^{وَهَلْكَفَهُ سَبْعُونَ بَدْرِيًّا وَ سَبْعَمِائَةً مِنْ أَهْلِ بَيْعَةِ الرَّضْوَانِ وَ أَرْبَعَمِائَةً مِنْ سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...»^۱ «جواب میدهم: کمی از صحابه در کنار معاویه بودند زیرا که در کنار او جز عمر و عاص و مغیره بن شعبه و معاویه بن صریح و مسلمه بن منجح و برخی های دیگر کسی نبود و حال انکه در رکاب علی هفتاد نفر از بدريون و هقصد نفر از اهل بيعت رضوان و چهار صد نفر از ساير مهاجرين و انصار بودند...»}

علی رغم ادعای ابن‌تیمیه که می‌گوید: اکثر سابقین در اسلام بی طرف بودند و اکثر اهل علم و دین و شجاعت در کنار معاویه حضور داشتند، می‌بینیم مسلمانان صدر اسلام اصحاب بدر و اصحاب رضوان و تعداد زیادی از مهاجرین و انصار، جزء صحابه علی ^{غَلَّثَلَا} بوده‌اند. افرادی نظیر عمار یاسر، سلمان، مقداد، ابوذر، حجر بن عدی، و... .

بلی، اگر تقوا از نظر ابن‌تیمیه دین را به دنیا فروختن باشد و شجاعت نیز به معنای نجات جان به هر قیمتی باشد این تقوا در چهره معاویه و عمرو عاص نهفته است.

۱ - ابی الفتوح الظاهری التلیدی، انوار الباهرة بفضائل اهل بیت النبوی و ذریته الطاهرۃ، ص ۱۹.

گفتار دوم

فضایل علی بن ابی طالب علیہ السلام در مدرسه صحابه

درآمد

خاستگاه اهتمام به فضایل و مناقب امیرمؤمنان علی علیہ السلام به پیامبر بزرگوار اسلام علیہ السلام بر می‌گردد، زیرا روایاتی که در فضایل ایشان از رسول اعظم علیہ السلام نقل شده است هیچ یک از اصحاب پیامبر علیہ السلام در آن شریک نیستند. این مطلب ادعای مكتب اهل‌البیت علیہ السلام نیست؛ بلکه عده زیادی از عالمان اهل سنت نیز به آن تصریح نموده‌اند. مثلاً سیوطی در تاریخ الخلفاء می‌نویسد: «امام احمد بن حنبل گفته است: تعداد روایاتی که در فضایل علی علیہ السلام از پیامبر علیہ السلام نقل شده است برای هیچ یک از اصحاب نقل نشده است».^۱

ابن حجر هیثمی بعد از نقل قول امام احمد حنبل در کثرت روایات فضایل علی علیہ السلام می‌نویسد: «و این روایات بسیار زیاد، باعظمت و خیلی مشهورند. اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری گفته‌اند: روایاتی که درباره علی علیہ السلام، با سندهای بسیار خوب رسیده است در حق هیچ یک از صحابه نیامده است».^۲

عین همین عبارت را ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح آورده است.^۳

۱- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، مکتبة العصرية، بیروت، ص ۱۹۱.

۲- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، مؤسسة الرسالة، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۹۱. منشورات محمد علی بیضون دارالکتب العلیمة.

ابن حجر در خصوص علت کثرت روایات فضایل علی عَلِیٌّ چنین اشاره می‌کند: «چون در بین اصحاب درباره علی اختلاف واقع شد و علیه وی شوریدند، برخی از صحابه به نشر آنچه که از پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ درباره علی شنیده بودند پرداختند. وقتی که اوضاع دگرگون شد و جماعتی از بنی امية به نقص تراشی و ناسزاگویی علی بر منابر مشغول شدند و خوارج ملعون نیز با آنان همراه گردیدند و حکم به کفر وی دادند عده کثیری از حافظان روایات به پخش فضایل وی همت گماردند تا خیرخواهی در میان امت افزون گشته و حق یاری گردد».^۱

بار دیگر باید یادآور شویم که نباید میان برداشت و قرائت مدرسهٔ صحابه و قرائت اموی از اسلام خلط نمود؛ زیرا چنانکه ابن حجر به آن تصریح دارد دیدگاه اموی از اسلام بر پایه سب و لعن و دشمنی با علی عَلِیٌّ پایه ریزی شده است و دیدگاه مدرسهٔ صحابه و اهل سنت به دوستی و محبت و پخش فضایل آن حضرت مبتنی گشته است. به همین جهت است که می‌بینیم برخی از علمای اهل سنت کتاب مستقلی را در فضایل علی عَلِیٌّ تألیف نموده‌اند؛ مانند: نسائی که کتاب «خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عَلِیٌّ» را نوشت.

لازم است نکته‌ای را درباره نسائی و کتاب وی و این که چرا او با تمام برتری که بر بخاری و مسلم در علم و نقل حدیث داشت از آنها عقب افتاد بیان کنیم. ذهبی در سیر اعلام النبلاء درباره نسائی می‌نویسد: «امام، حافظ، ثبت، شیخ الاسلام، ناقد حدیث، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر خراسانی نسائی صاحب کتاب معروف سنه [نسائی]....حافظ روایات. ابوعلی

۱ - ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة.

نیشابوری گفته است: امام بلا منازع حدیث، ابو عبدالرحمن نسائی به ما چنین... خبرداد» و ابوالحسن دارقطنی گفته است: «نسائی برتمامی کسانی که در این عصر به علم حدیث پرداخته اند مقدم است.» و حافظ بن طاهر درباره وی گفته: از سعد بن علی زنجانی درباره راوی حدیثی پرسیدم وی او را توثیق کرد گفتم: نسائی او را ضعیف دانسته است گفت: پسرم! ابو عبدالرحمن در رجال شرطی سخت‌گیرانه تر از بخاری و مسلم دارد گفتم: نسائی راست می‌گوید؛ زیرا بخاری و مسلم درباره برخی از روایات آسان گرفته اند.... در سالهای ۳۰۰ هجری کسی داناتر از نسائی در امور حدیث نبوده است وی در حدیث، علل حدیث و رجال حدیث آگاه‌تر از مسلم، ابو داود، ترمذی -که به سبک و روش بخاری کار می‌کرده- و ابن زرعه بوده است».¹

سؤال مهم درباره نسائی این است که اگر وی به این درجه از قدرت علمی بوده چرا کتاب سنن او در مرتبه علمی خودش قرار ندارد و جایگاه پایین تر از صحیح بخاری و مسلم را در میان عالمان حدیث اهل سنت دارد؟

جواب این پرسش در جای دیگری، به جز مسائل علمی نهفته است که ذهبی آن را چنین نقل می‌کند: «نسائی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت در آنجا از او درباره معاویه و فضایل او سؤال کردند وی گفت: آیا به اینکه او را هم شأن علی دانستید راضی نشدید، حال می خواهید او را از علی برتر بسازید. شامیان در حالی که به دو پهلو و یا بیضه‌های نسائی ضربه می‌زدند او را از مسجد بیرون راندند وی با حال بیماری به مکه منتقل شد و در آنجا از دنیا رفت».

دارقطنی گفته است: «نسائی از دمشق به قصد حج خارج شد و در آنجا به فیض

۱- شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۲۵-۱۲۳-۱۲۱. موسسه الرساله.

شهادت نایل گردید». از کلام دارقطنی چنین برداشت می‌شود که وی به سبب همان کتک خوردن از طرفداران معاویه به شهادت رسیده است.^۱

به این جهت نسائی را متهم به تشیع یا طرفداری از تشیع نموده‌اند که میل به علی علیه السلام داشته و دوری از دشمنان علی، مثل معاویه و عمر بن عاص را در دل داشته است.

بنابراین مهم نیست که نویسنده چه کسی باشد. نسائی، بخاری، مسلم و یا هر کس دیگر، چنانچه تمایلی به علی علیه السلام داشته باشد و محبت معاویه و بنی امیه را در دل نداشته باشد او را متهم به تشیع نموده و بلایی را که بر سر نسائی آورده‌اند برسر او نیز خواهند آورد.

سخن پایانی درباره نسائی این است که وقتی گروهی دانستند نسائی کتاب خصایص را در فضایل علی علیه السلام نوشته است وی را ملامت نمودند که چرا در فضایل شیخین چنین چیزی ننوشته، زمانی که نسائی از این مسئله باخبر شد کتاب «فضایل الصحابة» را نگاشت و چون به او گفتند: چرا در فضایل معاویه چیزی نمی‌نویسی؟ گفت: درباره او چه بنویسم مگر حدیث «اللَّهُمَّ لَا تُشْبِعْ بَطْنَهُ».^۲

همچنین عبیدالله بن موسی با اینکه ابوبکر را برتر از حضرت علی علیه السلام می‌داند ولی به مجرد اینکه از دشمنان علی علیه السلام بدگویی می‌کند، متهم به تشیع شده و مورد طعن قرار می‌گیرد.^۳

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۲۹.

۳- همان ج ۹، ص ۵۵۳-۵۵۶. ترجمه ۲۱۵.

ثمره و اثر شمردن فضایل

پرسش اساسی درباره نقل و شمارش فضایل، ثمره این بحث است؛ یعنی باید توجه نمود که این مسئله یک قضیه اخلاقی صرف یا قضیه مسابقه گذاشتن در شمارش تعداد فضایل و مناقب نیست؛ بلکه مسئله اساسی‌تر از آینه‌است. وقتی ما به منابع و کتب عالمان مسلمان –مخصوصاً در منابع مدرسة صحابه– مراجعه می- کنیم در می‌یابیم که آنان اصرار زیادی بر افضیلیت خلفاً یعنی ابوبکر، عمر و عثمان، بر علی علیه السلام دارند. فقط عده اندکی از آنان این بحث را قابل گفت‌وگو دانسته اند که آیا علی افضل است یا عثمان؟ اما برتری ابوبکر و عمر را از خطوط قرمز این حوزه از عقاید خود می‌شمارند. پرسش ما این است که اگر خلافت بعد از پیامبر صلوات الله عليه وسلم بر اساس افضیلیت ابوبکر، عمر و عثمان بر علی علیه السلام دانند و معیار خلافت بر مدار افضیلیت می‌چرخد، به تعبیر دیگر، بین افضیلیت اصحاب پیامبر صلوات الله عليه وسلم و خلافت ملازمه برقرار نموده‌اند؛ یعنی هر کسی که افضل از دیگران است باید خلیفه پیامبر صلوات الله عليه وسلم باشد.

ثمره نخست، اگر از کتاب‌های خود مدرسه صحابه و اهل سنت ثابت کردیم که علی علیه السلام افضل از دیگر اصحاب است، باید بر اساس قاعدة الزام «الزموا به انفسهم» بپذیرند که علی علیه السلام شایسته تر و اولی به خلافت از دیگران است.

این مطلب مبتنی بر نبود نص صريح بر خلافت حضرت علی علیه السلام است؛ اما از دیدگاه و باور ما –که بر ولایت و خلافت وی نص واضح و صريح وجود دارد– جایی برای اثبات افضیلیت یکی بر دیگری باقی نمی‌ماند.

اثبات افضلیت علی ﷺ یا هر کدام از خلفا بر دیگری باید بر اساس معیارهای پذیرفته شده در نزد همه عالمان مسلمان باشد بنابراین در بررسی روایات برای رسیدن به نتیجه درست - باید شرایطی را مورد توجه قرار داد؛ از قبیل این که:

۱- روایات صحیحه باشد.

۲- همه عالمان مسلمان بر صحت آن اتفاق نظر داشته باشند.

۳- علمای هر دو مکتب آن را قبول کرده باشند. بنابراین به روایات صحیحه اهل سنت که عالمان مکتب اهل‌البیت قبول نداشته باشند، یا بر عکس نمی‌توان استناد نمود.

ثمرة دوم، اگر افضل بودن علی ﷺ بر همه صحابه، حتی ابوبکر و عمر، ثابت شود انگیزه و دلیلی برای مخالفان باقی نمی‌ماند تا شیعه را متهم به غلو و بدعت نمایند؛ زیرا اهل سنت، اصلی را برای خود تراشیده‌اند که اگر کسی علی ﷺ را بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بدعت بزرگ را مرتكب شده و اگر ایشان را از باقی اصحاب افضل بداند، بدعت کوچک را مرتكب شده است. حال معلوم نیست که این اصل را از کجا آورده‌اند.

ممکن است کسی به این مسئله در منابع اهل سنت توجه نکرده باشد و بگوید: چگونه و در کجا چنین اصلی آمده است؟ ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه «ابان تغلب» می‌نویسد: «شیعی جلد، لکنه صدوق» چرا ایشان از «ابان» تعبیر به «شیعی جلد و لکنه صدوق» می‌کند؟ زیرا در نزد این عده، شیعه بودن دلیل بر این است که وی کاذب و دروغگو است که از باب اتفاق و به صورت شاذ و نادر ممکن است راستگو هم باشد. ذهبی معتقد است: «دروغگویی، شعار شیعه، تقیه و دورویی لباس آنهاست؛ پس چگونه از آنها روایتی را قبول کنیم؟ هرگز، هرگز». از این رو، در نزد

ذهبی و امثال وی، محبت علی ^{علیہ السلام} برتری دادن وی بر دیگران دلیلی بر کاذب بودن، منافق بودن و... افراد است.

چنانچه اشکال شود که شاید دلیل امثال ذهبی در رد «ابان»، فقط محبت علی ^{علیہ السلام} نباشد؛ بلکه به دلایلی چون معصوم دانستن ائمه و افراط در افضیلت آنان باشد.

در جواب باید بگوییم که در مقدمه کتاب «هدی الساری فی شرح صحیح البخاری» به این پرسش پاسخ داده شده است. نویسنده ذیل «فصل فی تمیز اسباب الطعن» می‌گوید: «الْتَّشِيعُ، مَحَبَّةٌ عَلَىٰ وَتَقْدِيمُهُ عَلَى الصَّحَابَةِ، فَمَنْ قَدَّمَهُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ هُوَ غَالٌ فِي تَشْيِيعِهِ، يُطْلَقُ عَلَيْهِ الرَّأْفِضِيُّ»^۱ به مجرد این که شخص محبت علی ^{علیہ السلام} را داشت و او را بر بقیه اصحاب برتر دانست وی کاذب، بدعت گذار و... است و اگر او را از ابوبکر و عمر افضل دانست شیعه غالی است و رافضی بر او اطلاق می‌گردد.

همین مطلب را ذهبی نیز در پاسخ صدق بودن «ابان بن تغلب» می‌دهد، وی می‌نویسد: «جواب این است که بدعت بر دو گونه است: بدعت صغیر؛ مثل افراط در تشیع، و... بدعت کبری».^۲

بنابراین، از دیدگاه مدرسه اموی صرف محبت علی ^{علیہ السلام} سبب تشیع افراد شده و باعث می‌شود که وی از اهل بدعت باشد؛ به همین دلیل وقتی کتابی بر رد

۱- هدی الساری.

۲- ذهبی، پیشین.

نظريات شیعه می نویسند اسم آن را «الرد علی اهل البدع» می گذارند.

نمونه دیگر از نوع برخورد تفکر اموی، تعامل با ابن ابی الحدید(شارح نهج البلاغه) است. با اینکه وی ابوبکر و عمر را خلیفة اول و دوم پیامبر می داند و بیعت آنان را صحیح و شرعی می شمرد، او را متهم به تشیع نموده و کتاب گرانسنس او را از رده کتب اهل سنت خارج نموده‌اند، چرا؟ چون وی معتقد است: «نظر ما در افضلیت علی ﷺ یا ابابکر، همان است که اساتید ما از بغداد به این نظر بوده‌اند و آن، برتری علی ﷺ بر ابوبکر است».^۱

اما در مقابل، دشمنان علی عَلِيٌّ در منهج اموی به عنوان ثقه معرفی می‌شوند حتی اگر قاتل سرور جوانان اهل بیهشت باشد.

مزی در تهذیب الکمال در ترجمه «عمر بن سعد» نقل می‌کند:
«قال أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَجْلَى كَانَ يَرْوِى عَنْ أَبِيهِ أَحَادِيثٍ وَرَوْى النَّاسُ عَنْهُ وَهُوَ
الذِي قُتِلَ الْحُسَينُ عَلَيْهِ الْكَلَمُ وَهُوَ تَابِعٌ شَفِيقٌ»^۲

خلاصه: ثمره دوم در شمردن فضایل علی غَلَيْلَةً این است که شیعه بر اساس ادله معتبر از کتاب و سنت به افضلیت علی غَلَيْلَةً قائل‌اند، همانطور که اهل سنت بر طبق ادله خودشان بر افضلیت ابوبکر و عمر احتجاج می‌کنند؛ بنابراین هر کسی باید بر اساس دلیل، ابراز نظر کند و دیگری را متهم به بدعت، ضلالت، فسق، نفاق و... ننماید.

١- ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، دار أحياء الكتب العلمية، ١٣٨٧، ج ١، ص ٧.

٢- يوسف بن الزكي المزى، تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٥٦-٣٥٧، ترجمة ٤٢٤٠.

روايات «دوستی و دشمنی با علی عليه السلام»

۱- «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِبُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ». «تو را جز مومن دوست نمی دارد و جز منافق دشمنت نمی دارد».

این روایت با این تعبیر در منابع حدیثی کمتر آمده، اما با تعبیر مشابه بسیار وارد شده است.

۲- در صحیح مسلم آمده است:

«عَنْ عُدَىٰ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ زَرٍّ قَالَ: قَالَ عَلَىٰ: وَالَّذِي فَلَقَ الْجَبَةَ وَذَرَّ النَّسَمَةَ أَنَّهُ لَعَهَدَ النَّبِيُّ الْأَمَّى إِلَىٰ أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُغْضِبُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.»^۱ «عدی بن ثابت از زر و او از علی نقل کرده است که فرمود: قسم به آن که دانه راشکافت و خلق را ایجاد کرد همانا پیامبر امی با من عهد کرد که مرا جز مومن دوست نمی دارد و جز منافق دشمن نمی دارد».

۳- روایت فوق را ابن حبان در صحیح خود نقل کرده و اسناد آن را صحیح و رجالش را ثقه دانسته است.^۲

۴- ابویعلی موصلى در مسند خود آن را نقل نموده و گفته: اسناد آن صحیح می باشد.^۳

۱- محمد بن مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۳۳، ص ۶۰، ح ۷۸.

۲- علی بن بلبان الفارسی، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۷، ح ۶۹۲۴. محقق، شعیب الازنؤوط، مؤسسه الرساله، ط ۲، س ۱۴۱۴ق.

۳- احمد بن محمد بن المثنی التمیمی، ابی یعلی موصلى، المسند، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۲۹۱. تحقیق، حسین سلیم اسد، دار المامون للتراث.

۵- امام احمد حنبل نقل کرده است:

«وَاللَّهِ إِنَّهُ مِمَّا عَاهِدَ إِلَيْ رَسُولَ اللَّهِ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ}: إِنَّهُ لَا يُغْضِبُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ وَلَا يُحِبِّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ».^۱ «قسم به خدا همانا از جمله عهدهای رسول خدا به من این بود که دشمن نمی‌دارد مرا مگر منافق و دوست نمی‌دارد مرا مگر مومن».

در پاورقی این کتاب آمده است: «و این روایت را ابن ابی شیبہ، مسلم، ابن ماجه، ترمذی، ابن ابی عاصم و عبدالله بن احمد در «زوائد الفضائل»، بزار، نسائی در «خصائص علی عَلَّالَلَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، ابویعلی، ابن حبان، ابن منده، ابونعمیم و... نقل کرده اند» سپس دهها منبع دیگر را که این روایت در آنها وجود دارد، فهرست می‌کند. نسائی در خصائص امیرالمؤمنین، روایات متعددی را با این مضمون نقل کرده است و عنوانی با نام «الفرق بین المؤمن والمنافق»^۲ دارد و سه روایت زیر را در آنجا نقل می‌کند.

۱ و ۲- «لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِبُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ».

۳- «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

در ذیل تمام روایات تصریح می‌کند که آنها از حیث سند و اسناد صحیح هستند.

معلوم است که هر دو نص در زمان خود پیامبر ﷺ نقل شده است و پیامبر ﷺ، میزان و معیاری به دست مردم داده است تا مؤمن را از منافق تشخیص دهند. هر

۱- احمد حنبل، مسند، ج. ۲، ص. ۷۱. مؤسسه الرسالة تحقيق شعیب الاننووط.

۲- احمد بن شعیب النسائی الشافعی، خصائص امیرالمؤمنین، ص. ۸۶، ح. ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۰.

چند بهتر بود که نسائی نیز عنوان باب خود را همین می‌گذاشت؛ یعنی «المیزان بین الایمان والنفاق»، چون از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود: «علی ﷺ میزان الایمان» و از امیر المؤمنین نیز نقل شده که فرمود: «آنا میزان الأعمالِ»؛ بنابراین، علی ﷺ میزان، معیار و مقیاس ایمان و نفاق، هم در دنیا و هم در آخرت است.

گفتار سوم

فضایل حضرت زهراء علیها السلام در منابع اهل سنت

اشاره

قبل‌اً بیان کردیم که در قرائت اموی از اسلام، از بین بردن اهل بیت یا کاستن از مقام ایشان چه از حیث فضایل و صفات و چه از جهت وجودی یک اصل و اساس است. منظور ما از اهل‌البیت، پیامبر اکرم ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌الله‌هستاند و اعتقاد ما بر این است که مقصود از آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرُّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا»^۱ در عصر حضور پیامبر ﷺ همین پنج نفرند. روشن است که هجمه و حمله امویان -که در رأس آنها معاویه قرار دارد- بر اهل‌البیت پیامبر ﷺ، شامل زنان و عموهای پیامبر ﷺ نمی‌شود.

ما در این بحث، حداقل، به طور اجمال توضیح خواهیم داد که امویان با فضایل و صفات خاندان پیامبر ﷺ -که در میراث فرهنگی اهل سنت نقل شده است- چگونه برخورد کرده‌اند؛ بنابراین بحث را در دو محور پی‌می‌گیریم: در محور اول به این موضوع خواهیم پرداخت که علمای مدرسهٔ صحابه دربارهٔ حضرت زهرا علیها چه دیدگاهی دارند و نصوصی را که بر فضایل و مناقب آن حضرت دلالت دارند چگونه نقل کرده‌اند.

محور دوم بحث در ارتباط به برداشت و قرائت اموی از این نصوص و فضایل و مناقب است. در این قسمت از بحث روشن خواهیم ساخت که قرائت اموی از اسلام و مخصوصاً مؤسس این روش، «ابن‌تیمیه»، چگونه با این نصوص برخورد

کرده است.

قبلًا توضیح داده‌ایم که ابن تیمیه با روایات و نصوصی که در مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد شده است سه مرحله برخورد دارد و این برخوردها در طول هم قرار می‌گیرد: مرحله نخست سعی می‌کند که این روایات را تکذیب نماید و بگوید: این گونه روایات مجھول، موضوع و ضعیف هستند؛ چنانکه در مسئله سر امام حسین علیه السلام یا در قضیه اسیران کربلا و یا درباره حدیث «من کنت مولا فهذا علی مولا» این روش را در پیش گرفته است. در مرحله دوم چنانچه نتوانست در سند حدیث خدش و مناقشه کند تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد که آن فضیلت را به مذمت تبدیل کند، و در مرحله سوم که نتوانست در سند روایت و در دلالت آن اشکالی وارد کند می‌گوید: این صفت و فضیلت به آنان اختصاص ندارد و دیگران را نیز در آن صفت شریک می‌گردانند.

بحث خود را از مرحله اول؛ یعنی دیدگاه مدرسه صحابه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام، آغاز می‌کنیم؛ اما قبل از ورود به بحث باید به دو اصل اشاره شود. اصل اول که منشأ قرآنی دارد این است که تمام آنچه که از پیامبر ﷺ درباره حضرت زهرا علیها السلام گفته شده است ارتباطی به بُعد پدری و عاطفی پیامبر ﷺ ندارد؛ زیرا براساس نص صریح قرآن کریم «و ما ينطّق عن الْهُوَيِّ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۱ تمام آنچه را که پیامبر ﷺ می‌گوید وحی است که از جانب پروردگار به وی القاء می‌شود. زیرا اگر آنچه را که پیامبر اکرم ﷺ درباره حضرت زهرا علیها السلام، یا امام حسن و امام حسین علیهم السلام گفته به بُعد عاطفی ربط بدھیم در واقع تمام آنچه را

که از پیامبر ﷺ درباره اهل‌البیت و اصحابش به ما رسیده است غیر قابل استدلال و استناد نموده‌ایم.

اصل دوم روایاتی را که نقل می‌کنیم اولاً، این روایات در نزد علمای جرج و تعدیل اهل سنت، صحیحه و مقبوله باشد و در کتابهای آنها صحیح محسوب شده باشد و ثانیاً، این روایات در نزد علمای ما نیز صحیح باشد؛ زیرا چنانچه روایاتی در نزد آنها صحیح و مقبول باشد، ولی علمای ما آنها را صحیح نداند در نزد ما حجت نخواهد بود. چنانکه روایات صحیح ما - که در کتابهایی؛ مثل: الکافی و التهذیب و... نقل شده است - برای آنها حجت نیست. بنابراین آنها نمی‌توانند استدلال کنند که شما اگر روایات فضایل اهل‌البیت علیهم السلام را در صحاح و مسانید ما می‌پذیرید باید روایات فضایل و مناقب اصحاب و خلفا را نیز پذیرید؛ زیرا اولاً، آن روایات برای خودشان حجت است و برای ما حجت نمی‌باشد و ثانیاً، ما از باب اتفاق و اجماع هر دو مذهب و یا از باب الزام خصم به آنچه که قبول دارد به این روایات استناد و استدلال می‌کنیم.

۱. روایات فضایل حضرت زهرا علیها السلام در مدرسهٔ صحابه

۱- امام احمد حنبل در «مسند» از ابن عباس نقل کرده است: «پیامبر ﷺ بر روی زمین چهار خط کشید و فرمود: می‌دانید اینها چیست؟ گفته شد: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند، پیامبر ﷺ فرمود: بهترین زنان بهشت، خدیجه (دختر خویلد)، فاطمه (دختر پیامبر)، آسیه (دختر مزارح) همسر فرعون و مریم (دختر عمران) هستند.»^۱

۱- احمد حنبل، مسند احمد، مؤسسه الرسالة، تحقیق: شعیب الارنو و ط، ج ۴، ص ۴۰۹، ح ۲۲۶۸.

محقق این کتاب در پاورقی گفته است: «اسناد این روایات صحیح، رجال آن ثقه و از راویان صحیح بخاری می‌باشند.»

۲- حدیث دوم هم از مسند امام احمد است^۱ که با سند و طریق دیگری غیر از حدیث بالا ذکر شده است. این روایت از جهت الفاظ، دقیقاً مثل روایت قبلی است نهایت با این تفاوت که جای مریم (دختر عمران) با آسیه (همسر فرعون) در این روایت تغییر کرده است؛ یعنی آسیه که در حدیث قبل در رتبه سوم ذکر شده بود در این حدیث چهارم آمده است و مریم، بر عکس آن.

از این جابجایی اسامی که در روایات دیگر نیز مشاهده خواهد شد به این نتیجه می‌رسیم که ترتیب اسامی در این روایات دلالتی بر ترتیب فضیلت و مقام این زنان ندارد.

۳- حدیث سوم با سند دیگری در همان کتاب^۲ باز هم از ابن عباس نقل شده است، تفاوت این حدیث با دو روایت قبلی باز هم جابجا شدن اسامی این زنان بهشتی است. بدین لحاظ که در این روایت، حضرت مریم علیها السلام ابتدا و بعد از آن حضرت خدیجه، فاطمه و آسیه علیهم السلام آمده است.

محقق کتاب باز هم در پاورقی این روایت و روایت قبلی آورده است: «إسنادة صحيحٍ، و رجاله ثقاتٌ و رجالُ الصَّحِيفِ». ^{صَحِيفٌ}

۴- ابویعلی موصلى در مسند خودش همین روایت را آورده و محقق کتاب مذکور در حاشیه آن نوشته است: «این حدیث در مسند احمد، مجمع الزوائد

۱ - همان، ج.۵، ص.۷۷ ح.۲۹۰۱.

۲ - همان، ج.۵، ص.۱۱۳ ح.۲۹۵۷.

هیثمی، المعجم الكبير طبرانی و...آمده است و رجال آن صحیح می‌باشد».^۱

۵- طحاوی در کتاب «شرح مشکل الآثار» این روایت را با طریق دیگری نقل کرده و بعد از بررسی سند روایت آورده است: «رِجَالُهُ رِجَالٌ الصَّحِيفَ وَ رِوَايَةُ أَحْمَدَ مِنْ طَرِيقِ دَاوِدَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ وَ قَالَ الْحَاكِمُ النِّسَابُورِيُّ فِي الْمُسْتَدِرِكِ: صَحِيفَ الْإِسْنَادِ، وَ وَاقِفَةُ الْذَّهَبِيِّ عَلَى التَّصْحِيفِ».^۲

با توجه به پنج حدیث فوق روشن شد که حضرت فاطمه علیها السلام یکی از چهار زن برتر اهل بهشت است.

روایت دیگری را احمد حنبل در کتاب فضایل الصحابه چنین نقل کرده است: «انس از پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم نقل کرده است که ایشان فرمود: چهار تن، بهترین زنان عالم است: مریم (دختر عمران)، خدیجه (دختر خویلد)، فاطمه (دختر محمد) و آسیه (همسر فرعون)».^۳

روایت فوق در کتاب صحیح ترمذی با تصحیح و تعلیق علامه آلبانی نیز آمده است.^۴ وی و ترمذی بر حجیت حدیث مذکور تصریح کرده‌اند. ابویعلی موصلى نیز در مسند خودش آن را آورده است و اسناد آن را تمام دانسته است.^۵ در کتاب «شرح

۱- ابی یعلی الموصلى، المسند، مکتبة الرشد، ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲۷۲۲.

۲- احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی، شرح مشکل الآثار، ج ۱، ص ۱۴۰، محقق شعیب الازنووط، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۵ق.

۳- احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۹۴۵، ح ۱۲۲۵.

۴- صحیح سنن الترمذی، محمد ناصر الدین الآلبانی، مکتبة المعارف، ریاض، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۷۳.

۵- ابویعلی، پیشین ج ۵، ص ۳۸، ح ۲۲۹.

مشکل الآثار» نیز این روایت نقل شده است. محقق این کتاب در پاورقی می‌نویسد: «صحيح على شرط الشیخین، و نقله ترمذی و ابن حبان و احمد[بن حنبل] و...». ^۱

با توجه به این دو دسته از روایات به این نتیجه می‌رسیم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، یکی از چهار زن با فضیلت در دنیا و آخرت هستند؛ یعنی اگر ما چهار زن برتر و بهتر در دنیا و آخرت را برشماریم حضرت زهرا علیها السلام یکی از آنها است. سؤال مهم این است که فرق بین این دو دسته از روایات چیست؟ یعنی روایاتی که این چهار زن را برترین زنان بهشت می‌داند با روایاتی که آنها را بهترین زنان دنیا می‌داند، در چه چیز باشد؟

باید توجه داشت که برتری و افضل بودن در دنیا به امور دنیایی است؛ مثل اینکه شخصی در مال برتر از دیگران باشد، گاهی برتری در جمال و زیبایی و گاهی، در شرافت، مقام و... است. این گونه برتری‌ها ربطی به برتری کرامت انسانی و مقام انسانی در پیشگاه پروردگار ندارد؛ بلکه مربوط به امور اعتباری، عقلایی و اجتماعی است.

اما نوعی دیگری از برتری وجود دارد که معیارهای آن را خداوند مشخص کرده و هیچ ربطی به امور دنیوی ندارد و آن معیار، کرامت الهی و تقرب الى الله است که در قرآن کریم به آن تصریح شده است: «انَّ اكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقَاكُمْ»؛ پس وقتی این روایات می‌گوید: «این چهار زن برترین زنان اهل بهشت اند». ممکن

۱ - احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی، شرح مشکل الآثار، ج. ۱، ص. ۱۴۷، ح. ۹ و ح. ۱۲۳۹۱.

است این پرسش به ذهن خطور کند که چرا آنها چنین اند؟ پاسخ آن را روایاتی دیگر می‌دهند و پاسخ این است که آنها «برترین زنان دنیا بوده اند».

این دو دسته از روایات علاوه بر این که بهترین زنان دنیا و آخرت را معرفی می‌کنند رابطه دین، دنیا و آخرت را درباره آنها نیز مطرح می‌نماید؛ یعنی این زنان بهترین زنان اهل بهشت اند چون بهترین زنان دنیا بوده اند. با توجه به این مسئله دیگر کسی حق ندارد بگوید: فاطمه زهرا علیها السلام، چون دختر پیامبر علیه السلام است نسبتش با پیامبر علیه السلام از امور دنیوی یعنی رابطه عاطفی بین دختر و پدری مهربان بوده، و این روایات فضیلت مهمی برای وی محسوب نمی‌شود؛ واقعیت بر عکس این توهّم است و روایات فوق در شأن و مقام او آمده است؛ چون خیلی از فرزندان انبیا و ائمه وجود داشته‌اند که نتوانسته‌اند چنین مقامی را به دست آورند.

در ادامه بحث به این نکته می‌پردازیم که آیا این چهار زن در یک رتبه اند؟ یا می‌توان از متون دینی برتری یکی از آنها را بر دیگران اثبات نمود؟ کدام یک از همه بهتر است؟ آیا در احادیث و روایات چنین چیزی نقل شده است یا خیر؟

در این مساله میان علمای جهان اسلام اختلاف وجود دارد و اختلاف فقط میان دو مدرسهٔ صحابه و مكتب اهل‌البیت علیهم السلام نیست بلکه عالمان مدرسهٔ صحابه نیز در میان خود، که کدام یک از این چهار زن برتر از دیگران است اتفاق ندارند.

البته باید توجه داشت که این اختلاف فقط در افضليت میان این چهارتا است و گرنه در اينکه آنان بر زنان دیگر برتری دارند اختلافی نیست. اين مسئله داراي آثار و نتایج مهمی است از جمله اينکه: آیا ام المؤمنین عايشه در فضل و كمال به رتبه اين چهار زن می‌رسد یا خير؟

نباید تصور شود که ما در صدد تقييص زوج یا ازواج پیامبر علیه السلام هستيم، نه؛ بلکه

می‌خواهیم مراتب فضل و کمال بین برترین زنان عالم را به دست بیاوریم. چنانکه خیلی از برادران اهل سنت در مراتب فضل بین خلفاً خلیفه اول، دوم و سوم را برتر از امام علی علیهم السلام و اهل البیت علیهم السلام دانند. اگر از آنها سؤال شود که چرا آنان را از علی علیهم السلام برتر می‌دانید؟ آنان همین پاسخ را می‌دهند.

۲. برتری حضرت زهرا علیها السلام بر دیگر زنان نمونه

روایات و نصوص زیادی در مجامع روایی و حدیثی برادران اهل تسنن وارد شده است که بیانگر برتری حضرت زهرا علیها السلام تمامی زنانی است که در روایات پیشین به آنها اشاره شد.

۱- کتاب صحیح بخاری که در نزد عالمان اهل سنت صحیح ترین کتاب بعد از قرآن کریم است از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است: «فاطمه علیها السلام، سرور زنان اهل بهشت است».^۱

از اطلاق این روایت که با تعبیر «سَيِّدَةُ النِّسَاءِ أَهْلُ الْجَنَّةِ» آمده است فهمیده می‌شود که فاطمه علیها السلام نسبت به زنان دیگر اهل بهشت، حتی مریم، خدیجه و آسیه علیهم السلام، برتری دارد.

۲- از حدیفه نقل شده است: «مادرم از من پرسید: چه زمانی نزد پیامبر ﷺ بودی؟ گفتم: مدتی است نزد ایشان نرفتم و فلان و فلان وقت خدمت ایشان رسیده بودم، مادرم از من گلایه کرد [که چرا کمتر خدمت پیامبر ﷺ می‌رسم] به

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب فاطمة، ص ۷۱۷، ۳۷۶۶ ح. اعتنی به ابوصہیب الکرمی

ایشان گفتم: خدمت پیامبر ﷺ خواهم رفت و نماز مغرب را با وی بجا خواهم آورد و از ایشان درخواست می‌کنم که برای من و شما از خداوند طلب مغفرت نماید.^۱ به نزد پیامبر ﷺ رفتم و نماز مغرب را با ایشان بجا آوردم و آنجا ماندم تا نماز عشاء را نیز خواندن و رفتند. من نیز دنبال ایشان رفتم پیامبر ﷺ صدای پایم را شنید و فرمود: کی هستی؟ آیا حذیفه‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: چه می‌خواهی؟ خداوند تو و مادرت را بیامرزد. و ادامه دادند: در اینجا فرشته‌ایی هست که پیش از این هرگز به زمین فرود نیامده و پروردگار به او اجازه فرموده که امشب به من سلام برساند و بشارت دهد که فاطمه علیها السلام، سرور زنان اهل بهشت است و حسن و حسین علیهم السلام، سرور جوانان اهل بهشت». ^۲ البانی که تحقیق سنن ترمذی را بر عهده گرفته این روایت را صحیح شمرده است.

از متن این روایت نیز چنین استنباط می‌گردد که اگر زنان دیگری غیر از فاطمه علیها السلام به این مقام رسیده بودند، پیامبر ﷺ آنها را نیز ذکر می‌فرمود. روایت بالا را امام احمد در مسند خود آورده و آسناد آن را صحیح دانسته است. محقق این کتاب اکثر منابع و مأخذی که این روایت را آورده‌اند در پاورقی ذکر کرده است که: «نسائی در «سنن کبری» آن را کامل و مختصر نقل کرده، خطیب در «تاریخ بغداد»، ابن ابی شیبہ آن را به صورت کامل و مختصر آورده است. ترمذی، ابن ابی عاصم، ابن نصر، ابن حبان، طبرانی در «الکبیر» و حاکم و بیهقی

۱- این بخش از روایت بر جواز توسل و درخواست مغفرت از پیامبر ﷺ، دلالت می‌کند.

۲- محمد بن عیسیٰ الترمذی، صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۱. بتصحیح الالبانی، مکتبة المعارف للنشر والتوزیع، ریاض.

در «الدلالل» و... آورده اند^۱ شعیب ارنؤوط دهها منبع را برای آن ذکر می کند. البانی در «الصحيح الجامع الصغير»^۲ و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء»^۳ روایت مذکور را آورده و آن را صحیح شمرده‌اند.

سخن پایانی را در این زمینه از علامه الوی در کتاب تفسیر روح المعانی نقل می کنیم. ایشان در ذیل آیه ۴۲ سوره آل عمران (وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) بعد از نقل اختلاف علمای اهل سنت بر افضلیت فاطمه علیہا السلام و یا مریم علیہا السلام می نویسد: «آنچه را که من به آن تمایل دارم این است که فاطمه بتول علیہا السلام، برترین زنان گذشته و آینده است از این جهت که وی بضعه و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و همچنین از جهات دیگر چون: عبادت، علم، تقوا و...».^۴

علامه الوی در استدلال بر این مطلب معتقد است که بضعه بودن حضرت زهراء علیہا السلام مربوط به بعد مادی تنها نیست بلکه این مسئله مربوط به روح و بعد معنوی ایشان است؛ یعنی حضرت زهراء علیہا السلام، پاره‌ای از روح و روان پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و کسی که بضعه روح و روان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد با هیچ چیزی قابل

۱ - احمد حنبل ، مستند احمد ، ج ۲۵۳ ص ۳۸۹، ۲۲۳۲۹.

۲ - محمد ناصر البانی، الصحيح الجامع الصغير، مکتب الاسلامی، ج ۱ ص ۷۷.

۳ - شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴ - شهاب الدین محمود الـوی، تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۴۲. دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع، محقق، محمد حسین عرب.

مقایسه نخواهد بود حتی اگر کسی قائل به نبوت حضرت مریم علیها نیز باشد.^۱ وی حتی این نظریه را که حضرت مریم علیها و زنان دیگر بهشتی از جهاتی بر حضرت زهرا علیها برتری و افضلیت داشته باشند و حضرت زهرا علیها از جهات دیگری بر آنان برتر باشد را نمی‌پذیرد؛ بلکه فاطمه علیها را از تمام جهات بر دیگر زنان افضل می‌داند.

۳. ابن‌تیمیه و اهانت به حضرت زهرا علیها

در مباحث گذشته بحث‌هایی را پیرامون قرائت اموی از دین مطرح کردیم و در این قسمت نیز سعی می‌کنیم که تصویر واضح‌تری از این قرائت به دست دهیم. این گرایش همان چیزی است که به خاطر آن کتابهای بزرگان از جمله «شیخ‌الاسلام اموی ابن‌تیمیه»، که به صورت صریح و شفاف آن گرایش را پایه گذاری کرده است بررسی کردیم و در ادامه آشکار خواهد شد که به حق و انصاف نامگذاری ابن‌تیمیه به عنوان شیخ‌الاسلام اموی برازنده اوست.

تلash ما در این نوشتار چنانچه در مباحث پیشین گفتیم این است که بین قرائت اموی از دین و روش صحابه در برداشت از دین، تفکیک قائل شویم. ما معتقدیم که مدرسهٔ صحابه با مدرسهٔ اهل‌البیت در بسیاری از امور از جمله محبت به اهل‌البیت علیهم السلام که در رأس آنان پیامبر اکرم ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قرار دارند اتفاق نظر دارند؛ به خلاف روش اموی که از نخستین آموزه‌های آن بعض اهل‌البیت، بلکه دشنام نسبت به علی، فاطمه، حسن و

حسین علیہ السلام است.

در بحث گذشته از برخی دیدگاه‌های مكتب صحابه راجع به حضرت زهرا علیها السلام سخن گفتیم و به نمونه‌هایی اشاره کردیم که در آنها به تصریح بخاری، حضرت زهرا علیها السلام در جایگاه سیده زنان جهانیان، برتر از زنان اهل بهشت و پاره تن پیامبر می‌باشد و نیز در مقام و جایگاه اهل بیت که قرآن به صراحة، وی را از آنها و مصدق آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرُّجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا» شمرده است، دیده می‌شود. شکی نیست که فاطمه علیها السلام از اهل البیت و عترت پیامبر است؛ بلکه ایشان -چنانکه در ادامه روشن خواهد شد- محبوب ترین افراد اهل بیت در نزد پیامبر مصطفیٰ بوده است. البته در این که زنان پیامبر مصطفیٰ هم مشمول عنوان اهل البیت می‌شود یا نه میان علمای اهل سنت اختلاف شده است.

هم چنین جای هیچ اشکالی نیست که حضرت زهرا علیها السلام، طبق اشاره قرآن، از قرآن جدا نمی‌باشد؛ زیرا بر اساس حدیث متواتر ثقلین -که اهل بیت و عترت پیامبر مصطفیٰ از قرآن جدا نیستند؛ زیرا حدیث می‌گوید: «إِنَّهُمَا لَنْ يَقْتَرِقَا حَتَّى يَرِدا عَلَى الْحَوْضِ» و حضرت زهرا علیها السلام نیز از اهل البیت است.

ابن تیمیه و اهانت به حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه برای مقابله با شخصیت نمونه بانوی عالم هستی حضرت زهرا علیها السلام، با ایجاد شبهه و تشکیک در شخصیت آن حضرت می‌کوشد از اهل البیت و پیروان آنان انتقام بگیرد.

نمونه‌هایی از اهانت‌ها و تهمت‌های ابن‌تیمیه به حضرت زهرا علیها السلام

الف- اتهام دنیا زدگی به حضرت زهرا علیها السلام

ابن‌تیمیه معتقد است که فاطمه علیها السلام به خاطر پیگیری مسئله فدک طالب دنیا بوده و خلیفه اول که ایشان را از این کار منع کرده به جهت آخرت وی بوده است. نفاق و دو رویی ابن‌تیمیه از این اتهام آشکار می‌شود زیرا چنانچه گذشت خود ابن‌تیمیه در کتاب *الصارم المسلح* اتهام زننده به اصحاب پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم منافق و زندیق معرفی می‌کرد.

تصور نمی‌کنیم که هیچ انسان با انصاف و خردورزی این اتهام را برای یک صحابه مدح بداند و اگر بخواهیم در یکجا قاعده را بر مدح و در جایی، بر نقص و نکوهش بگذاریم سپس نسبت به صحابی یا کسی که در رتبه سیده زنان اهل بهشت است بگوییم: او اهل دنیا است و خواهان دنیا است نه آخرت، آیا این نسبت، ستایش است؟ یا نکوهش به شمار می‌رود؟ در حالیکه قرآن می‌فرماید: اهل دنیا بهره‌ایی از آخرت ندارند.

ابن‌تیمیه این مسئله را به صراحة در کتاب «منهاج السنۃ النبویة» جلد چهارم، صفحه ۲۴۵ و همین‌طور صفحه ۴۶۰ در چاپ نه جلدی (تحقيق دکتر محمد رشاد سالم) چنین ذکر کرده است: «شیعه نقل می‌کند که علی و فاطمه علیهم السلام درباره از دست دادن مال فدک و بقیه میراث پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم و فریاد بسیار کرد در حالی که چنین عملی غصه و اندوه برای مال دنیا است و اینها چون مال دنیا از دست شان رفته بود غمگین و اندوهناک شدند. در حالی که خداوند فرموده: «لَكُنْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» و مردم را فراخوانده که برای از دست دادن مال

دنیا ناراحت نباشند. روشن است که ناراحتی برای دنیا سزاوارتر به نهی‌الهی از اندوهگین شدن برای دین است زیرا به باور ابن‌تیمیه، آیه «لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَّا» درباره خلیفه اول است و ناراحتی او برای دین بوده است. لیکن اندوه حضرت زهرا و حضرت علی علیہما السلام - که مصدق آیه تطهیر و از ملازمان قرآن و جزء عشرة مبشره است - به خاطر دنیاست و مورد نهی آیه فوق (لکیلاتأسوا علی ما فاتکم) می‌باشد.

بدیهی است که این گونه سخن گفتن در باره سیده زنان عالم و سیده زنان اهل بهشت اشاره به مدح و ستایش نیست بلکه سرزنش و نکوهش است.

ب - تشبيه رفتار فاطمه علیها السلام با رفتار منافقان

یکی از اهانت‌های ابن‌تیمیه به حضرت زهرا علیها السلام، تشبيه عملکرد ایشان در قضیه فدک به رفتار منافقان است. وی می‌نویسد:

«أَوْلَئِسَ اللَّهُ قَدْ ذَمَّ الْمُنَافِقِينَ، فَذَمَّهُمْ بِذَلِكَ، فَمَنْ مَدَحَ فَاطِمَةَ بِمَا فِيهِ شَبَّهَ هُؤُلَاءِ (يَعْنِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ) أَلَا يَكُونُ قَدْحًا فِيهَا (فِي فَاطِمَةِ؟)؟»^۱ «آیا خداوند منافقین را ذم نکرده است علت ذمshan نفاشقان است و کسی که فاطمه را مدح کند در حالی که برای او شباهت‌هایی با منافقین قائل است آیا این سبب قدح فاطمه نمی‌شود».

۱ - ابن‌تیمیه، منهاج السنۃ النبویة، ج ۴، ص ۲۴۶. آیا خداوند، منافقان را نکوهش نکرده است؟ قطعاً آنها را به خاطر عملکردشان نکوهش نموده است. کسی که فاطمه را به خاطر رفتارش ستایش کند، اورا به منافقان تشبيه کرده است. آیا این کار، نقصی در فاطمه علیها السلام نیست؟!!!

ابن تیمیه در این سخن خود رفتار فاطمه علیها السلام، این صحابیة جلیل القدر و - دست کم - پاره تن پیامبر ﷺ را با رفتار منافقان تشبیه کرده است. در حالی که روایات بی‌مانندی در منابع اهل سنت در ارجمندی مقام وی نقل شده که شاید مثل آن در منابع شیعه نیست و هیچ روایت صریحی در کتب اهل سنت وارد نشده که غیر فاطمه را «سیدة نساء أهل الجنة أجمعين» بداند.

البته در باره ام المؤمنین عایشه روایتی نقل شده که گفت: «فضلُّهَا عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الْثَّرِيْدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ».^۱

این روایت، افزون بر این که اشکالات محتوایی دارد، بر فرض صحت سند، نمی‌شود به آن استناد کرد چون مورد اتفاق و اجماع همه مسلمانان نیست. ولی روایتی که حضرت فاطمه علیها السلام را سیده زنان اهل بهشت معرفی می‌کند، از روایات مورد اتفاق مسلمانان، یعنی مدرسهٔ صحابه و گرایش اموی و مدرسهٔ اهل‌البیت است و - بارها گفته‌یم - روایاتی میان ما و اهل‌سنت حجت است که مورد قبول و اتفاق همگان باشد؛ از این رو روایتی را که تنها اهل‌سنت نقل کنند برای ما حجت نیست چنانکه نقل اختصاصی روایت از جانب ما برای آنها حجت نمی‌باشد. بدین لحاظ کسی نگوید روایات فراوانی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم در باره زنان برخی از مؤمنان وارد شده باید مورد توجه قرار گیرد؛ نه، چون آن روایات برای ما ارزشی ندارد. زیرا آن‌چنان که گفته شد روایات، باید مورد اتفاق همه اندیشمندان مسلمان باشد تا معیار «لاتَّجْتَمِعُ أُمَّتِيْ عَلَى خَطَأٍ» یا «لاتَّجْتَمِعُ أُمَّتِيْ

۱- برتری او بر دیگر زنان، همانند برتری نان‌تری بر دیگر غذا هاست.

علی ضَلَالَةَ» برآنها صادق باشد.

به هر حال ابن‌تیمیه رفتار حضرت فاطمه علیها السلام را به رفتار منافقان تشبیه می‌کند درحالی که اگر کسی در شبکه ماهواره منتبه به اهل بیت علیها السلام یا غیر اهل بیت رفتار یکی از صحابه؛ مانند ابوسفیان یا معاویه را با رفتار منافقان تشبیه کند و بگوید او طالب دنیا بوده است، یا به صحابی ناسزا بگوید، سر و صدای این عده بلند می‌شود که به صحابی پیامبر ﷺ، دشنام داده است. نمی‌دانیم که این عده، «حسن اسلام» ابوسفیان و «صحابی جلیل بودن» وی را از کجا کشف کرده‌اند آیا چنین چیزی را در خواب دیده اند یا در بیداری؟ فردا با دیدن همین مقدار سخن درباره ابوسفیان یا امثال وی، مانند معاویه، زبیر و... می‌نویسند که فلان شخص به صحابه ناسزا گفته و اهانت کرده است؛ اما وقتی نوبت به شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه، می‌رسد و او رفتار حضرت زهرا علیها السلام را با منافقان تشبیه می‌کند، می‌گویند: منظور وی چنین چیزی نبوده است و چنین عملی را سبّ و نکوهش صحابی نمی‌شمارند.

ج- محرومیت حضرت زهرا علیها السلام از نعمت هم‌کلامی با خلفاً.

ابن‌تیمیه معتقد است که سخن نگفتن حضرت زهرا علیها السلام تا آخر عمر با خلفاء و قهر با آن دو - چنانچه در صحیح بخاری ذکر شده است - نه تنها مذمتی را متوجه خلفاء نمی‌کند بلکه مذمت این عمل به خود فاطمه علیها السلام بر می‌گردد، چون با خلیفه رسول خدا قهر کرده و خود را محروم از هم‌سخنی با آنها کرده است! ^۱

د- گناه انگاری وصیت حضرت زهرا

ابن تیمیه وصیت حضرت زهرا علیها السلام درباره دفن شبانه، به خاطر عدم رضایت از وضع موجود را گناه مستحق کیفر شمرده که خداوند او را بخشیده است. وی می‌نویسد:

«و نیز آنچه او - حلی - از وصیت فاطمه - شبانه دفن شود و بر او احدی از آنها نماز نخواند - ذکر کرده است، اگر صحیح باشد به گناه بخشیده شده از او نزدیک تر است تا به تلاشی شایسته تقدیر».

علوم نیست که ابن تیمیه از کجا فهمیده است که این گناه حضرت زهرا علیها السلام امرزیده شده است!!

ه- اطاعت نکردن فاطمه علیها السلام از ولی أمر

در ابتدای این بحث باید به این نکته اشاره شود که یکی از روش‌های ابن تیمیه در شبیه پراکنی علیه اهل البیت علیهم السلام و تخریب اذهان مسلمانان بر ضد آنان این است که اگر علیه اهل البیت علیهم السلام می‌خواهد سخنی را مطرح کند که تا هنوز هیچ یک از مسلمانان آن را نگفته‌اند، با عباراتی چون: «اگر کسی چنین بگوید» یا «وإذا إِسْتَشْكَلَ مُسْتَشْكِلٌ» متولّ می‌شود؛ یعنی این سخن را من نمی‌گویم یا کسی نگفته است؛ ولی در واقع این سخن خود ابن تیمیه است که در این چارچوب مطرح می‌شود.

ابن تیمیه مورد پنجم را به همین صورت مطرح می‌کند وی در کتاب منهاج السنۃ النبویة می‌نویسد: «اگر کسی اعتراض کند و بگوید که ابوبکر و عمر، والیان

امر بودند و خداوند نیز در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مؤمنان را به اطاعت از اولوالامر دستور داده است؛ اطاعت از ولی امر، اطاعت از خدا و معصیت او، نافرمانی خداست. پس کسی که از امر او سرپیچی کند امر و حکم الهی را نافرمانی کرده است...»^۱ به عبارت ابن تیمیه دقت نمایید که وی چگونه از مقدمات به نتیجه دلخواه خود می‌رسد. او مقدمات را چنین ترتیب داده است:

مقدمه اول: ابوبکر و عمر، ولی امر مسلمانان‌اند.

مقدمه دوم: اطاعت از آنها واجب است؛ چون اطاعت از آنها اطاعت از خداست.

وی این مقدمه را با آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم» ثابت می‌کند.

مقدمه سوم: کسی که از امر و حکم آنها سرپیچی کند، از امر و حکم الهی سرپیچی کرده است.

وی نتیجه مقدمات خود را چنین بیان می‌کند: «ثُمَّ أَخَذَ (هذا المعارض) يَشْنَعُ عَلَى عَلَى وَفَاطِمَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) بِإِنَّهُمَا رَدَا أَمْرَ اللَّهِ وَسَخَطَا حُكْمَهُ وَكَرِهَا مَا أَرَضَى اللَّهَ». «حلی شروع کرده به بدگویی از علی و فاطمه رضی الله عنهم به اینکه این دو امر خدا را رد کرده‌اند و به حکم خدا خشمگین شدند به کراحت از آنچه خدا راضی بود».

اگر چه بر اساس روایات و آیات قران ردکننده اهل البيت علیهم السلام، ردکننده

۱- ابن تیمیه، منهاج السنة النبوية، ج ۴، ص ۲۵۶.

پیامبر ﷺ و ردکننده وی، ردکننده خداست، ولی ابن تیمیه این همه را نادیده گرفته و چنین نتیجه می‌گیرد.^۱

«فَمَنِ اتَّبَعَ مَغْصِيَّةً وَلِيَّ الْأَمْرِ فَقَدْ اتَّبَعَ مَا سُخَطَ اللَّهُ وَكَرِهَ رِضْوَانُهُ». «هر که با ولی امرش مخالفت کند پس پیروی از کاری که خدا را خشمگین میکند و رضوان خداوند را نپسندیده».

بر این اساس چون فاطمه از ولی امر (ابوبکر) تبعیت نکرده است رضوان الهی را از دست داده و به جهت معصیتی که نموده، - العیاذ بالله - خدا را خشمگین ساخته است و حضرت علی ؑ نیز چون از معصیت همسرش پیروی کرده، از خشم خدا پیروی نموده و رضوان وی را از دست داده است.

خواننده گرامی دقت دارد که ابن تیمیه بسیار زیر کانه آیه ۲۸ سوره محمد ﷺ را که درباره منافقان نازل شده، بر حضرت علیؑ و فاطمه ؑ تطبیق می‌دهد. در این آیه آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَخْبَطْتُ أَعْمَالَهُمْ».«^۲

وی در ادامه می‌گوید: «روايات پیامبر ﷺ در اطاعت والیان امر و لزوم همراهی با جماعت و شکیبایی بر آن، بسیار زیاد و مشهور است؛ بلکه پیامبر ﷺ به اطاعت از والیان امر و شکیبایی به ظلم و ستم آنها - حتی اگر فاسق و فاجر باشند - امر نموده و فرموده است: شما بعد از من سختی‌ها می‌بینید، برآن صبر کنید تا مرا در

۱ - الرَّأْدُ عَلَيْهِمْ كَالرَّأْدِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالرَّأْدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كَالرَّأْدِ عَلَى اللَّهِ.

۲ - محمد / ۲۸

کنار حوض ملاقات نمایید و فرمود: حق والیان امر را ادا و از خداوند، حق خود را طلب کنید. پس برفرض اینکه ابابکر و عمر ستمکار باشند و مال فدک را به خود اختصاص داده باشند، با این حال اطاعت از آنان و شکیبایی بر ستم آنان واجب بوده است. اگر مخالف علی علیهم السلام زبان به ناسزاگویی از علی و فاطمه علیهم السلام بگشاید، حق دارد و اشکالی نخواهد داشت چون آنها نه تنها شکیبایی نکردند؛ بلکه ناله و فریاد سر داده، از جماعت جدا شدند که این معصیت بزرگی است».^۱

پس ابن تیمیه عقاید و افکار خودش را درباره اهل‌البیت علیهم السلام و مخصوصاً حضرت علی و فاطمه زهراء علیهم السلام، از زبان کسی که وجود خارجی ندارد به اینجا رساند که آنان معصیت بزرگی مرتكب شدند. خواننده گرامی خود قضاوت کند که آیا علی و فاطمه علیهم السلام، کسانی هستند که مرتكب معصیت و گناه کبیره شده‌اند، یا کسانی‌اند که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم ایشان را با القابی چون: «سیدة نساء العالمين»، «سیدة نساء اهل الجنة»، «سیدة نساء المؤمنين»، «سیده نساء هذه الامة»، «المطهرون» «عدل القرآن» و... توصیف نموده است.

و- مجوز قتل اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه ابن تیمیه

ذکر شد که ابن تیمیه در پایان کلام خود گفت: «وَلَمْ يَلْزِمُوا (عَلِيًّا وَ فَاطِمَةً) الْجَمَاعَةَ، بَلْ جَزَعُوا وَفَرَّقُوا الْجَمَاعَةَ وَهَذِهِ مَعْصِيَّةٌ عَظِيمَةٌ» وی با ذکر این مقدمه زمینه را برای ورود احادیثی که حکم افرادی را که از جماعت جدا می‌شوند، فراهم

می‌کند.

۱- در صحیح مسلم بابی باز شده است به اسم «باب حُكْمٌ مَنْ فَرَقَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ» که از پیامبر ﷺ نقل شده است: «سَمِعْتُ عَرْفَجَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَاتُ وَهَنَاتُ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفْرِقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كَائِنًا مَنْ كَانَ»^۱ پیامبر ﷺ فرمود: پس از من حوادثی رخ می‌دهد، هر که بخواهد بین این امت که منسجم شده‌اند، تفرقه بیندازد، هر کس در هر مقامی که باشد، او را با شمشیر بزنید.

۲- «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرَكُمْ جَمِيعًا عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشْقَ عَصَاكُمْ أَوْ يُفْرِقَ جَمَاعَتِكُمْ فَاقْتُلُوهُ»

۳- «مَنْ تَرَكَ الطَّاعَةَ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ هر که طاعت را ترک کند و از جماعت دور شود و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. ابن تیمیه با گفتن این جمله که علی و فاطمه علیهم السلام «فرقووا الجماعة» بر این باور است که باید آنها کشته می‌شدند. چون اطاعت ولی امر نکردند و از جماعت جدا شدند.

ولی باید به این سؤال پاسخ داده شود که چرا ابن تیمیه کسانی را که بر ضد علی علیهم السلام شوریدند، با اینکه آن حضرت ولی امر بود و آنان از جماعت مسلمین

۱- صحیح مسلم، ص ۱۷۳، ح ۱۸۰۰.

۲- أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل البوصيري، إتحاف الخيرة المهرة، مكتبة الرشد الرياض، ج ۶، ص ۵۷۹۳، ح ۲۲۰.

جاداشدند، گناهکار نمی‌شمرد و آنها را از باب خطای در اجتهاد بریء‌الذمه می‌سازد. چرا وی معاویه را بر هم زننده جماعت مسلمین نمی‌داند و حکم به گناهکار بودن وی نمی‌کند؟!

با صراحة می‌توان به این نتیجه رسید که پیروان مدرسه اموی اساساً به خلافت و ولی امر بودن حضرت علی علیه السلام معتقد نیستند، بلی، آنان در دوره‌های اخیر و بعد از گذشت ده‌ها سال به ناچار علی علیه السلام را در زمرة خلفاء پذیرفتند. برای این مطلب می‌توان ده‌ها شاهد از کلام ابن تیمیه در اختیار خوانندگان قرارداد.

ابن تیمیه بر این گمان است، امت اسلامی که بر خلافت خلیفه اول، دوم و سوم اجتماع کردند برخلافت علی علیه السلام اجتماع نکردند، یعنی مشروعیتی را که خلافت خلفای سه گانه داشتند، خلافت علی نداشته است. بنابراین وقتی به روایات «الخلفاء من بعدى اثنا عشر» می‌رسد، می‌گوید: اعم از اینکه فرض کنیم علی علیه السلام از خلفاء دوازده گانه باشد یا نه...، زیرا در خلافت وی شک وجود دارد.

این نگاه ابن تیمیه به علی و فاطمه علیهم السلام است؛ لازم است به دیدگاه ابن حجر عسقلانی -که از اساتید ابن تیمیه است- درباره حضرت علی علیه السلام اشاره کنیم؛ او می‌نویسد: «آنچه که به نظر عجیب می‌آید روایتی است که طبری با اسناد حسن از طریق سعید از ابن عباس نقل کرده است که گفت: چون آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلٌّ قَوْمٌ هَادِي» نازل شد، پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم دست خود را بر سینه نهاد و گفت: من منذر هستم، و با دست خود به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: تو هادی هستی، و به واسطه تو هدایت یافتنگان، بعد از من هدایت می‌شوند».^۱

۱- أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، فتح الباری، ریاض، دارالاسلام، ج ۸، ص ۴۷۷.

ابن تیمیه درباره حضرت زهرا علیها السلام معتقد است که از وی سرزنش ها و ناسرازهای زیادی درباره خلفاء نقل شده است که برخی از آنها دروغ است، حتی اگر برخی از آنها گناه باشد، این گروه -فاطمه و برخی اصحاب- دیگر معصوم نیستند.^۱

از عبارات ابن تیمیه به دست می‌آید که وی به عدالت صحابه ایمان ندارد زیرا چگونه می‌شود کسی که معتقد به عدالت صحابه می‌باشد آنها را متهم به دروغ و ناسرازگویی و گناه نماید.

در رد دیدگاه ابن تیمیه چند روایت را از ام المؤمنین عایشه ذکر می‌کنیم. روایات زیادی درباره صداقت و فضایل حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد؛ ولی به این دلیل که ام المؤمنین عایشه از همسران پیامبر بزرگوار اسلام است و مدت‌ها با فاطمه علیها السلام زندگی کرده و آن حضرت را بهتر از دیگر راویان می‌شناسد، به روایات وی اشاره می‌کنیم.

۱- «عَنْ عَائِشَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا ذَكَرَتْ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْهَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ الَّذِي وَلَدُهَا»^۲ «از عایشه نقل شده است زمانی که نام فاطمه دختر پیامبر در نزدش گفته می‌شد عایشه می‌گفت: راستگوتر از او را ندیدم مگر پدرس را».

از دیدگاه عایشه، کسی از حضرت زهرا علیها السلام به جز پدرس صدق‌تر وجود ندارد. حاکم نیشابوری این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: «هذا حدیث

۱- ابن تیمیه، پیشین، ج ۴ ص ۲۴۴ «ما يحكى عن فاطمة و غيرها من الصحابة من القوادح كثير منها كذب و بعضها كانوا فيه متأولين وإذا كان بعضها ذنبا فليس القوم معصومين».

۲- محمد بن عبدالله، حاکم نیشابوری، المستدرک على صحیحین، ج ۳ ص ۱۶۰.

صحیح علی شرطِ مُسْلِمٍ» ذهبی نیز که در بررسی روایات سخت گیر است، در پایان حدیث آن را صحیح می‌شمارد.

۲- بوصیری در کتاب «اتحاف الخیرۃ المهرة» روایت دیگری را از ام المؤمنین عایشه نقل می‌کند که گفت: «ما رأيْتُ أَحَدًا قَطُّ أَصْدَقَ مِنْ فَاطِمَةَ غَيْرَ أَبِيهَا وَ كَانَ يَئِنَّهُمَا شَيْءٌ، فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلْلُهَا فَإِنَّهَا لَا تَكْذِبُ».^۱ «راستگوتر از فاطمه ندیدم مگر پدرش و بین ان دو ناراحتی بود پس عایشه گفت ای رسول خدا از فاطمه سوال کن زیرا که فاطمه دروغ نمیگوید».

این روایت به نکته مهمی اشاره می‌کند، که هرگاه بین عایشه و پیامبر ﷺ مشاجره و گفت‌وگویی پیش می‌آمد عایشه به پیامبر می‌گفت: از زهرا علیها سوال کن چون وی هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید. ولی وقتی نوبت به شیخ‌الاسلام اموی می‌رسد فاطمه علیها را متهم به دروغ گویی می‌کند.

۱- روایت دیگری را امام بخاری در «صحیح الادب المفرد» از عایشه نقل کرده است که می‌گفت: «ما رأيْتُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ كَانَ أَشْبَهُ بِالنَّبِيِّ كَلَامًا وَ لَا حَدِيثًا وَ لَا جَلْسَةً مِنْ فَاطِمَةَ، قَالَتْ: وَ كَانَ النَّبِيُّ إِذَا رَأَاهَا قَدْ أَقْبَلَتْ رَحْبَ بِهَا، ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا فَقَبَّلَهَا، ثُمَّ أَخْذَ بِيَدِهَا، فَجَاءَ بِهَا حَتَّى يَجْلِسُهَا فِي مَكَانِهِ».^۲ «شبیه‌تر به

۱- أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل البوصيري، اتحاف الخیرۃ المهرة، رياض، مكتبة الرشد، ج ۹، ص ۳۱۴، ح ۹۰۴۵.

۲- محمد ناصر الدین الالبانی ، صحیح الادب المفرد للبخاری، دارالدیس، مملکة العربیة السعودية، ۱۴۲۸، ص ۲۵۶.

رسول خدا از جهت کلام و از جهت سخن و از جهت نشستن، از فاطمه هیچ کس از مردم را ندیدم. عایشه گفت و نبی زمانی که می دید فاطمه در حال امدن است به فاطمه خوش آمد گویی می کرد و به سوی او بلند می شد و او را می بوسید سپس دست او را می گرفت و او را می اورد و در مکان خود می نشاند».

البانی در ادامه این حدیث می گوید: «صحیح»

۲- در سنن ابو داود نیز از عایشه چنین نقل شده است: «ما رأيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهُ سَمْتًا وَهَدْنِيَا وَدَلَّا» (وقال الحسن: حَدِيثًا وَكَلَامًا وَلَمْ يَذْكُرْ الْحَسَنُ السَّمْتَ وَالْهَدْنِيَّ وَالدَّلَّ بِرَسُولِ اللهِ مِنْ فَاطِمَةَ (كَرَمُ اللهُ وَجْهَهَا)، كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَهَا.»^۱ «کسی شبیه تر از فاطمه به رسول خدا از جهت صورت و وقار ندیدم».

«حسن گفت: از جهت سخن و گفتار. و حسن ذکری از السمت و الهدی نکرد و شباهت وقار فاطمه کرم الله وجهها به رسول خدا این است که زمانی که فاطمه بر پیامبر داخل می شد پیامبر به طرف ان بلند می شد و دست فاطمه را می گرفت و می بوسید».

مهم قسمت اخیر روایت است که پیامبر ﷺ جلوی حضرت زهرا علیها السلام ایستاد و دست وی را می گرفت و او را می بوسید.

-
- ۱- من هیچ کسی را - جز فاطمه - ندیدم که در متانت، آرامش و روش به رسول خدا شبیه باشد.
 ۲- سلیمان بن الأشعث بن اسحاق، ابو داود سجستانی، سنن ابی داود، تحقیق: محمدناصرالدین الالبانی، بیت الافکار، ص ۵۶۰، ج ۵۲۱۷.

براساس قواعد لغت عرب، ضمیر در «قبلها»، می بایست به مرجع اخیر در این روایت بر گردد. به همین جهت در بین شارحان سخن پیامبر ﷺ اختلاف شده است که آیا پیامبر اکرم ﷺ خود حضرت زهرا علیها السلام را می بوسیده است یا دست ایشان را؟ البته هیچ اشکالی ندارد که بگوییم گاهی پیامبر ﷺ خود حضرت زهرا علیها السلام گاهی نیز دست ایشان را می بوسیده است.

بر صحت این روایت بین تمام عالمان مسلمان اتفاق نظر وجود دارد بنابراین جا دارد که این سؤال از ابن تیمیه پرسیده شود: آیا پیامبر ﷺ حاضر شده است دست کسی را که بین جماعت مسلمانان، تفرقه ایجاد می کند، دروغ می گوید، رفتارش همانند منافقان و طالب دنیا است ببوسد؟ و وی را در جای خویش بنشاند؟ آیا -نعود بالله- پیامبر ﷺ، تمام این افعال را از روی هوا و هوس انجام داده است یا از روی محبت پدر به فرزند؟

آیا پیامبر ﷺ در رفتارش نیز، الگوی مسلمانان نیست؟ آیا طبق آیات شریفه «ومَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» این رفتار پیامبر غیر وحیانی بوده است؟ و صدها سؤال دیگر که باید ابن تیمیه به آنها پاسخ گوید.

آیا سخن ابوزرعه- که از اعلام و حفاظ حديث در زمان امام احمد بن حنبل است- درمورد ابن تیمیه صادق نیست که گفت: «إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَنْتَقِصُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ زَنْدِيقٌ»^۱؛ هرگاه شخصی را دیدی که به نکوهش

۱- أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن حجر هیشمی، الصواعق المحرقة ، مؤسسه الرسالة، ج. ۲،

یکی از اصحاب رسول خدا می پردازد، بدان که وی کافر است.
به همین دلیل ابن حجر عسقلانی در کتاب «الدرر الکامنة فی أعيان أئمة الشامنة» در مورد ابن تیمیه می گوید: «و مردم درباره ابن تیمیه اختلاف نظر دارند. برخی وی را به زندقه نسبت می دهند...».^۱

پس دیدگاه مدرسه اموی راجع به فضایل سیده نساء العالمین روشن است. در برابر آنها مدرسه صحابه دیدگاه دیگری درباره فضایل حضرت زهرا علیہ السلام دارند. از بزرگان این مدرسه فقط به دیدگاه علامه الوسی بسنده می کنیم. وی در کتاب روح المعانی می گوید: «فاطمه، برترین زنان گذشته و آینده است.... ایشان از مریم علیہ السلام دختر عمران نیز برتر است؛ حتی اگر معتقد باشیم که مریم نبی بوده است». وی در ادامه نسبت به برتری حضرت زهرا علیہ السلام بر زنان پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم نیز می گوید: «وَمِنْ هُنَّا يُغْلِمُ أَفْضَلِهَا عَلَى عَائِشَةِ الْذَاهِبِ إِلَى خِلَافِهَا كَثِيرٌ» حضرت زهرا علیہ السلام از عایشه نیز برتر است؛ گرچه اکثر علماء برخلاف این نظر داده اند. الوسی معتقد است که دلیل کسانی که عایشه را از حضرت زهرا علیہ السلام برتر دانسته اند، روایت پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم درباره اوست که فرمود: «خُذُوا ثُلَّيْدِنِكُمْ عَنِ الْحُمَيْرَاء». اما این روایت بر نفی علمی، همانند علم عایشه در پاره تن رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم دلالت ندارد به این جهت که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم می دانست که حضرت زهرا علیہ السلام بعد از ایشان، زمان زیادی زنده نخواهد بود تا مردم دین خود را از ایشان بگیرند و گرنه، ممکن بود پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم درباره ایشان

۱ - احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی، الدرر الکامنة، بیروت، دارالکتب العلمية ، ج ۱،

بگوید: «خُذُوا كُلَّ دِينِكُمْ عَنِ الزَّهْرَاء»؛ چون زهرا علیها السلام، جزء عترت طاهرين است که پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِينَكُمُ الشَّقَائِقِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتَيِّ لَنْ يَقْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ». چرا پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم نگوید که تمام دین تان را از زهرا علیها السلام بگیرید، در حالی که او عترت پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم است؟

بنابراین، قضاوت درباره تفاوت و اختلاف این دو دیدگاه یعنی دیدگاه صحابه و دیدگاه اموی در ارتباط با اهل بیت پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم مخصوصاً حضرت صدیقه کبری علیها السلام را به خود خوانندگان عزیز و می گذاریم.

ز - توجیه جنایت خلفا نسبت به حضرت زهرا سلام

یکی از مهمترین تلاشهای ابن تیمیه تطهیر چهره خلفا از اعمالی است که نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام مرتکب شده‌اند. او برای دست یابی به این هدف، به توجیهاتی دست یازیده است که نتیجه آن زیر سؤال بردن شخصیت زهای مرضیه علیها السلام باشد؛ مثل آن که قیام حضرت در مقابل خلیفه اول را دنیا طلبی می‌نامد، در جای دیگر نسبت کذب و قدح را به آن حضرت وارد می‌کند؛ به عبارتی، سعی می‌کند چهره حضرت را به عنوان معمولی‌ترین چهره و یک فرد عادی، بلکه غیر مستحق و دروغ‌گو معرفی کند.

۱- وی درباره خشم فاطمه زهرا علیها السلام در مقابل غصب فدک چنین می‌گوید:

«وَقَيْلٌ: إِنَّ الطَّالِبَ غَضِيبٌ عَلَى الْحَاكِمِ - كَانَ غَايَةً ذَلِكَ أَنَّهُ غَضِيبٌ لِكُوئِيهِ لَمْ يُغْطِهُ مَالًاٌ. وَقَالَ الْحَاكِمُ: أَنَّهُ لِغَيْرِكَ لَا لَكَ: فَأَيُّ مَدْحُ لِلطَّالِبِ فِي هَذَا الْغَضَبِ؟ لَوْ كَانَ مَظْلُومًا مَحْضًا لَمْ يَكُنْ غَضِيبًا إِلَّا لِدَنْيَا... ذَلِكَ الْحَاكِمُ يَقُولُ: إِنَّمَا أَمْنَعَ لِلَّهِ...»

وَالظَّالِبُ يَقُولُ: إِنَّمَا أَغْضَبَ لِحَظَّ الْقَلِيلَ مِنَ الْمَالِ ... فَهُؤُلَاءِ يَقُولُونَ عَنْ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلِيَّاً لِمِنَ الْجَزَعِ وَالْحُزْنِ عَلَى فَوْتِ فَدْكِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمِيراثِ، مَا يَقْضِي أَنَّ صَاحِبَهُ إِنَّمَا يَحْزُنُ عَلَى فَوْتِ الدُّرْثِيَّا ...».^۱ «وَ كَفَتَهُ شَدَّهُ طَلَبُ كَنْتَدَهُ[فاطمه] بِرَ حَاكِم خشَمَگِينَ شَدَّهُ اسْتَ؛ نَهَايَتُ مَطْلَبُ أَنَّ اسْتَ كَه طَالِبُ بِهِ خَاطِرُ أَنَّ كَه مَالِي رَا بِه او نَدَادِه اَنَّدَ خشَمَگِينَ شَدَّهُ اسْتَ وَ حَاكِم بِه او گَفَتَهُ اسْتَ؛ اِينَ مَالَ بِرَايِ تو نِيَست بلَكَه از آن غَيْرِ تو اسْتَ. پَس در اِينَ غَضَبَ چَه مَدْحَى بِرَايِ طَالِبُ اسْتَ؟ اَنَّ طَالِبُ وَاقِعاً مَظْلُومَ باشَدَ غَضَبَ او جَزَ بِرَايِ دُنيا نِبُودَه اسْتَ». ^۲ حَاكِم مَى گُويَدَ: مَنْ فَقَطَ بِرَايِ خَدا از اَعْطَايِ مَالَ مَنْعَ كَرَدَم ... وَ طَالِبُ مَى گُويَدَ: مَنْ بِرَايِ بَهْرَه اَيِ اَنَّدَكَ از مَالَ غَضَبَ كَرَدَه اَم ... وَ اِينَ شَيعَيَانَ در مُورَدِ فَاطِمَه وَ عَلَى مَى گُويَندَ: آنَهَا بِرَ از دَسْتِ دَادَنَ فَدَكَ وَ غَيْرِ فَدَكَ از مِيراثِ، جَزَعَ نَمُودَه وَ مَحْزُونَ بُودَنَدَ وَ نَتِيجَهِي اِينَ سَخَنَ آنَ اسْتَ كَه هَمَانا صَاحِبَشَ بِرَ فَوْتِ دُنيا نَارَاحَتَ مِيشَودَ».

- ابن تيميه شخصیت فاطمه زهرا را این گونه ارائه می دهد:

«وَتَحْنُّ نَعْلَمُ أَنَّ مَا يُحْكَى عَنْ فَاطِمَةِ وَغَيْرِهَا مِنَ الصَّحَابَةِ قَوَادِحُ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا كَذِبٌ، وَبَعْضُهَا كَانُوا فِيهِ تَأْوِيلٌ، وَإِذَا كَانَ بَعْضُهَا ذَنْبًا فَلَيْسَ الْقَوْمُ مَغْصُوْمِينَ».^۳

پس به نظر ابن تيميه، فاطمه زهرا علیها السلام به دنبال بَهْرَه ناجِيز دُنيا يَابَه بُودَه اسْتَ و

۱ - ابن تيميه، منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲ - همان، ج ۸، ص ۴۶۰.

۳ - ابن تيميه، منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۴.

۴ - همان، ج ۴، ص ۲۴۴.

از طرفی بسیاری از عیب‌ها و نکوهش‌هایی که از او و سایر صحابه نسبت به خلفاً نقل شده است، برخی دروغ و برخی قابل توجیه است و اگر برخی گناه باشد باز اشکالی ندارد، زیرا آنها نیز انسان‌های غیر معصوم می‌باشند؛ بنابراین مخالفت و یا غضب او در مقابل خلیفه ضرری به قداست و عدالت خلیفه نمی‌زند. این تصویری است که او از سیدة نساء العالمين عليها السلام ارائه می‌دهد.

نقد و بررسی

الف - واقعیت این است که چهره فاطمه زهرا عليها السلام در مدارک معتبر اهل سنت به گونه‌ای معرفی شده است که مجالی به چنین اوهامی نمی‌دهد. واژگان ام الائمه، سیدة نساء العالمين، افضل نساء اهل الجنة و مانند اینها از زبان پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام در مدارک معتبر (حتی در منهاج السنة ابن تیمیه)^۱ نقل شده است. که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱ - صحيح بخاری: «قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ: فاطِمَةُ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ».^۲

۲ - سلسلة الأحاديث الصحيحة، البانی، (ج ع، حدیث ۲۹۴۸): «قالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا فَاطِمَةَ أَلَا تَرْضِينَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ» أَوْ «سَيِّدَةُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ».

۱ - ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲ - ناصر الدین البانی، صحيح سنن ترمذی، ج ۳، ص ۵۴۱؛ احمد بن حنبل، مسنند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۵۳؛ ناصر الدین، صحيح جامع الصغیر ، ج ۱، ص ۷۷. تفسیر روح المعانی، ج ۳، ذیل آیه ۴۲ سوره آل عمران.

ب- خشنودی فاطمه، خشنودی خدا و غضب او، غضب خداوند است.

این حدیث از نبی اکرم ﷺ، در مصادر معتبر اهل سنت نقل شده است:

«...قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا فَاطِمَةً! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِغَضَبِكَ وَيَرْضِي لِرِضَاكَ». وقتی غضب و رضایت حضرت زهرا علیها السلام ملاک غضب و رضایت الهی قرار بگیرد، معنایی جز عصمت آن بانو متصور است.

برخی از منابع مدرسهٔ صحابه مانند: *الکامل فی ضعفاء الرجال* (ج ۲، ص ۳۵۱) و *تهذیب التهذیب* (ج ۱، ص ۴۲۹) این حدیث را نقل کرده‌اند.^۱

ج- فاطمه شبیه‌ترین مردم به پیامبر ﷺ در صداقت سخن، کلام، رفتار و فضایل اخلاقی است. حاکم نیشابوری در *المستدرک علی الصحيحین* (ج ۳، ص ۱۶۰)، می‌نویسد: «عن عائشة انها كانت اذا ذكرت فاطمة بنت النبی ﷺ قالت: ما رأيت احداً كان اصدق لهجة منها، الا ان يكون الذي ولدها». این مطلب با مضامین متقارن؛ نظیر: «اشبه بالنبی کلاماً وحدیثاً وجلسة»، «اشبه سمعتاً وهدیاً ودللاً» و «وكان النبی ﷺ اذا رآها قد اقبلت رحباً بها، ثم قام اليها فقبلها، ثم اخذ

۱ - نور الدین علی بن ابی بکر الهیشمی، *مجمع الزواید و منبع الفوائد*، ج ۹، ص ۲۳۰، حدیث ۱۵۲۰، تحقیق محمد عبدالقدار احمد عطا؛ *منشورات محمد علی بیضون*، نشر کتب السنة و الجماعة؛ سلیمان بن احمد بن ایوب أبو القاسم الطبرانی، *المعجم الكبير*، ج ۲۲، ص ۴۰۱؛ ج ۱، ص ۱۰۸. تحقیق: حمدی بن عبدالمجيد السلفی، مکتبة العلوم والحكم - الموصل، الطبعة الثانية.

بیدها، فجاء بها حتى يجلسها في مكانه» در مدارک معتبر ذکر شده است.^۱

د- نظریه بزرگان مدرسهٔ صحابه: «أَنَّ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ أَفْضَلُ النِّسَاءِ الْمُتَقَدِّمَاتِ وَالْمُتَأَخِّرَاتِ، مِنْ حَيْثُ أَنَّهَا بَعْضُهَا الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلْ وَمِنْ حَيْثِيَّاتِ آخَرَ...»^۲

اینها و صدها نمونه و شاهد دیگر برای اکرام و عظمت شخصیت زهرا علیہ السلام وجود دارد.

خلاصه وقتی وجود مبارک زهرا علیہ السلام در کلام پیامبر علیہ السلام، سیده زنان بهشتی و زنان عالم هست، این کمالات و فضایل ناشی از عظمت روحی و شخصیتی زهرا علیہ السلام می‌باشد. وقتی او در صداقت و کمالات انسانی بعد از پیامبر علیہ السلام، یگانه روزگار معرفی می‌شود و وقتی او افضل زنان متقدم و متاخر و جزء اصحاب کسا هست، این نوع قضاوت‌ها، از مقام او چیزی نمی‌کاهد؛ بلکه بیانگر بعض و عداوت گوینده سخن است نه چیز دیگر.

ح- تکذیب ناخشنودی فاطمه علیه السلام از خلفا و وصیت بر دفن شبانه

ابن تیمیه با آگاهی از پیامد «اثبات ناخشنودی فاطمه زهرا علیه السلام»، به دو طریق تلاش می‌کند از تأثیر منفی آن بکاهد، اولاً سعی در توجیه مسئله ناخشنودی

۱- أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل، البوصيري اتحاف الخيرة المهرة؛ ج ۹، ص ۳۱۴، حدیث ۹۰۴۵؛ محمد ناصرالدین البانی، صحيح الادب المفرد للبخاری، ص ۲۵۶، حدیث ۹۴۷؛ سنن ابن داود؛ ص ۵۶۰، حدیث ۵۲۱۷؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۰۳.

۲- شهاب الدین محمود ابن عبدالله الحسینی الألوسي، تفسیر روح المعانی، ج ۳، ص ۲۴۹، ذیل آیات ۴۲-۴۵ سوره آل عمران.

حضرت می‌کند و با حیله‌گری آن را امر مذموم جلوه می‌دهد گویا از حضرت بعید است که ناخشنود باشد، یا اینکه آن را در فرض ثبوت، غیر موجه نشان دهد.^۱

ثانیاً وی ادعا می‌کند که مسئله ناخشنودی و وصیت زهرا مرضیه علیهم السلام مبنی بر دفن شبانه و این که غاصبین حق او در آن حاضر نشوند، امر ثابت شده‌ای نیست؛ بلکه این را به زهرا علیهم السلام نسبت داده‌اند و شخصیت آن حضرت والاتر از این چیزهاست. «وَكَذِلِكَ مَا ذَكَرَهُ مِنْ إِيْصَائِهَا أَنْ تُدْفَنَ لَيْلًا وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ، لَا يُخْكِنَهُ مِنْ فاطِمَةَ وَلَا يَحْجَجُ بِهِ إِلَّا رَجُلٌ يَطْرُقُ عَلَى فاطِمَةَ مَا لَيْلِيقُ بِهَا...».^۲

ابن‌تیمیه به این طریق در صدد انکار یکی از بدترین اقدامات خلفاء بوده و از طرفی می‌خواهد شیعیان را به مبالغه متهم کند و حداقل کمی از بار ننگ مدرسه خود بکاهد.

نقد و بررسی

ابن‌تیمیه در اینجا نیز نقش اصلی خود (دفاع از شیوه اموی و دشمنی صریح با اهل بیت علیهم السلام) را بازی کرده است. او در حالی به فاطمه زهرا علیهم السلام اهانت و از خلیفه اول حمایت می‌کند که ام المؤمنین مدرسهٔ صحابه، دختر خلیفه اول، دروغ و عناد او را با دختر رسول الله علیهم السلام آشکار ساخته است. عایشه روایت می‌کند:

«أَنَّ فاطِمَةَ علِيَّةِ بِنْتَ النَّبِيِّ طَبَّعْتُمْ أَرْسَلْتُ إِلَيْ أَبِي بَكْرٍ سَلْتَهُ مِيراثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقَى مِنْ خَمْسٍ خَيْرٌ. فَقَالَ أَبُوبَكْرٌ: إِنَّ

۱- ابن‌تیمیه، منهاج السنۃ، ج ۴، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۴۳ به بعد.

رسول الله ﷺ قال: لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً ... فَأَبِي أَبْوَبَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فاطِمَةَ شَيْئًا. فَوَجَدَتْ (غَضَبَتْ) فاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلَى عَلَيْهِ الْكَلَالِيْلَ وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرَ وَصَلَّى عَلَيْهَا...».^۱

طبق این روایت، زهرا علیها به صراحة از خلیفه ناخشنود بود، تا آخر عمر با او هم‌سخن نشد، بعد از پیامبر ﷺ شش ماه زندگی کرد و وقتی وفات نمود مخفیانه دفن شد و فقط علی علیها بر او نماز خواند.

به هر حال همه کینه توزی‌های ابن‌تیمیه درباره «اَهْل بَيْتِ عَلِيٍّ» به حساب شخصیت واقعی و رسالتی که او به عهده گرفته گذارده می‌شود، چنانکه سید شریف صبیح، به خوبی او را معرفی کرده است: «من سخنان اکثر بدعت‌گذاران عصر خود را تتبع نموده‌ام؛ اما دیدم بیشترین استدلال آنها به ابن‌تیمیه برمی‌گردد؛ لذا به یاری خدا آثار او را در حدود چهل هزار صفحه، دقیق بررسی نمودم. در آثار او انحراف و کجری‌های زیادی دیدم، او خطاهای شنیعی در حق رسول خدا ﷺ و اهل بَيْتِ عَلِيٍّ و صحابه او انجام داده است که بر هر صاحب رأی، روشن است...».^۲

ط - تکذیب حدیث نبوی «يا فاطمة! إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك»

این حدیث، از جمله احادیثی است که مقام و منزلت ویژه زهرای مرضیه علیها

۱ - محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح بخاری، ص ۸۰۳، ح ۴۲۴۰.

۲ - اخطاء ابن‌تیمیه فی حق رسول الله و اهل بیتہ؛ سید شریف محمود صبیح، ص ۵۹.

را در پیشگاه الهی به خوبی بیان می‌کند. مفهوم این حدیث چهره خلفا و نحوه تعامل آنان با حضرت زهرا علیها السلام را بعد از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به چالش می‌کشد. ابن تیمیه در راستای رسالت اموی خویش و دشمنی با خاندان پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و با هدف کاستن از عظمت اهل بیت علیهم السلام، در اینجا نیز دچار یاوه‌گویی شده و این حدیث را از اساس دروغ خوانده است. او می‌گوید: اولاً، این حدیث در هیچ یک از کتب معروفه نیامده است ثانیاً، اگر هم در کتب غیر معروفه آمده باشد سند درستی ندارد. وی این دو مطلب را این گونه مطرح می‌کند:

«وَ أَمَا قَوْلُهُ [علامه حلی]: وَ رَوَوْا جَمِيعًا عَنِ النَّبِيِّ صلوات الله علیه و آله و سلم قَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يغضِبُ لغُضبِكِ وَ يرْضِي لرْضَاكِ فهذا كذب منه، ما رَوَوا هذا عن النبي صلوات الله علیه و آله و سلم ولا يُعرفُ هذا في شيءٍ مِنْ كُتُبِ الْحَدِيثِ الْمَعْرُوفَةِ ولا لَهُ إِسْنَادٌ مَعْرُوفٌ عَنِ النَّبِيِّ، لاصْحِحُ وَ لاحَسَنُ»^۱ «اما گفتار او [حلی] - همه از نبی اکرم روایت کرده اند که ایشان فرمودند: همانا خداوند به غضب فاطمه غضبناک می شود و به رضایت او راضی؛ این سخن از دروغ های حلی است ، این حدیث را از نبی اکرم روایت نکرده اند و این حدیث در کتب حدیثی معروف شناسایی نشده است و سند معروف، صحیح و حسنی برای این حدیث وجود ندارد.»

نقد و بررسی

این ادعای واهی ابن تیمیه سه پاسخ روشن دارد:
اولاً، مضمون متقارب به این حدیث در صحیح بخاری آمده است: «...إِنَّ رَسُولَ

الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قالَ: فاطِمَةُ بَضْعَةُ مِنِّيْ؛ فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي». ^۱

بنابراین پاسخ ابن تیمیه به این حدیث چیست؟ زیرا کتاب بخاری و مسلم از نظر آنان بعد از قرآن معتبر و روایات آن به عنوان «صحاح» پذیرفته شده است. ثانیاً، اینکه مدعی است در کتب معروفه نیامده به وضوح خلاف آن ثابت می‌باشد؛ چون راویان و محدثان اهل سنت، امثال: طبرانی، هیشمنی، مزی، ابن عدی، ابن حجر عسقلانی، ابن دینار بغدادی، دارقطنی، ذهبی، حاکم نیشابوری... در کتب معروفه خود، این روایت را به تفصیل نقل کرده‌اند. آنان نوشه- اند:

«... قالَ عَلَى عَلِيلًا، قَالَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِفَاطِمَةَ عَلَيْكَا: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِغَضْبِكَ وَ يَرْضِي لِرَضَاكَ». ^۲

ثالثاً، اینکه می‌گوید: نه تصحیح شده و نه حسن هست، نیز دروغ است؛ چون در مقام جرح و تعديل، با این روایت سه گونه برخورد شده است:

۱ - «صحیح»؛ عبدالمجید سلفی در حاشیه معجم الكبير طبرانی می‌نویسد:

۱ - محمد بن اسماعیل البخاری، صحيح بخاری، ص ۷۱۷، حدیث ۳۷۶۷.

۲ - سلیمان بن احمد بن ایوب، الطبرانی، المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۴۰۱؛ ج ۱، ص ۱۰۸؛ نور الدین ابوبکر الهیشمنی، مجمع الزواید و منبع الفوائد؛ ج ۹، ص ۲۳۹، حدیث ۱۵۲۰۴؛ یوسف بن الزکی، المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲۵، ص ۲۵۰؛ عبدالله بن عدی الجرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۳۵۱؛ أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، تهذیب التهذیب، علی بن عمر بن احمد بن دینار بغدادی، الدارقطنی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ میزان الاعتدال، ذهبی؛ المستدرک حاکم و... .

«هذا حديث صحيح الأسناد وروى من طرق، عن علي... وهذا الحديث أحسن شيء رأيته وأصح إسناد قرأته»^۱ حاکم نیشابوری در المستدرک نیز همین نظر را دارد.

۲- «حسن»؛ هیثمی در مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۲۳۹) به این مطلب تصریح کرده است. «رواه الطیرانی واسناده حسن». در حاشیه (ج ۲۲، ص ۴۰۱) معجم الكبير طبرانی نوشته است: «قال في المجمع واسناده حسن».

۳- «مقبوله»؛ در برخی از منابع ضمن نقل روایت، با اینکه در بعضی از رجال واقع در سند اشکال دارند؛ اما درخصوص این روایت اشکال نمی‌کنند و آن را تلقی به قبول نموده و تضعیف نمی‌کنند. این منابع عبارت اند از: السنن دارقطنی، تهذیب التهذیب ابن حجر، میزان الاعتدال ذهبی، الكامل فی ضعفاء الرجال حافظ ابی احمد عبدالله بن عدی الجرجانی ج ۲، ص ۳۵۱؛ تهذیب الكمال فی اسماء الرجال مزی، ج ۲۵۰، ص ۲۵۰. در نتیجه، این حديث نبوی در تمام منابع معتبر نه تنها رد نشده؛ بلکه به عنوان صحيح، حسن و مقبوله یاد شده است.

۱- سلیمان بن احمد بن ایوب، الطبرانی، همان، ج ۱، ص ۱۰۸.

گفتار چهارم

قداست خون امام حسین علیه السلام
در مدرسهٔ صحابه و مکتب اموی

درآمد

مدرسهٔ اموی در پایین آوردن ارزش واقعهٔ کربلا، مخصوصاً کاستن ارزش خون امام حسین علیهم السلام تلاش فراوانی دارند و نمی‌خواهند که برای خونی که در کربلا ریخته شد، جهت و هدف اساسی را در نظر بگیرند.

طبعتاً اثر چنین نگرشی این خواهد بود که زمین و خاک کربلا، آن ارزشی را که شیعه و پیروان مکتب اهل‌البیت علیهم السلام برای آن قائلند، نخواهد داشت. این تفکر از زمان وقوع حادثه کربلا آغاز شد و در طول تاریخ اسلام تا به امروز ادامه دارد؛ در حالی که مسئله امام حسین علیهم السلام، خون آن حضرت و خاک مقدسی که در آن به شهادت رسید مسئله‌ای نیست که شیعه آن را اختراع کرده باشد.

این مسئله از اموری است که پیامبر بزرگوار اسلام علیهم السلام و اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به آن اهتمام ورزیده‌اند، که در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد. وقتی دیدگاه مدرسهٔ اموی با مدرسهٔ صحابه را در ارتباط با ارزش خون امام حسین علیهم السلام مطالعه می‌کنید، تفاوت این دو مکتب در این مسئله نیز خودش را به خوبی نشان می‌دهد.

۱. شهادت امام حسین علیهم السلام از منظر مکتب اموی

ابن تیمیه، که به عنوان نمایندهٔ و سخن‌گوی این مکتب در عصر حاضر مطرح است و با جسارت تمام، عقاید و دیدگاه‌های مدرسهٔ اموی را به تصویر کشیده است

درباره این حادثه می‌گوید: «وَمِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَمِيرُ السَّرِيَّةِ الَّتِي قَتَلَتِ
الْحُسَيْنَ مَعَ ظُلْمِهِ وَتَقْدِيمِهِ الدُّرْئَا عَلَى الدِّينِ لَمْ يَصَلْ فِي الْمَغْصِيَّةِ إِلَى فِعْلِ الْمُخْتَارِ
بْنِ أَبِي عَبْيَدِ الَّذِي أَظْهَرَ الْإِنْتِصَارَ لِلْحُسَيْنِ وَقَتَلَ قَاتِلَهُ؛ بَلْ كَانَ هَذَا أَكْذَبُ وَأَعْظَمُ
ذَنْبًا مِنْ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ!»^۱ روشن است که گناه عمر بن سعد، امیر سریه‌ای که
حسین علیه السلام در آن کشته شد، با ظلمی که انجام داد و دنیا را برآخرت مقدم داشت،
به گناه مختار بن ابی عبید که برای خونخواهی حسین علیه السلام به پا خواست، نمی-
رسد؛ بلکه او دروغگوتر و گناهکارتر از عمر بن سعد است.

در سخنان ابن تیمیه دو نکته اساسی وجود دارد:

۱- عمر بن سعد، امیر سریه بوده است، نه لشکر؛ یعنی امام حسین علیه السلام با
۱۰۰ یا ۲۰۰، یا درنهایت، ۳۰۰ نفر جنگیده است و در کربلا لشکری که بیشتر از
چندین هزار نفر باشد، وجود نداشته است. این درحالی است که تاریخ، مقدار
لشکریان یزید و عمر بن سعد را در کربلا مشخص کرده و روشن است که این
جنگ در واقع سریه نبوده است.

۲- از نظر ابن تیمیه و پیروان مدرسه اموی، خون عمر بن سعد مهم‌تر و
بزرگتر و با ارزش تر از خون امام حسین علیه السلام است. چرا که گناه مختار بزرگتر از
گناه قاتل امام حسین علیه السلام - یعنی عمر بن سعد - بوده است و ابن تیمیه، به این
مسئله تصريح کرد و گفت: «إِنَّ عُمَرَيْنَ سَعْدٍ... لَمْ يَصَلْ فِي الْمَغْصِيَّةِ إِلَى فِعْلِ
الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عَبْيَدِ الَّذِي أَظْهَرَ الْإِنْتِصَارَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام وَقَتَلَ قَاتِلَهُ؛ بَلْ كَانَ هَذَا

۱- ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۲، ص ۷۰.

اکذب و اعظم ذنب مِنْ عَمَرُ بْنُ سَعْدٍ!». «همانا عمر سعد... در معصیت و نافرمانی او، به آنچه مختار مرتکب شد - انتقام و کشتن قاتلان امام حسین - نمی رسد بلکه مختار از عمر سعد دروغگوتر و گناهکارتر است».

۳- دیدگاه مدرسهٔ صحابیه و شهادت امام حسین علیهم السلام

١- در کتاب «فضائل الصحابة» تالیف «امام احمد بن حنبل» (م ٢٤١) آمده

١٢

«... إِنَّ النَّبِيَّ مُصَدَّقَتِهِ قَالَ لِأَحَدِهِمَا (عَائِشَةَ أَوْ أُمَّ سَلَمَةَ) لَقَدْ دَخَلَ عَلَىٰ مَلَكَ الْمَرْءَاتِ يَدْخُلُ عَلَىٰ قَبْلَهَا، فَقَالَ لِي: إِنَّ أَبْنَكَ هَذَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ الْمَسْكُونُ فَإِنْ شِئْتَ آتِينِكَ مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، قَالَ: فَأَخْرَجَ إِلَيَّ تُرْبَةً حَمْرَاءً.»^١

محقق این کتاب در ذیل حدیث می‌گوید: «إسنادهُ صَحِّحٌ» و در ذیل آن، سندهای متعددی از این حدیث داده است: «وَأَخْرَجَهُ فِي الْمُسْنَدِ، وَقَالَ الْهَبَّامُ فِي مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ: رَوَاهُ أَحْمَدُ وَرِجَالُهُ رِجَالُ الصَّحِّحِ، وَأَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ، وَأَخْرَجَهُ أَحْمَدُ، وَقَالَ فِي مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ: رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو يَعْلَى وَالْبَزَازُ وَالْطَّبَرَانِيُّ وَرِجَالُهُ ثَقَاتٌ».«

امام احمد بن حنبل در «المسند» این حدیث را نقل می کند و می گوید: یک سند این حدیث، منقطع است؛ ولی با نظر به مجموع روایات نقل شده در این

١ - وصي الله بن محمد عباس، رسائل جامعية، كتاب فضائل الصحابة لامام ابي عبدالله احمد بن حنبل، دار ابن جوزي، ١٤٢٦هـ ج ٢، ص ٩٦٥، ١٣٥٧ـ.

موضوع، طرق این حدیث، حسن است.^۱

البانی نیز معتقد است، با توجه به مجموع، طرق حدیث قوی است.

ذهبی در تاریخ الاسلام این حدیث را صحیح می‌داند^۲ و در کتاب «سیر اعلام النباء» نیز می‌نویسد: «اسناد این حدیث صحیح است.»^۳ البانی در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» روایت را بامضمان دیگری نقل می‌کند: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أَمَتِي سَتَقْتُلُ إِنِّي هَذَا؛ يَعْنِي الْحُسَيْنَ، وَأَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِّنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاءَ.»^۴

وی در ادامه حدیث را صحیح دانسته و به کتاب دیگر ایشان؛ یعنی «سلسلة الأحاديث الصحيحة» ارجاع می‌دهد.

البانی در حدیث ۸۲۱ کتاب فوق این روایت را نقل کرده و در ادامه می‌نویسد: «أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ وَعَنْهُ الْبَيْهَقِي... الرَّوَايَةُ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنتِ الْحَارِثِ...»، «ام فضل خدمت رسول الله ﷺ می‌رسد و می‌گوید، یار رسول الله ﷺ من خواب بدی دیدم، پیامبر ﷺ فرمود: چه خوابی دیدی؟ ام فضل گفت: خواب سنگینی است؟ پیامبر ﷺ بازهم فرمود: چه دیدی؟ وی گفت: درخواب دیدم که قسمتی از بدن شما جداشد و در دامن من افتاد. پیامبر ﷺ فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. از فاطمه،

۱ - احمد بن حنبل، المسند، ج ۴۴، ص ۱۴۳.

۲ - شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمیری، دار الكتاب العربي، ص ۱۲۳.

۳ - شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النباء، ج ۳، ص ۲۹۰.

۴ - محمدناصرالدین البانی، صحیح الجامع الصغیر، المکتب الاسلامی، ج ۳، ص ۲۹۰.

ان شاء الله، فرزندی به دنیا خواهد آمد که در دامان تو خواهد بود؛ پس فاطمه حسین علیه السلام را به دنیا آورد و همانطوری که رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرموده بودند در دامن من قرار گرفت. روزی خدمت پیامبر صلی الله علیہ وسلم رسیدم و حسین علیه السلام را در بغل وی گذاشتم، سپس توجه کردم که از چشمان پیامبر صلی الله علیہ وسلم اشک جاری است. عرض کردم: «يا نبی اللہ! پدر و مادرم فدای شما باد! چرا گریه می کنید؟»^۱ پیامبر صلی الله علیہ وسلم همین روایت را (اتانی جبرائیل بتربة حمراء) برای وی می گوید.

حاکم نیشابوری گفته است: «این روایت بر طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است.» البانی در ادامه نظر ذهبی را که روایت را تضعیف نموده و آن را منقطع دانسته است نیز نقل و نقد می کند و می نویسد: «قُلْتُ: لَكِنْ لَهُ شَوَاهِدٌ عَدِيدٌ تَشَهَّدُ لِصَحَّتِهِ مِنْهَا مَا عِنْدَ أَخْمَدَ (ثُمَّ يَنْقُلُ الرِّوَايَةَ) لَقَدْ دَخَلَ عَلَى الْبَيْتِ مَلَكٌ لَمْ يَدْخُلْ عَلَى قَبْلَهَا.»

-۲- در کتاب «مسند ابی یعلی الموصلى» (۳۰۷م): «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَجَى، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ سَارَ مَعَ عَلَىٰ، وَ كَانَ صَاحِبُ مِطْهَرَتِهِ، فَلَمَّا حَادَى نَيْنَوِي وَهُوَ مُنَظِّلِقٌ إِلَى

۱- همان، سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲۲ ح ۸۲۱ «عن أم الفضل بنت العارث أنها دخلت على رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقالت: يا رسول الله انى رأيت حلمًا منكرا الليلة، قال: وما هو؟ قالت انه شديد، قال: وما هو؟ قالت رأيت كأن قطعة من جسدي قطعت و وضعت في حجري، فقال: رأيتك خيراً؛ تلد فاطمة ان شاء الله غلاماً فيكون في حجرك فولدت فاطمة عليها السلام الحسين علیه السلام، فكان في حجري كما قال رسول الله، فدخلت يوماً إلى رسول الله صلی الله علیہ وسلم فوضعته في حجره، ثم حانت مني التفاتة فإذا عينا رسول الله صلی الله علیہ وسلم تهريقان من الدموع فقلت: يا نبی الله يا بني انت و امي ما لك؟ فذكره.»

صفین، فنادی علی^۱: إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَطَّ الْفُراتِ، قُلْتُ: وَمَاذَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ مُصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَاتِ يَوْمٍ وَعَيْنَاهُ تَفِيضَانٌ، قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ مُصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! أَغْضَبَكَ أَحَدٌ؟ مَا شَاءَ عَيْنِيَكَ تَفِيضَانٌ؟ قَالَ: «بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جِبْرِيلُ قَبْلُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَينَ يُقْتَلُ بِشَطَّ الْفُراتِ». قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ لَكَ أَنْ أَشْمَكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟». قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِيَ أَنْ فَاضَتَا»^۱ «عبد الله بن نجى از پدرش نقل کرده که او با امام علی راه میرفتند و او صاحب وسائل پاکی [مانند مشک و...]. یود و زمانی که به نینوا رسیدند و علی قصد عزیمت به صفين را داشت ناگهان علی گفت صبر کنمnar شط فرات صبر کن. گفتم: چرا؟ گفت: روزی پیش پیامبر رفتم در حالی که او می گریست. گفتم: ای رسول خدا ایا کسی شما را غضبناک کرده است؟ چرا گریه میکنید؟ پیامبر گفت: قبل امدنت جبرئیل از این جا رفت و گفت حسین در کنار رود فرات کشته می شود پیامبر گفت: ایا دوست داری تربتش را ببویی؟ گفتم: بله پس دستش را باز کرد و مشتی خاک به من داد و چشمانم بی اختیار گریه می کند».

محقق کتاب می گوید: اسناد آن حسن است و دیگران هم که این روایت را نقل کرده اند راویان آن را ثقه دانسته اند: «وَذَكَرَ الْهَيْثَمِيُّ فِي مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ وَقَالَ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو يَعْلَى وَالْبَزَارُ وَالْطَّبَرَانِيُّ وَرِجَالُهُ ثِقَاتٌ» و در ادامه به معنای نینوی از کتاب معجم البلدان می پردازد.

۱ - أحمد بن علي بن المتن أبو يعلى موصلى، المسند، تحقيق: حسين سليم اسد، دار المأمون للتراث، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۳۶۳.

این روایت را البانی در کتاب «سلسلة الاحاديث الصحيحة» ذیل عنوان «قام مِنْ عِنْدِي جِبْرِيلُ فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحَسِينَ يُقْتَلُ بِشَطَّ الْفُرَاتِ» با اندک تفاوتی نقل نموده است و وی در بررسی سند حدیث می‌نویسد: «وَهَذَا إِسْنَادٌ ضَعِيفٌ، نَجَى وَالْدُّ عَبْدُ اللَّهِ، لَا يُدْرِي مَنْ هُوَ كَمَا قَالَ الذَّهَبِيُّ؛ وَلَمْ يُوَثِّقْهُ غَيْرُ ابْنِ حَبَّانَ، وَابْنُهُ أَشْهَرٌ مِنْهُ فَمَنْ صَحَّ هَذَا الإِسْنَادَ فَقَدْ وَهَمْ... قَالَ الْهَيْثَمِيُّ رَوَاهُ أَخْمَدُ وَأَبُو يَعْلَى وَالْبَزَازُ وَالْطَّبَرَانِيُّ وَرِجَالُهُ ثِقَاتٌ، وَلَمْ يَنْفَرِدْ بِهِ نَجَى هَذَا... قُلْتُ: يَعْنِي أَنَّ لَهُ شَوَاهِدَ تُقْوِيهِ وَهُوَ كَذِيلُكَ، قُلْتُ: وَبِالْجُمْلَةِ فَالْحَدِيثُ الْمَذْكُورُ أَعْلَاهُ وَالْمُتَرَجَّمُ لَهُ، صَحِحٌ بِمَجْمُوعِ هَذِهِ الْطُرُقِ، وَإِنْ كَانَتْ مُفْرَدَاتُهُ لَا تَخْلُوا مِنْ ضَعْفٍ». ^۱

خلاصه: پس از تضعیف روایت می‌نویسد، بالجمله با در نظر گرفتن جمیع طرق، حدیث مذکور صحیح است.

۳- ابویعلی در کتاب «المسند» حدیثی نقل می کند که طبق آن وقتی پیامبر ﷺ نزد ام سلمه بود حضرت امام حسین علیه السلام وارد شد. فرشته ای نازل شد و از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به دست امت وی، خبر داد و مقداری از خاک محل شهادت را برای ایشان آورد؛ ام سلمه آن را گرفت و در لباس خود قرار داد. «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: إِسْتَأْذَنَ مَلَكُ الْقَطَرِ رَبَّهُ أَنْ يَزُورَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَأَذِنَ لَهُ، وَكَانَ فِي يَوْمٍ أُمَّ سَلَمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِحْفِظْنِي عَلَيْنَا الْبَابَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا أَحَدٌ» قَالَ: فَبَيْنَما هِيَ عَلَى

الْبَابِ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنَ بْنُ عَلَىٰ، فَاقْتَحَمَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَلْتَزِمُهُ وَيَقْبَلُهُ، فَقَالَ الْمَلَكُ: أَتُحِبُّهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَقْتُلُهُ، إِنْ شِئْتَ أَرِيَتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ. قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي قُتِلَ بِهِ، فَأَرَاهُ فَجَاءَ سَهْلَةً - أَوْ تُرَابَ أَخْمَرَ - فَأَخْذَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي ثُوبِهَا، قَالَ ثَابِتُ: فَكُنَّا نَقُولُ: إِنَّهَا كَرْبَلَاءُ». ^۱ «نس بن مالک گفت: فرشته قطر از پروردگارش اجازه ملاقات رسول اکرم را گرفت و پیامبر اجازه فرمودند و این روز ام سلمه بود[متترجم]: پیامبر ایام هفته را بین ازواجش تقسیم کرده بود و این روز روز ام سلمه بوده است] رسول اکرم به ام سلمه گفتند: مواظب در باش که کی وارد خانه نشود در همین هنگام که ام سلمه دم در بود حسین بدون اجازه بدون اجازه داخل خانه شد و در را باز کرد و نبی اکرم شروع به بوسیدن حسین کرد، فرشبه پرسید ایا او را دوست داری؟ پیامبر گفت: بله و ملک یک مشت خاک از مکانی شهادتش اورد که ریگ یا خاک قرمز بود و این را ام سلمه گرفت و در لباسش گذاشت».

ثابت میگوید: ما میگفتیم آنجا کربلا است.

محقق کتاب در ذیل حدیث ضمن بر شمردن طرق دیگر اسناد این حدیث، آن را حسن میداند. «و اخرجه احمد، و ابوحنیم فی دلائل النبوة، و اخرجه احمد من

طريق مؤمل کلاهُما و ذكر الهيثمي في مجمع الزوائد و قال رواه احمد و ابويعلى و البزار و الطبراني بسانيد و فيها عمارة بن زاذان، وثقة جماعة و فيه ضعف و بقية رجال ابى يعلى رجال الصحيح و انظر سير أعلام النبلاء».

درباره این حدیث به چند نکته اشاره می کنم:

۱- برخلاف نظر ابن تیمیه که قتل امام حسین علیه السلام را به سریه نسبت می دهد، روایت فوق امت را مسئول کشته شدن حضرت می داند. حتی برخی از امت هم به صورت «من امّتک» گفته نشده.

۲- خاک کربلا در نزد رسول گرامی اسلام علیهم السلام و ام المؤمنین ام سلمه مورد احترام بوده است در حدی که ام سلمه آن خاک را در نزد خویش نگه داشت. در حالی که اگر امروز مسلمانی، مقداری از تربت کربلا برای خویش بردارد، وی را متهم به شرک کرده... و می گویند: هیچ یک از اصحاب پیامبر ﷺ چنین نکرده‌اند. روایت تصریح دارد که همسر پیامبر ﷺ در حضور خود رسول الله ﷺ این عمل را مرتکب شده است و پیامبر ﷺ، مانع از کار وی نشده است.

۳- در این روایت فقط عمارة بن زاذان از سوی محقق کتاب تضعیف شده است که این مطلب ضرری به روایت ندارد؛ چون اولاً، این تضعیف، صرفاً نظر محقق کتاب است و دیگران آن را توثیق کرده‌اند. چنانکه خود محقق کتاب بدان تصریح کرده است. ثانياً، وی خود، روایت را حسن دانسته است.

از مجموع روایات بالا نکات زیر استفاده می شود:

۱- یکی از فرشتگانی که خبر آورد، جبرئیل بود. جبرئیل برای امور مهم و اساسی نازل می شود؛ پس خون حضرت امام حسین علیه السلام مهم است.

- ۲- رسول الله ﷺ، گریه شدید بر قتل حضرت امام حسین علیهم السلام داشت.
- ۳- تربت کربلا رنگ خون به خود گرفت.
- ۴- رسول خدا ﷺ، تربت را بویید و آن را استشمام کرد.
- ۵- رسول الله ﷺ، این خاک را به ام سلمه داد و ام سلمه، آن را در گوشة از لباس خود گذاشت و در نزد خویش نگه می‌داشت.

سؤال این است که اگر خون امام حسین علیهم السلام و خاکی که با ریختن این خون قداست پیدا کرده اهمیتی نداشت، چرا جبرئیل و دیگر فرشتگان الهی، پیامبر بزرگوار اسلام پیشنهادی تعدادی از بزرگان صحابه به آن اهمیت دادند و احادیث زیادی را درمورد آن بیان فرمودند و نقل کردند؟

بنابراین روایات اهمیت و قداست خون امام حسین علیهم السلام و اهمیت خاک کربلا توسط امام علی علیهم السلام، از انس بن مالک و از ام المؤمنین ام سلمه، ام المؤمنین عایشه، از ابن عباس و از ام الفضل با طرق متعدد و صحیح و از خود امام حسین علیهم السلام نیز با طرق متعدد نقل شده است.

روشن است که تعداد این روایات یکی دو تا نیست تا کسی بتواند با خدشه در سند یا متن آن این موضوع را زیر سؤال ببرد.

ابن حزم معتقد است اگر روایتی را پنج نفر از صحابه نقل کنند متواتر محسوب می‌شود و روشن است که این روایات را بیشتر از پنج صحابه نقل کرده است. این احادیث با روایان متعدد و طرق مختلف که به بیش از ۲۰ طریق می‌رسد، نقل شده است و حتی با مبنای این که، روایات متواتر فقط با حدیث صحیح و حسن به وجود می‌آیند بحث شود، باز این روایات متواتر خواهد بود؛ چون اکثر آنها صحیح و حسن هستند. چه رسد به مبنایی که توواتر را با کثرت روایات ضعیف هم قابل قبول می-

دادند.^۱

برخلاف روایات آحاد وقتی روایتی متواتر باشد معنایش این است که به وقوع آن حادثه جزم و یقین داریم و هیچ احتمال خلافی در مورد آن نمی‌دهیم.

در پایان این مبحث به حدیثی از صحیح بخاری که در آن نکته ظریفی وجود دارد، اشاره می‌کنیم: «أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَخْبَرَهُ أَنَّ النَّاسَ نَزَّلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَرْضَ ثَمُودِ الْحَجَرِ فَاسْتَقَوْا مِنْ بَشِّرِهَا وَ أَغْتَجَنُوا بِهِ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُهْرِيَّقُوا مَا أَسْتَقَوا مِنْ بَشِّرِهَا وَ أَنْ يُعْلِفُوا الْأَيْلَلَ الْعَجِينَ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُسْتَقُوا مِنَ الْبَثْرِ الَّتِيْ كَانَتْ تَرْدُهَا النَّاقَةُ»^۲; مردم با پیامبر اکرم ﷺ سرزمین ثمود حجر فروд آمدند. آنان از چاه آب برداشته و با آن خمیر درست کردند. پیامبر ﷺ دستور دادند آب‌ها را بریزند و خمیرها را به خورد شتران بدهنند و از چاهی که شتر حضرت صالح ﷺ از آن نوشیده است آب بردارند.

سؤال این است که چگونه آبی که شتر حضرت صالح از آن نوشیده است تا زمان پیامبر، که ممکن است هزاران سال از آن گذشته باشد، دارای ویژگی باشد که چاهی دیگر دارای چنین خصوصیتی نیست؛ اما زمین کربلا که از خون امام حسین ﷺ و سید شباب اهل جنت سیراب شده است، دارای ویژگی و خصوصیتی نباشد؟!

۱- بدرالدین العینی الحنفی، عمدة القاری شرح صحيح البخاری، ج ۲۵، ص ۵۹.

۲- محمد بن إسماعيل بخاري، صحيح البخاري، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الثالثة ، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، ج ۳، ص ۱۲۳۷، ح ۳۱۹۹.

گفتار پنجم

شخصیت یزید بن معاویه از دیدگاه مدرسه اموی

درآمد

در این گفتار، نخست نظریات و دیدگاه‌های ابن تیمیه درباره یزید بن معاویه و رفتار وی با امام حسین علیه السلام و اهل‌بیت علیهم السلام و اصحاب ایشان را مطرح نموده و روش خواهیم نمود که آیا دیدگاه وی نسبت به یزید و اهل‌بیت پیامبر ﷺ در کتاب معروف وی (منهاج السنة النبوية) و دیدگاه گروهی از علمای کنونی اهل سنت - که بدون دقت در آرای وی، از او پیروی نموده‌اند - همان دیدگاه پیروان مدرسه صحابه است یا خیر؟

در واقع می‌خواهیم به این بحث بپردازیم که آیا آراء و افکاری که توسط ابن تیمیه مطرح شده است، دیدگاه‌های اهل سنت و جماعت است یا این‌که اندیشه‌های امویان است که ابن تیمیه آنها را به اسم دیدگاه‌های اهل سنت مطرح ساخته و عده‌ای هم کورکورانه از او پیروی کرده‌اند.

۱- تبیین باورهای ابن تیمیه درباره یزید بن معاویه

دیدگاه‌های ابن تیمیه درباره یزید را در هفت مورد دسته بندی می‌کنیم. وی معتقد است که اسلام، ایمان، نماز، روزه و جهاد یزید بن معاویه با کفار، از امور متواتر است؛ یعنی هیچ تردید و شبهه‌ای وجود ندارد که یزید مسلمان، اهل نماز، روزه و جهاد با کفار بوده است.

ابن تیمیه می‌نویسد: «اسلام معاویه، یزید، خلفای بنی امية و بنی عباس و روزه

گرفتن آنها و جهادشان با کفار به صورت متواتر نقل شده است»^۱ یعنی این مطلب، از مسلمات تاریخ اسلام و در نزد تمام علمای جهان اسلام مفروغ عنده است.

۲- ابن تیمیه بر این باور است که یزید از بزرگانی است که تورات بدان‌ها بشارت داده و پیامبر اسلام ﷺ از وی به عنوان عزت دهنده دین خودش یاد کرده است. او در کتاب منهج السنة می‌نویسد: و این، تصدیق خبری است که پیامبر ﷺ فرمود: «این دین همواره عزیز خواهد بود تا زمانی که ۱۲ خلیفه از قریش، عهده دار آن باشند». این روایت مورد استناد ابن‌تیمیه، در کتاب صحیح مسلم از جابر بن سمرة نقل شده است.^۲

ابن تیمیه در تطبیق روایت خلفاء اثنا عشر بر افراد می‌نویسد: «وَهَكَذَا كَانَ فَكَانَ الْخُلُفَاءُ أَبُوبَكْرٌ وَعُمَرٌ وَعُثْمَانٌ وَعَلِيٌّ ثُمَّ تَوَلَّى مَنْ إِجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ

۱ - احمد بن عبدالحليم، ابن تیمیه، منهج السنة النبوية، تحقیق: محمد رشاد سالم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۲، ص ۶۲، ۱۴۱۱ هـ.

۲ - محمد بن مسلم، نیشابوری، صحیح مسلم (مسلم النیسابوری)، ج ۶، ص ۳ و ۴، ح ۱۸۲۱: «حدثنا نصر بن علی الجھضمی، حدثنا یزید بن زریع، حدثنا أبو عون، حدثنا أحمد بن عثمان التوفلی (واللھظ له)، حدثنا أزھر، حدثنا ابن عون عن الشعیی عن جابر بن سمرة قال: انطلقت إلى رسول الله ﷺ معی أبي فسمعته يقول: لا يزال هذا الدين عزیزاً منیعاً إلى اثنتي عشر خلیفة، فقال: کلمة صنیها الناس، فقلت لأبی: ما قال؟ قال کلهم من قریش».

۳ - به نظر ابن تیمیه، معاویه و یزید از کسانی اند که مردم برانتخاب آنان به خلافت اجماع نموده؛ یعنی بیعت مردم به آنان، شرعی و درست است.

صَارَ لَهُ عِزٌّ وَمَنْعَةٌ^۱: مَعَاوِيَة، وَائِنَّهُ يَزِيدُ^۲، ثُمَّ عَبْدُ الْمَلِكُ وَأُولَادُهُ الْأَرْبَعَةِ وَبَيْنَهُمْ
عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ^۳ عَبْدُ الرَّحْمَنِ^۴.»

از نظر ابن تیمیه، این ۱۲ خلیفه پیامبر ﷺ عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و فرزندش یزید که این دو با اجماع مسلمانان به ولایت دست یافتند و توسط اینها، دین اسلام به عزت و شوکت رسیده است، سپس عبدالملک و بعد از او، چهار فرزندش -که هرچه فساد در روی زمین بود انجام دادند- و در میان آنها عمر بن عبدالعزیز.

-۳- ابن تیمیه، تنها به این مطلب که یزید از خلفاء دوازده گانه پیامبر ﷺ است اکتفا نکرده و معتقد است که تورات نیز به وی بشارت داده است: «وَهُؤُلَاءِ الْأَثْنَاءِ
عشر خلیفة هم المذکورون فی التوراة حيث قال فی بشارته باسماعیل وسيلد اثنی
عشر عظیما»؛ یعنی همین ۱۲ شخصی که در بالا اسم برده شدند، که یزید یکی از
آنها است، در تورات نیز به آنها بشارت داده شده است. جای شگفتی است که
چنانچه ما بگوییم: به امامان ما در تورات بشارت داده شده است، علمای اهل
تسنن به ما حمله می‌کنند که این چه خرافات و مهملاطی است که شما در دین
وارد کرده‌اید؛ اما شخصی مثل ابن تیمیه اگر افرادی مثل یزید و مروانیان را از
کسانی معرفی کند که تورات به آنها بشارت داده است کذب و افتراء نخواهد بود و

۱ - اشاره به «عزیزاً ومنیعاً» در حدیث مسلم.

۲ - اذن یزید من اولنک الاتنی عشر الذين قال رسول الله ﷺ عنهم: «ما زال الدين عزيزاً منيعاً ما
ولى هؤلاء الخلافة».

۳ - ابن تیمیه، همان ج ۴، ص ۳۱۹.

کسی بر او ایراد نخواهد گرفت.

۴- وی، بیعت با یزید را بیعت صحیح و شرعی می‌داند و دلیل این مطلب، عبارتی است که ابن تیمیه آن را چنین نقل کرده است: «ثُمَّ تَوَلَّ مَنْ إِجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ» و بر اساس نقلی که از پیامبر ﷺ اورده‌اند: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّةٌ عَلَى الْخَطَاءِ أَوْ عَلَى الضَّلَالَةِ»^۱ به بیعت با یزید و فرمانروایان اموی اعتبار شرعی می‌بخشد؛ در حالی که ابن تیمیه درباره امیر مؤمنان علی عالی‌الله، بر این باور است که مردم بر خلافت وی اجماع نداشتند و اختلافی که درباره ایشان پدید آمد، درباره هیچ یک از خلفای پیش از او وجود نداشت و اگر خروج از موضوع بحث نبود به این نظر وی نیز می‌پرداختیم.

در جای دیگر نیز، به همین مطلب اشاره دارد و نظریه خودش را به اهل سنت منتبض می‌کند. «بل اهل السنة يقولون... فان یزید بویع بعد موت ابیه معاویة و صار متولیا علی اهل الشام، ومصر، والعراق، وخراسان، وغير ذلك من بلاد المسلمين».^۲

۵- ابن تیمیه بر این نظر است که یزید، نه قاتل امام حسین عالی‌الله‌است و نه به

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲- ابن تیمیه در خیلی از موارد نظریات و آرای خودش را به اسم اهل سنت مطرح می‌کند، در حالی که از هیچ یک از علمای اهل سنت به عنوان موافق یا مخالف خودش نام نمی‌برد.

قتل او فرمان داده است: «خیلی از علماء نقل کردند^۱ که یزید به قتل حسین ﷺ فرمان نداد و -حتى- قصد کشتن وی را نیز نداشت؛ بلکه می خواست او را گرامی بدارد و بزرگ بشمارد، چنانکه پدرش معاویه به آن امر کرده بود؛ اما حسین می خواست از بیعت با او سرباز زند و ولایت وی را نپذیرد و بر ضد او قیام کند و چون حسین قیام کرد و دانست که مردم عراق وی را خوار نموده، درخواست کرد که نزد یزید برود، یا به وطنش برگردد، یا به معازه‌ای پناه برد؛ ولی اهل عراق مانع وی شدند و ناچار شد با آنها بجنگد تا اینکه مظلومانه به شهادت رسید. چون خبر قتل او به یزید و خاندانش رسید، قتل حسین ﷺ بر آنان سخت تمام شد و بر شهادتش گریستند؛ یزید گفت: خداوند ابن مرجانه را لعنت کند، به خدا قسم اگر بین او و حسین ﷺ قرابت و خویشاوندی بود، او را نمی کشت. من از اهل عراق بدون کشتن حسین ﷺ راضی تر بودم. یزید خاندان حسین ﷺ را با بهترین شتران جهاز شده به مدینه فرستاد؛ ولی با تمام اینها، حسین ﷺ را یاری نکرد و به کشتن قاتلان وی فرمان نداد و به خونخواهی وی اقدام ننمود.»^۲

۱- این هم از تعبیراتی است که در خیلی از موارد، این تیمیه به آن استناد می کند «نقله غیر واحد»؛ ولی متسافانه حتی از یک نفر هم نام نمی برد.

۲- این تیمیه، همان ج ۲ ص ۳۵۸: «والذى نقله غير واحد: ان يزيد لم يأمر بقتل الحسين ﷺ، ولا كان له غرض في ذلك، بل كان يختار ان يكرمه ويعظمه - كما امر بذلك معاویة - ولكن كان يختار ان يتمتع من الولاية والخروج عليه، فلما قدم الحسين ﷺ و علم ان اهل العراق يخذلونه، ويسلمونه طلب ان يرجع الى یزید او يرجع الى وطنه، او يذهب الى الشغر، فمنعوه من ذلك حتى يستأسرا، فقاتلوه حتى قتل مظلوما شهيدا رضي الله عليه، وان خبر قتلهم لما بلغ یزید و اهله ساء هم ذلك وبكونا على قتلهم، و قال یزید: لعن الله ابن مرجانة، اما والله لو كان بينه وبين الحسين ﷺ رحم لما

ابن تیمیه، افزون بر اینکه یزید را از قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ تبرئه می‌کند و قتل وی را بر عهده اهل عراق می‌گذارد، معتقد است که او می‌خواست حسین را تکریم و تعظیم کند؛ ولی این حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که علیه او دست به شورش زد. تحریف دیگری که ابن تیمیه می‌خواهد در تاریخ مسلم اسلام به وجود بیاورد، این است که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواست نزد یزید برود؛ ولی مردم عراق مانع وی شدند. در حالی که این سخن حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فمثلى لا يباع مثل يزيد»، در طول دوران مبارزه شعار وی بوده است. نکته جالب توجه دیگر در سخنان ابن تیمیه، ناراحتی و گریه یزید بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و حال آنکه تاریخ، بر رقص و پایکوبی یزیدیان و اهل شام بر شهادت امام گواهی می‌دهد. یزید نه تنها بر قتل حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ناراحت نشد که بر لب و دندان وی با چوب می‌زد و اشعار قصاص کشته شدگان خود در بدر را سر می‌داد.

۶- ابن تیمیه در ادامه مطلب قبلی می‌نویسد: «به اسیری بردن و غارت زنان خاندان حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سوارکردن آنان بر شتران برهنه و گرداندن آنان در شهرها، دروغ و افترا است. خدا را شکر، هیچ زنی از بنی هاشم توسط مسلمانان، غارت نشده است و امت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ، هرگز اسیر کردن بنی هاشم را حلال ندانسته است؛ لیکن اهل هوی و جهل، فراوان دروغ می‌سازند، چنانکه عده‌ای از آنان می‌گویند:

قتله، و قال: قد كنت ارضي من طاعة اهل العراق بدون قتل الحسين و انه جهز اهله باحسن الجهاز و ارسلهم الى المدينة، لكنه مع ذلك ما انتصر للحسين ولا امر بقتل قاتله ولا اخذ بثأره».

حجاج، سران بنی هاشم را کشت...»^۱ و به دفاع از حجاج بن یوسف ثقیل می‌پردازد.

۷- نتیجه مباحث گذشته از نظر ابن تیمیه، عدم جواز لعن یزید بن معاویه است؛ چون وی کاری را که مستحق لعن باشد، مرتكب نشده است او می‌گوید: «و پاسخ ما در جواز لعن یزید مانند پاسخ در جواز لعن دیگر ملوک و خلفاء است، در حالی که یزید بهتر از دیگران بوده است.»^۲ مثلاً به نظر وی بهتر از مختار ثقیل بوده است.

خلاصه دیدگاه ابن تیمیه:

- اسلام و ایمان یزید متواتر است.
- یزید از جمله ۱۲ خلیفه اسلام است که در روایات متواتر پیامبر ﷺ بشرط داده شده است.
- تورات به خلافت یزید بشرط داده است.
- بیعت با وی به اجماع مسلمانان بوده است.
- او به قتل حسین فرمان نداده، حتی راضی به قتل وی نیز نبوده است.

۱ - منهاج السنة، ج ۲ ص ۳۵۸: «واما ما ذكره من سبى نسانه والدوران بهم في البلدان وحملهم على الجمال بغير اقتاب، فهذا كذب و باطل، (لم يحدث هذا) ما سبى المسلمين، وله الحمد، هاشمية قط، ولا استحلت امة محمد ﷺ بسبى بنى هاشم قط، و لكن اهل الهوى والجهل يكذبون كثيرا كما تقول طائفة منهم: ان الحجاج قتل الاشراف».

۲ - «والجواب في لعن يزيد، كالقول في لعن امثاله من الملوك والخلفاء وغيرهم و يزيد خير من غيره».

- هیچ بانوی هاشمی در تاریخ زندانی و اسیر نشده است.
- لعن یزید جایز نیست.

۲- نقد و بررسی باورهای ابن‌تیمیه

ما معتقدیم: نظریه مدرسهٔ صحابه درباره واقعه عاشورا و مسائل مهم آن - که در کتاب‌های اهل سنت به صورت مفصل و متواتر نقل شده است - بر خلاف دیدگاه ابن‌تیمیه می‌باشد. در این مجال کوتاه نمی‌توانیم به صورت مبسوط در این بحث وارد شویم؛ اما به بررسی دیدگاه برخی از بزرگان مدرسهٔ صحابه در این مورد بسنده می‌کنیم.

آل‌وسی از دانشمندان و مفسران به نام اهل سنت در ذیل آیه ۲۲ سوره محمد (فَهَلْ عَسِيْتُمْ إِنْ تَوَلَّتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ)^۱ می‌نویسد: عده زیادی از علماء به کفر یزید اعتقاد داشته و تصریح به لعن وی نموده‌اند که از جمله آنها، حافظ و ناصر سنت پیامبر ﷺ، ابن جوزی، و قبل از وی، قاضی ابویعلی است. علامه تفتازانی گفته است: «درباره اینکه او اسلام و ایمان نیاورده است، هیچ شکی نیست لعنت خدا بر او و بر یاران و پیروان او باد.»

باید توجه داشت که علامه آل‌وسی از جزم و یقین برخی از عالمان این مذهب بر کفر و لعن یزید سخن به میان آورده است، نه از احتمال و گمان بر آن. ایشان در ادامه می‌آورد: «گمان غالب من این است که این خبیث[یزید] رسالت نبی مکرم اسلام ﷺ را تصدیق نکرده است و آنچه را که با اهل حرم الهی و اهل حرم پیامبر

۱- «اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟».

اسلام^{علیهم السلام} عترت طاهرینش در زندگی و بعد از مرگ آنان انجام داد و کارهای زشت دیگری که از وی صادر شد، کمتر از بی ایمانی کسی که قرآن کریم را در نجاستی بیندازد، نیست. گمان نمی کنم این مسئله برای بزرگان جهان اسلام در آن عصر مخفی مانده باشد؛ اما آنان مغلوب وی شده بودند و توان بیان حقایق را در خود نمی دیدند، به ناچار شکیبایی پیشه نمودند، تا خداوند خود در این مورد داوری کند. اگر بپذیریم که این خبیث اسلام آورده، از مسلمانانی به شمار می رود که زبان از بیان شمارش ارتکاب گناهان کبیره وی عاجز است».^۱

آلوسی در چند صفحه بعد، که درباره منافقان بحث می کند، آورده است: ابن مردویه از ابن مسعود نقل کرده که گفت: «در زمان پیامبر^{علیهم السلام}، منافقان را از دشمنی آنها با علی می شناختیم.» و به نظر من، کینه با علی^{علیهم السلام}، از بزرگترین نشانه های نفاق است؛ پس اگر به این مطلب ایمان دارید، کاش دیدگاه شما را درباره یزید پست، می دانستم که آیا او علی (کرم الله وجهه) را دوست دارد یا وی را دشمن می داشته است. و گمان نمی کنم که شما شکی در نهایت دشمنی وی، با علی^{علیهم السلام} و فرزندانش (حسن و حسین^{علیهم السلام})، داشته باشید. چنانکه روایات نیز، تواتر معنوی^۲ این مسئله را اثبات می کند.»^۳

بنابراین، از دیدگاه آلوسی داستان دشمنی یزید با امام علی، امام حسن و امام

۱ - سید محمود آلوسی البغدادی، تفسیر روح المعانی ج ۱۴، ص ۱۰۹، دارالفکر، بیروت.

۲ - تواتر در روایات و احادیث، بر دو گونه است: لفظی و معنوی. تواتر لفظی، در جایی است که لفظ حدیث با اسناد مختلف نقل شده باشد؛ ولی در تواتر معنوی، لفظ حدیث زیاد نقل نشده؛ بلکه یک مفهوم و حقیقت با الفاظ مختلف به ما رسیده است.

۳ - الوسی، همان، ص ۱۱۷.

حسین علیہ السلام از امور متواتر در تاریخ اسلام است.

علامه الوسی درباره رضایت یزید به قتل امام حسین علیہ السلام می‌نویسد: «و کاری که یزید با اهل بیت پیامبر علیہ السلام انجام داد، مصیبت خیلی بزرگ است. و این که وی به قتل حسین راضی و خوشحال شد و به خانواده وی توهین نمود، به توواتر معنوی رسیده است».^۱

جای تعجب است که شخصی مثل ابن تیمیه - که عنوان شیخ الاسلام را با خود یدک می‌کشد - چگونه می‌خواهد در تاریخ اسلام و در مسئله‌ای که توواتر معنوی آن نزد علماء از مسلمات است، تحریف ایجاد کند و بگوید که یزید، به قتل حسین راضی نبوده؛ بلکه بر او گریسته و خاندانش را تکریم نموده است.

الوسی در ادامه بحث خود به مسئله جواز لعن یزید^۲ پرداخته، می‌نویسد: و به این آیه [۲۲ سوره محمد] بر جواز لعن یزید، که خداوند وی را به سزايش برساند، استدلال شده است؛ بروزنجی در «الاشاعة» هیثمی در «الصواعق المحرقة» نقل کرده اند که پسر امام احمد حنبل، چون از پدرش درباره جواز لعن یزید پرسید، در پاسخ گفت: چگونه کسی را که خدا در کتابش لعن کرده، لعن نکنم. پرسش گفت: من کتاب خدا را خوانده ام و در آن لعنی بر یزید ندیده‌ام. وی گفت خداوند می-

۱ - همان، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

۲ - در اینکه آیا لعن یزید به صورت مشخص جایز است یا نه بلکه تنها با ایستی قاتلان امام حسین علیه السلام بدون ذکر نام - و به طور کلی - لعن نمود؟ بین عالمانی که این روزها در مباحث ماهواره‌ای و فضای مجازی به گفت و گو می‌نشینند، اختلاف است. برخی این نظریه را که لعن یزید جایز نیست، به اهل سنت منتب می‌کنند.

فرماید: «فَهَلْ عَسِيْتُمْ إِنْ تَوَلَّتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُنْقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنْهُمُ اللَّهُ» و چه فسادی و قطع رحمی بدتر از آنچه که یزید انجام داد... شیخ الاسلام بلقینی به جواز لعن جنایت کار معین نظر داده است.^۱ مرحوم آلوسی، ادله ایشان را بر جواز لعن ذکر کرده و بعد از بررسی دیدگاه‌های دیگر در جواز و عدم جواز لعن، نظر خود را به صورت مشخص بیان می‌کنند: بنابراین، هیچ شبیهه در جواز لعن یزید، به جهت زیاد بودن صفات پست و مرتكب شدن گناهان کبیره در تمام ایام تکلیف او وجود ندارد و کافی است: آنچه را که در زمان سلطنت خود بر سر اهل مدینه و مکه آورد نگاه کنیم. طبرانی با سند خوبی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «خدا! کسی را که به اهل مدینه ظلم کند و آنان را خوار نماید، خوار کن و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد.» سپس آلوسی ادامه می‌دهد: «و از کسانی که به لعن یزید تصریح کرده، سیوطی و ابن الوردي است. در کتاب الوافى بالوفیات آمده: «هنگامی که کاروان اسرای خاندان رسالت از عراق به شام می‌رفت، یزید از شهر بیرون آمد، در گذرگاه جیرون بچه‌ها و زنان اسیر را دید که با سرهای بر نوک نی به آنجا رسیدند، در همین هنگام صدای کلااغی بلند شد و یزید چنین سرود:

لَمَّا بَدَأْتُ تِلْكَ الْحَمُولُ وَ أَشْرَقَتْ * * * تِلْكَ الشَّمُوسُ عَلَى رَبِّي جِرَوْنِ

نَعْبُ الْغَرَابِ، فَقُلْتُ: قُلْ، أَوْلَا تَكُلْ؟*** فَقَدْ إِقْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دُيُونِي.^۱

یعنی او حسین علی‌الله‌را در برابر انتقام کشتگانی که پیامبر ﷺ از آنها در روز بدرو؛ مثل جدش، عتبه و دایی‌اش، فرزند عتبه و دیگران، کشته است. روشن است که گفتن این سخن، کفر صریح محسوب می‌شود؛ پس اگر چنین سخنی گفته باشد، در حقیقت به پیامبر ﷺ کفر ورزیده است. نظیر این سخن یزید، تمسمک وی به شعر عبدالله زبعه است که قبل از مسلمان شدن سروده بود: «لیت اشیاخی بیدر....»^۲

مرحوم آلوسی نظر خود را درباره جواز لعن یزید این گونه به پایان می‌رساند: «و نظر من، جایز بودن لعن امثال یزید به صورت معین و با ذکر نام است، گرچه نمی‌توان مانندی برای وی در میان فاسقان، تصور نمود... و همین طور، برای ابن زیاد، ابن سعد و عده دیگر؛ پس لعنت خدا بر همه آنان و بر انصار و یاری کنندگان آنها و بر پیروان آنها و بر تمام کسانی که به آنها تمایل دارند، تا روزی که اشکی برای حسین علی‌الله می‌ریزد!».^۳

با توجه به مطالب فوق، گرچه مکتب اهل‌البیت و مکتب پیروان صحابه در برخی از موارد، مخصوصاً در خلافت بعد از پیامبر ﷺ با هم اختلاف نظر دارند؛ اما در مسائل این چنینی، هیچ اختلافی بین این دو دیدگاه مشاهده نمی‌شود. ما جواب

۱ - آن هنگام که آن کاروان پدیدار شد و آن خورشیدها بر بالای تپه‌های جیرون درخشیدند، کlag بانگ زد. پس به وی گفتم: می‌خواهی بانگ بزن و می‌خواهی نزن، که من دیون خود را از این پیامبر باز پس گرفتم.

۲ - آلوسی، همان.

۳ - آلوسی، همان.

این پرسش را که آیا شیخ ابن‌تیمیه از نظریه اهل سنت پیروی می‌کند یا وی دارای تفکر و مذهب اموی و از معتقدان و پیروان خاندان بنی‌امیه است، به خواننده محترم واگذار می‌کنیم.

البته باید به این نکته، نیز اشاره کنیم: چنانکه ابن‌تیمیه پیرو مکتب صحابه و اهل سنت نیست، این نسبت نیز که وی را از سلفیه می‌دانند، درست نیست؛ زیرا - آنگونه که در جای خود بحث شده است - سلفیه به پیروان صحابه اطلاق می‌شود؛ در حالی که ابن‌تیمیه، روش و نگاه خاص خودش را در برداشت از متون دینی دارد و - به نظر ما - از سلفیه و اهل سنت محسوب نمی‌شود. شاید به همین دلیل است که ابن‌حجر درباره وی می‌نویسد: «مردم درباره وی به چند گروه تقسیم شده‌اند: عده‌ای او را منتبه به مجسمه می‌کنند.....، برخی او را به بی‌دینی نسبت می-دهند... و بعضی، نیز نسبت نفاق و دورویی به او می‌دهند.»^۱

۳- بازنگری بر باورهای ابن‌تیمیه در مورد یزید بن معاویه

الف - اسلام یزید، عدم جواز لعن آن و نامشروع بودن قیام امام حسین علیه السلام از جمله مسائلی که ابن‌تیمیه و پیروانش مطرح می‌کنند و سعی در جا انداختن آن دارند، مشروعیت بخشی و توجیه دینی برای شخص یزید و حکومت اوست. او از این مسئله، دو هدف را دنبال می‌کنند:

الف - قیام امام حسین علیه السلام، خروج علیه خلافت مشروع اسلامی و ولی‌زمان بوده است؛

۱ - ابن‌حجر عسقلانی، الدرر الكامنة فی اعيان المأه الثامنة، ج ۱۵، ص ۹۲، بيروت، دارالكتب العلمية.

ب- یزید، از جمله صحابه و یک انسان مؤمن و مسلمان است؛ بنابراین، نباید لعن شود.

جالب اینجاست که وی مدعای خویش را به اهل سنت، منتب می‌کند. ابن تیمیه معتقد است که او لاً، اسلام معاویه، یزید، فرمانروایان بنی‌امیه و بنی عباس، اسلام حقیقی و ایشان، اهل نماز، روزه و جهاد بوده‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

«... بَلْ تَوَاتَرَ إِسْلَامُ مُعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ وَخُلَفَاءِ بَنِي أُمَّيَّةِ وَبَنِي الْعَبَاسِ وَصَالَاتُهُمْ وَصِيَامُهُمْ وَجِهَادُهُمْ لِلْكُفَّارِ...». ^۱ «... اسلام معاویه و یزید و خلفاء بنی‌امیه و بنی عباس و نماز خواندن‌شان و روزه گرفتن‌شان و جهادشان با کفار به تواتر ثابت شده است.» پس، اینها اهل نماز، روزه و جهاد با کفار بوده‌اند و اگر کسی نسبت به هر یکی از آنها ادعای نفاق کند، ابن تیمیه می‌تواند همان ادعا را درباره علی ^{علیهم السلام} مطرح نماید؛ زیرا از منظر او، چنانکه قبلًا بیان شد، اسلام معاویه، یزید و خلفای بنی‌امیه و بنی عباس با اسلام علی ^{علیهم السلام} یکسان است! ^۲

ثانیاً، ادعا می‌کند که به اعتقاد اهل سنت خلافت یزید مشروع بوده است:

«إِنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّهُ كَانَ مَلِكُ جُمُهُورِ الْمُسْلِمِينَ وَخَلِيقُهُمْ فِي زَمَانِهِ؛ كَمَا كَانَ أَمْثَالُهُ مِنْ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَّيَّةِ وَبَنِي عَبَّاسٍ؛ فَهَذَا أَمْرٌ مَعْلُومٌ لِكُلِّ وَاحِدٍ، وَمَنْ نَازَعَ فِي هَذَا كَانَ مُكَابِرًا، أَنَّ يَزِيدَ بُوِيعَ بَعْدَ مَوْتِ أَيِّهِ مُعَاوِيَةَ وَصَارَ مُتَوَلِّاً عَلَى أَهْلِ الشَّامِ وَ

۱ - ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۲، ص ۶۲.

۲ - ر.ک: همان، ص ۶۳.

مِصْرَ وَ عَرَاقِ وَ خُرَاسَانَ وَ غَيْرِ ذلِكَ مِنْ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ.^۱ «آنها اعتقاد دارند که یزید پادشاه اکثر مسلمین بوده است و خلیفه زمانش بوده است چنان که سایر خلفاء بنی امية و بنی العباس چنین بوده اند و این مطلب برای همه معلوم است و هر کس که در این سخن بحث کند مکابره [ادعای بدون دلیل] کرده است که با یزید بعد از مرگ پدرش - معاویه - بیعت شد و او متولی اهل شام و مصر و عراق و خراسان و سایر بلاد مسلمین گردید.»

ثالثاً، قیام امام حسین علیهم السلام، خروج بر ولی امر و خلاف مصلحت مسلمانان بوده است.

وی می‌نویسد: «وَالْحَسَيْنُ أَسْتَشْهَدَ يَوْمَ عَاشُورَاءِ سَنَةِ ۶۱، وَهِيَ أَوَّلُ سَنَةٍ مُلْكِ يَزِيدٍ وَالْحُسَيْنُ أَسْتَشْهِدَ قَبْلَ أَنْ يَتَوَلََّى عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْبِلَادِ.»^۲ «حسین شهید شد در سال ۶۱ و این سال اولین سال حکومت یزید بود و حسین شهید شد قبل از این که یزید بر شهرها حکومت کند.»

هدف ابن تیمیه از بیان این عبارت، بیان این نکته است که کسی حق ندارد بر ولی امر مسلمانان با شمشیر خروج نماید و گرن، با مرگ جاهلی از دنیا می‌رود. این، مطلبی است در روایت معروف آمده و ابن تیمیه با استناد به آن، واقعه حرّه را توجیه می‌کند. مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری در صحیح خود، روایت را این گونه نقل می‌کند: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ لِقَيْ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ، وَ مَنْ

۱ - همان، ج ۴، ص ۵۲۲.

۲ - همان.

ماتَ وَلَيْسَ فِي عُنْقِهِ بَيْعَةٌ ماتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً». «هر کس اطاعت نکند روز قیامت خداوند را ملاقات میکند در حالی که حجتی ندارد و هر کس بمیرد و بیعتی در گردن او نباشد با مرگ جاهلی از دنیا رفته است».

بر اساس این روایت، چون اهل حره از طاعت امیر وقت؛ یعنی یزید، سرباز زده بودند، کشтар آنان توسط یزید اشکال ندارد.^۱

مفهوم استناد به این حدیث این است که قیام امام حسین علیه السلام با شمشیر بر ضد یزید جایز نبوده است. ابن تیمیه در این مورد، به مسائلی استناد می‌کنند (اگر چه تصریح به بطلان قیام نمی‌کنند که نتیجه آن عدم مشروعتی قیام هست)؛ مثلاً پیامبر بر اطاعت از خلیفه و حکام مسلمان دستور داده است؛ هر چند حکومت جور باشد و اینکه همه خیر خواهان امام را از قیام منع کردند؛ در حالی که قصد ایشان، طلب خیر برای اسلام و مسلمانان و خود امام بوده است و اینکه در قیام ایشان، هیچ مصلحتی و خیری نبوده با اینکه موجب فزومنی شر در جامعه اسلامی شد.^۲ پس قیام امام بر اساس فرمایش پیامبر، چون سبب تفرق در جامعه اسلامی گردید؛ بنابراین، قتل امام طبق حکم رسول الله علیه السلام است.^۳

نقد و بررسی

این سخن درحالی است که اولاً، چهره یزید در تاریخ اسلام و در مدرسه

۱ - ابن تیمیه، همان، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲ - همان، ج ۴، ص ۵۳۰.

۳ - ابوبکر باقلانی، العواصم من القواسم، ص ۱۳۷.

صحابه روشن‌تر از آفتاب خود را نشان می‌دهد و خود بر مضحك بودن این توجیهات شهادت می‌دهد.

ثانیا، سخن ابن‌تیمیه با تصريحات و شواهدی از منابع معتبر و نظریه شخصیت‌های مکتب اهل سنت، سازگاری ندارد.

۱- علامه آل‌وسی: «جماعتی از علماء؛ نظیر ابن جوزی و قاضی ابویعلی، به کفر یزید یقین دارند و تصريح به لعن او نموده‌اند... به گمان قوی من، اساساً یزید ایمان به رسالت نبی اکرم ﷺ نداشته است. شاهد براین مدعای مجموعه افعال یزید است؛ نظیر آنچه با آل الله و حرم رسول خدا ﷺ انجام داد و هتك حرمت مسجد النبی و بیت الله حرام و دیگر افعال او. مسئله رضایت او به کشتن امام حسین علیه السلام و چگونگی رفتار او با اهل‌البیت و ارتکاب کبائر گوناگون دیگر نیز از آن جمله است.^۱

بر فرض بپذیریم که او مسلمان بوده؛ اما وی مرتكب کبائری شده است که زبان از بیان آن عاجز است؛ بنابراین به نظر بندۀ این ملعون به صورت یقینی، جائز‌اللعن هست؛ او فردی است که در فسق، مثل و نظیری ندارد.^۲

۲- ابن جوزی در کتاب «السر المصنون»، می‌نویسد: «كسانی که می‌گویند یزید در مسیر صواب بوده و امام حسین علیه السلام در قیام علیه او خطأ کرده است، سنی نیستند؛ بلکه به دروغ خود را به اهل سنت منتب می‌کند. کسانی که تاریخ را مطالعه کنند، در خواهند یافت که مسئله بیعت یزید، چگونه بوده است؛ بیعتی

۱- آل‌وسی همان، ج ۱۴، ص ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷.

۲- همان، ص ۱۱۷.

همراه با اجبار بوده است. برفرض اگر این بیعت را صحیح بدانیم؛ اما اعمالی که بعداً از او سر زد، قطعاً این بیعت را فسخ کرده است.»^۱

- علامه تفتازانی، نیز می‌نویسد: «یزید، کسی است که درباره او و ایمانش، اصلاً نباید فکر کرد».^۲

ثالثاً، جواز لعن یزید، کاملاً روشن است و شخصیت‌های زیر، بدان تصریح نموده‌اند:

۱- امام احمد حنبل در پاسخ به فرزندش عبد الله؛ ۲- علامه آلوسی؛ ۳- ابن جوزی؛ ۴- قاضی ابویعلی؛ ۵- جلال الدین سیوطی؛ ۶- شیخ الاسلام بلقینی. آلوسی می‌نویسد: «احدی در جواز لعن یزید و اتباع و انصار او مخالف نیست؛ جز ابن عربی و موافقانش که ظاهر عبارت شان، عدم جواز هست».^۳

ب- تبرئه یزید و بی اساس بودن حوادث و وقایع پس از عاشورا

مطلوب بعدی که ابن‌تیمیه در ارتباط با مشروعیت خلافت یزید مطرح کرده این است که یزید، در واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام دخالتی نداشته است و جریانات بعد از عاشورا (اسارت اهل بیت و انتقال رأس مطهر ابا عبدالله علیه السلام) به شام، از اساس دروغ است.

ابن‌تیمیه، معتقد است که:

۱- یزید راضی به قتل امام حسین علیه السلام نبوده است؛ بلکه خواستار تکریم امام

۱ - همان، ص ۱۱۰.

۲ - همان، ص ۱۰۹.

۳ - همان؛ ص ۱۰۹ و ۱۱۷.

بوده و هنگامی که از قضیه شهادت مطلع شده، بر او و خاندانش بسیار گران آمده، بر حسین علیه السلام گریه نمود و ابن زیاد را مورد لعن و نکوهش قرار داد. «وَالَّذِي نَقَلَهُ
غَيْرُ وَاحِدٍ: أَنَّ يَزِيدَ لَمْ يَأْمُرْ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلِلَلَّهُوَلَا كَانَ لَهُ غَرَضٌ فِي ذَلِكَ، بِلْ كَانَ
يَخْتَارُ أَنْ يُكْرِمَهُ وَيُعَظِّمَهُ... وَ أَنَّ خَبَرَ قَتْلِهِ لَمَّا بَلَغَ يَزِيدَ وَ أَهْلَهُ، سَاءَهُمْ ذَلِكَ وَ بَكَوْ
عَلَى قَتْلِهِ وَ قَالَ يَزِيدُ: لَعْنَ اللَّهِ أَبْنَ مَرْجَانَةَ.»^۱ «آنچه را که عده ای نقل کرده اند
آن است که یزید به کشتن حسین علیه السلام دستور نداد حتی قصد کشتن را نداشت
بلکه می خواست که حسین را اکرام نموده و بزرگش دارد،... زمانی که خبر کشته
شدن حسین به یزید و خانواده اش رسید از کشته شدن او ناراحت شدند و بر
شهادتش گریستند و یزید گفت: خدا پسر مرجانه را العنت کند».

-۲- انتقال رأس مبارک به شام و جریان چوب و دندان های حضرت، سندش
مجھول و اثبات نشده است. آنچه واقع شده و تاریخ گواهی می دهد در عراق
(کوفه) بوده، نه در شام.

«وَقَدْ رُوِيَ بِإِسْنَادٍ مَجْهُولٍ أَنَّ هَذَا كَانَ قُدَامَ يَزِيدَ، وَأَنَّ الرَّأْسَ حَمَلَ إِلَيْهِ، وَأَنَّهُ
هُوَ الَّذِي نَكَتَ عَلَى ثَنَايَاهُ وَهَذَا مَعَ أَنَّهُ لَمْ يُثْبَتْ، فَفِي الْحَدِيثِ مَا يَدْلُلُ عَلَى أَنَّهُ كِذْبٌ،
فَأَنَّ الَّذِينَ حَضَرُوا نُكِتُهُ بِالْقَضِيبِ مِنَ الصَّحَابَةِ لَمْ يَكُنُوا بِالشَّامِ وَأَنَّمَا كَانُوا
بِالْعَرَاقِ.»^۲ «با سندی مجھول روایت شده است که این کار در برابر یزید بوده
است و این که سر حسین نزد او برده شده است و او بر دندان های حسین کویید

۱- همان، ج ۴، ص ۵۵۷.

۲- همان.

و این مطلب اگر چه ثابت نیست - در همان حدیث مطلبی است که دلالت بر دروغ بودن این سخن میکند پس صحابه‌ای که در مجلس کوبیدن با چوب [بر لب‌های امام حسین] حاضر بودند در شام نبودند بلکه در عراق بوده اند».

-۳- مسئله اسارت اهل بیت علیهم السلام و گرداندن ایشان به شهرها تا شام، از ریشه دروغ است و ساخته و پرداخته دروغ پردازان و هواپرستان است؛ بلکه هیچ مسلمانی، احدی از بنی هاشم را به اسیری نبرده است:

«وَأَمَا مَا ذَكَرَهُ مِنْ سَبْئِيْ نِسَائِهِ وَالذَّرَارِيْ وَالدَّوَارَانِ بِهِمْ فِي الْبِلَادِ وَحَمَلَهُمْ عَلَى الْجِمَالِ بِغَيْرِ أَقْتَابٍ، فَهَذَا كِذْبٌ وَبَاطِلٌ، مَا سَبَّبَ الْمُسْلِمُونَ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، هَاشِمِيَّةَ قَطُّ وَلَا سَتَّحَلَّتْ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ بِلَمَّا كَفَرُوا سَبَّيْ بَنَى هَاشِمٍ قَطُّ. وَلَكِنَّ أَهْلَ الْهَوَى وَالْجَهَلِ يَكْذِبُونَ كَثِيرًا...»^۱ «و اما آنچه از اسارت زن‌ها و فرزندان امام حسین و گرداندن آنها در شهرها با شترهای بی جهاز نقل شده است دروغ و نادرست است، مسلمانان اسیر نمی‌شوند در حالی که حمد خدا را می‌کنند و بنی هاشم هرگز، و امت پیامبر ﷺ اسارت بنی هاشم را روان نمی‌دارند و لکن پیروان هوای نفس و جهل بسیار دروغ می‌گویند...».

نقد و بررسی

آنچه را که ابن‌تیمیه مطرح نموده است در کتابهای معتبر مدرسهٔ صحابه و توسط اعلام مدرسهٔ صحابه، به صراحة تکذیب شده است.

-۱- اگر او راضی به قتل امام حسین نبوده و محب امام حسین علیهم السلام و خواستار عظمت و اکرام حضرت بوده است، چرا در عبارات علمای مدرسهٔ اموی

تصریح شده که او بغض شدید به علی علیہ السلام و فرزندانش (حسین علیہ السلام) داشته و از مسئله شهادت ابا عبدالله، بسیار خوشحال شده است.

۲- جریان اسارت اهل بیت و انتقال آنان به شام و...، اگر از نظر ابن تیمیه کذب است و فقط ساخته و پرداخته کذایین (یعنی شیعیان) است، پس این همه تصویحات بزرگان مدرسهٔ صحابه را چه پاسخ می‌دهند؟

الف- علامه الوسی بغدادی می‌نویسد: «مصیبت و بلای بزرگ در دوران یزید، کاری است که با اهل بیت انجام داد و رضایت او به قتل حسین علیہ السلام و شادمانی و سرور او از این مسئله و اهانت او به اهل بیت آن حضرت که از جمله متواترات هست. نمی‌دانیم درباره یزید چه بگوییم، گمان نمی‌کنم که تردیدی باشد که او نسبت به علی و حسین علیهم السلام، شدیدترین بغض را داشته است، که با اخبار متواتره ثابت شده است، و جمیع آنچه که با حرم آل الله و رسول او انجام داده است دلیل بر عدم ایمان او به رسالت پیامبر اسلام صلوات اللہ علیہ وسلم است.»^۱

ب- جلال الدین سیوطی و ابن وردی در کتاب «الوافی با الوفیات»-

می‌نویسد:

«إِنَّ السَّيْئَى لَمَا وَرَدُوا مِنَ الْعَرَاقِ عَلَى يَزِيدَ، خَرَجَ وَلَقِى الْأَطْفَالَ وَ النِّسَاءَ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلَى وَالْحُسَيْنِ، وَالرُّؤُسَ عَلَى أَطْرَافِ الرَّمَاحِ وَقَدْ أَشْرَفُوا عَلَى ثَنِيَّةِ...».^۲
 «اسراً آن گاه که از عراق بر یزید وارد شدند یزید بیرون آمد و کودکان و زنان از ذریه علی و حسین را دید در حالی که سرها بر روی نیزه ها بود و بر زنان می

۱- الوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۱۰ و ۱۱۷.

۲- همان.

نگریستند».

ج- طبرانی در معجم کبیر ضمن روایتی به تفصیل و صریحاً به مسئله شهادت و اسارت اهل بیت به شام و اینکه یزید -علیه اللعنة- در حضور امام سجاد با چوب به لب و دندان حضرت ابا عبدالله عَلِيُّهِ الْكَفَلَةُ می‌زده است، پرداخته و بعد از ذکر روایت می‌گوید: «روایت، صحیح است».^۱

د- هیشمی در مجمع الزواید، همین روایت را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: «رواه الطبرانی و رجاله ثقات».^۲

ه- شهاب الدین حنبلی نیز می‌گوید:

«وَلَمَّا تَمَ قَتْلُهُ، حَمَلَ رَأْسَهُ وَحَرَمَ بَيْتِهِ وَزَيْنَ الْعَابِدِينَ مِنْهُمْ إِلَى دِمْشَقَ كَالسَّبَابِيَا، قاتَلَ اللَّهُ فَاعِلٌ ذَلِكَ وَآخْزَاهُ وَمَنْ أَمْرَ بِهِ أُوْ رَضِيهِ». ^۳ زمانی که حسین کشته شد سر حسین و اهل بیتش که زین العابدین عَلِيُّهِ الْكَفَلَةُ هم جزء انها بود مانند اسیران به طرف شام حمل شد انجام دهنند این کار را خداوند بکشد و خوار کند و هر کس که به این کار امر کرده بود یا راضی بود».

و- ذهبی در سیر اعلام النبلاء، که خود از پیروان ابن‌تیمیه است در وصف یزید می‌نویسد:

۱- سلیمان بن احمد بن ایوب أبو القاسم الطبرانی، معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، حدیث ۲۸۰۶.

۲- نورالدین ابوبکر الهیشمی، مجمع الزواید، ج ۹، ص ۲۲۸، حدیث ۱۱۱۴۸.

۳- شهاب الدین ابی الفلاح ابن عماد الحنبلی الدمشقی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، اشرف علی تحقیقه و خرج احادیثه عبد القادر الارنؤوط حققه و علق علیه محمود الارنؤوط، دار ابن کثیر دمشق بیروت، ج ۱، ص ۲۷۵.

«كَانَ قَوِيًّا، شُجاعًا ذَا رَأْيٍ وَحَزْمٌ وَ... يَتَنَاهُ الْمُسْكِرَ وَيَفْعَلُ الْمُنْكِرَ أَفْتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَينِ، وَأَخْتَمَهَا بِوَاقِعَةِ الْحَرَّةِ...». «یزید قوی، شجاع، صاحب فکر و اراده بود شراب خوار و افعال منکر انجام میداد دولتش را با شهادت حسین شروع کرد و ختمش هم با واقعه حره بود».

با وجود این همه تصریحات، باز هم این تیمیه در صدد تبرئه یزید است.

ج- بدعت بودن گریه و تعزیه بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

از دیدگاه ابن تیمیه و پیروان او، گریه و عزاداری برای ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ، بدعت است؛ زیرا اولاً، ممکن است بگویند: چرا شیعیان به مسئله عزاداری امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ این همه اهمیت می‌دهند؛ در حالی که چنین اهمیتی را برای مصیبت رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حتی امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ قائل نیستند.^۱

ثانیاً، اصل این مسئله که جای سؤال دارد، چون نوعی بدعت و عدم رضایت و بیانگر ضعف انسانها در مقابل خواسته های الهی است؛ بلکه کار عبث و بیهوده‌ای است. چنانکه درباره حزن حضرت فاطمه عَلَيْهِ السَّلَامُ در فراق پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ، به آن استناد می‌کنند.^۲

نقد و بررسی

این شببه از جهاتی، مخدوش است. اولاً، عزاداری برای ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ، صرفاً

۱ - ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵۸۰.

۲ - منهاج السنة، ج ۸، ص ۴۶۰.

جنبه حزن و اندوه ندارد؛ اگر چه شایسته است همه انسانها تا پایان جهان در عزای حسین علیه السلام خون بگریند. بلکه مسئله اساسی در این مسئله جنبه تربیتی و احیای سنت و دین و معارف اسلامی می‌باشد.

ثانیاً، این مسئله نه تنها بدعت نیست؛ بلکه بر اساس آموزه و تعلیم پیامبر است و نمونه‌های آن در قرآن و تاریخ و نیز سیره پیامبر علیه السلام موجود است که به طور گذرا مرور می‌شود.

۱- قرآن کریم، گریه حضرت یعقوب پیامبر علیه السلام در فراق فرزندش یوسف^۱ اشک و اندوه فراوان او را ذکر می‌کند.

۲- گریه پیامبر علیه السلام در فراق فرزندش ابراهیم که در مصادر مدرسهٔ صحابه نیز بیان و به عنوان حدیث صحیح و معتبر ذکر شده است.^۲

۳- گریه پیامبر علیه السلام برای شدت مصایب حسین بن علی علیه السلام نیز در مصادر معتبر اهل سنت موجود است که فرشتگان در موارد متعدد، از شهادت امام حسین علیه السلام خبر داده اند.^۳

۱ - یوسف/۸۴

۲ - موسوعة الحديث، مسنند احمد بن حنبل، ج ۲۰، ص ۱۳۱۶، حدیث ۱۴ (به نقل از انس)، صحيح ابن حبان، ج ۷، ص ۱۶۲؛ مسنند ابویعلی، ص ۴۲.

۳ - احمد حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۹۶۵، حدیث ۱۲۵۷؛ احمد بن علی بن المثنی أبو یعلی الموصلى، مسنند ابویعلی؛ ج ۶، ص ۱۲۹، حدیث ۳۴۰۲؛ مسنند احمد حنبل؛ ج ۴۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ اسلام ذهبي؛ ص ۱۲۳؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۳، ص ۲۹؛ صحيح جامع الصغیر، ج ۳۷؛ سلسلة احاديث

۴- نحوه تعامل فرشتگان و رسول اکرم ﷺ با مسئله شهادت ابا عبدالله علیه السلام، بیانگر اهتمام خاص‌شان به خون حسین و تربیت کربلا می‌باشد. پیامبر به گونه‌ای عمل کرده که نسبت به هیچ یک از انبیاء و صحابهٔ خویش، عمل نکرده است.^۱

۵- گریهٔ صحابه (ام ایمن، ابوبکر و عمر...) در فراق پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت.

۶- گریهٔ امام علی علیه السلام در سرزمین کربلا.^۲

۷- رویاهای صادقانه که در هنگام شهادت ابا عبدالله علیه السلام، پیامبر اسلام ﷺ را با حالت حزن و اندوه نشان می‌داده است و نیز رفتن خون حسین علیه السلام به آسمانها، بیانگر شدت حزن و اندوه پیامبر ﷺ و عظمت خون ابا عبدالله می‌باشد.^۳

الصحيحة، البانى؛ ج ۲، ص ۳۹؛ صحيح ابن حبان؛ ج ۱۵، حدیث ۶۷۴۲؛ مجمع الزواید، ج ۹، حدیث ۱۵۱۱۱.

۱ - همان منابع.

۲ - محمد بن ماجة قزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۵، حدیث ۱۳۳۴.

۳ - أحمد بن علي بن المثنى أبو يعلى الموصلى، مسند ابو يعلى، ج ۱، ص ۲۹۸.

۴ - اسماعیل بن عمر بن كثير القرشی، البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵۷۲، تحقيق الدكتور عبد الله عبد المحسن التركی، دار عالم الكتب للطباعة والنشر (روایت ابن عباس)؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۲۶؛ فضائل الصحابة، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۵۰؛ أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل البوصیری، اتحاف الخیرة المهرة؛ ج ۹، ص ۳۱۸؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵۷۹ (ام سلمه)؛ مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۹۷۷.

- تأیید علمای مدرسهٔ صحابه بر فضیلت اشک ریختن در عزای ابا عبدالله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. «... فَلَعْنَةُ اللَّهِ - عَزُّ وَجَلُّ - عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَعَلَى أَنْصَارِهِمْ وَأَعْوَانِهِمْ وَشَيْعَتِهِمْ وَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ مَا دَمَعْتَ عَيْنَكَ عَلَى أَبْنَى عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».^۱

بنابراین، مسئله عزاداری بر امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، نه تنها بدعت نیست؛ بلکه مؤید قرآنی دارد و مطابق سنت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖهِ وَسَلَّمَ و صحابه هست؛ بلکه نوعی همراهی با رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖهِ وَسَلَّمَ است. اگر عمل مطابق با فعل رسول الله بدعت باشد، پس سنت چیست؟

ثالثاً، افزون بر آنچه بیان شد، عزاداری بر امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، کاملاً معقول و دارای آثارگوناگون و در جهت تکمیل انقلاب حسینی و هدف ابا عبدالله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌باشد. هدف این است که دین، معارف اهل بیت و انقلاب حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زنده بماند.

د- رویاهای صادقه درباره شهادت امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

در ارتباط به شهادت امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و عمق فاجعه و تأثیر ملکوتی واقعه عاشورا، از ناحیه صحابی معتبر و همسران پیامبر اسلام در زمان شهادت حضرت رؤیاهایی به وقوع پیوسته است. در این رویاهای صادقه، پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖهِ وَسَلَّمَ در حالت حزن و اندوه عظیم، غبار آلود و پریشان حال، درحالی که خون ابا عبدالله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میان شیشه‌ای در دست دارد، مشاهده می‌شود. حضرت می‌گوید: این خون حسین من است که مظلومانه به شهادت رسیده است، آن را تا

۱ - شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۱۷.

روز قیامت با خود خواهم داشت و به آسمان خواهم برد و ...

این حالت پیامبر ﷺ، بیانگر عمق خشم و نارضایتی رسول خدا را از مسیبان فاجعه عاشورا و نیز بیانگر عظمت و قداست خون شهدای کربلا و نهایت قساوت و پلیدی قاتلان و مسیبان فاجعه را نشان می‌دهد.

این روایاها در منابع متعدد مدرسهٔ صحابه به عنوان روایات صحیح ذکرشده است که به مواردی اشاره می‌شود:

۱- روایای ابن عباس: «قالَ الْأَمَامُ أَخْمَدُ، حَدَّثَنَا...، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَبَاسَ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ بِنِصْفِ النَّهَارِ أَشْغَثَ أَغْبَرَ، مَعَهُ قَارُوْرَةً فِيهَا دَمٌ. فَقُلْتُ: يَا أَبَيِ الْأَنْتَ وَأَمَّى يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا دَمُ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ، لَمْ أَزَّ الْتَّقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ. قَالَ عَمَّارُ: فَأَخْصَيْنَاهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ». ^۱

همین مضمون با اندک اختلاف درتعابیر، در منابع زیر آمده و در همهٔ منابع موافق شرط شیخین، تصحیح شده است: البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵۷۴؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۵۰، ۳۳۶؛ حدیث ۲۱۶۵؛ فضائل الصحابة احمد حنبل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۵۰؛ اتحاف الخيرة المهرة، ج ۹، ص ۳۱۸ و بسیاری از مصادر دیگر.

۲- روایای ام سلمه، همسر پیامبر اسلام ﷺ. سلمی روایت می‌کند که: «دَخَلَتْ عَلَى أُمَّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبَكُّرِي. فَقُلْتُ: مَا يُبَكِّيْكِ؟ فَقَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ عَلَى رَأْسِهِ وِلِحَيْتِهِ التَّرَابَ». فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شَهِدَ

۱- اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۵۷۳

الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ الْأَنْفَاسُ». ^۱ سلمی در ادامه روایت، حالت غشوه و بیهوش شدن ام سلمه را نقل می‌کند.

به هر حال، این رویاها، به اضافه آنچه از پیامبر در زمان حیات شان نسبت به شهادت ابا عبدالله بیان شده است، ضمن اینکه بر عظمت امام حسین علیهم السلام و حقانیت او دلالت دارد، به وضوح میزان خشم پیامبر علیهم السلام و نارضايتی و تنفر ایشان را از این صحابی نیز بیان می‌کند.

اشکال پیروان مدرسه اموی

ممکن است طرفداران بنی امية و پیروان ابن تیمیه بگویند: اینها همه رؤیا است و رؤیا، حجیت ندارد؛ لذا از این رویاها، نمی‌توان حقانیت حسین علیهم السلام و یا خشم و ناراحتی پیامبر و غصبشان را نسبت به عاملان حادثه عاشورا ثابت کرد، یا دلیلی بر انحراف و ستم کاری قاتلان ابا عبدالله دانست.

اگر چه برای ما حجیت رویاهای صادقه با قراین خارجی دیگر (مانند اینکه: امام حسین علیهم السلام فرزند رسول خداست، یزید حرام زاده شراب خوار هست و نیز سخنان پیامبر علیهم السلام و علی علیهم السلام درباره شهادت امام حسین علیهم السلام و ...) تأیید می‌شود و نیازی به استناد به روایات هم نیست؛ اما در مقام پاسخ به منتقدان باید گفت: اولاً، بحث ما در رویاهای صادقه هست، آن هم رویایی که از بزرگان صحابه درباره روایت پیامبر علیهم السلام نقل شده است؛ استناد به رویای صادقه در غیر احکام شرعی اگر با شرایط خاص خودش باشد، مانعی ندارد.

ثانیاً، درباره صحت رؤای اولیای الهی و پیامبر ﷺ با شرایط خاص خود، که در منابع اهل سنت تصریح و تأیید شده است، باید گفت: اگر کسی پیامبر ﷺ را به خوبی می‌شناسد و خود نیز اهل صدق و تقوی است، به ضمیمه اینکه در اینجا دخول شیطان نیز تصور ندارد، این رؤایا معتبر است.

۱- ابن حجر عسقلانی در باره خواب دیدن پیامبر ﷺ می‌گوید: «... وَ عَلَى ذَلِكَ فَتَّفَاوَاتُ رُؤْيَا مَنْ رَآهُ، فَمَنْ رَآهُ عَلَى هَيَّةِ الْكَامِلَةِ فَرُؤْيَاهُ الْحَقُّ الَّذِي لَا يَحْتَاجُ إِلَى تَغْبِيرٍ». ^۱... بنا بر آنچه گفتیم تفاوت می‌کند روایائی کسی که ببیند پیامبر را پس کس که پیامبر را بصورت تمام ببیند روایش حق است روایی که نیاز به تفسیر ندارد».

۲- عبد العزیز بن باز مفتی وهابی در پاسخ به این سؤال «بیشتر علماء معتقدند که ممکن است پیامبر ﷺ را با چهره حقیقی اش در خواب ببینیم و اینکه شیطان نمی‌تواند با چهره پیامبر ﷺ در خواب بباید، آیا این شرک نیست؟» می‌گوید: مسئله رؤایا، سخنی درست و جزء عقاید مسلمانان است و شرک نیست؛ زیرا از پیامبر ﷺ روایت داریم که: «هر کس مرا در خواب ببیند، مرا دیده است؛ چون شیطان به صورت من نمی‌تواند ظاهر شود». در صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد و مطابق این حدیث، پیامبر ﷺ در خواب، رؤیت می‌شود و هر کس او را به همان صورت معروف ببیند، او را دیده است

بعد، ادامه می‌دهد: «فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَتَمَثَّلُ فِي غَيْرِ صُورِتِهِ-

۱- احمد بن علی بن حجر العسقلانی، فتح الباری فی شرح صحيح البخاری، ج ۱۲، ص ۴۸۴.
(ناگفته نماند که وی خود، گرایش به منهج اموی دارد).

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - وَيُدَعَى أَنَّهُ الرَّسُولُ مِنْ أَجْلِ اِضْلَالِ النَّاسِ ... ثُمَّ لَيْسَ كُلُّ مَنْ أَدَعَى رُؤْيَاَتَهُ، يَكُونُ صَادِقًا، وَإِنَّمَا يَتَقَبَّلُ دَغْوَى ذَلِكَ مِنَ الْفَقَاتِ الْمَغْرُوفِينَ بِالصَّدَقِ وَالْأَسْتِقَامَةِ عَلَى شَرِيعَةِ اللَّهِ ...».^۱ «پس روایت دلالت می‌کند که شیطان گاهی به صورت غیر پیامبر ظاهر می‌شود و ادعی می‌کند که او پیامبر است به خاطر اینکه مردم را گمراه کند سپس هر که ادعای رویت را کند که راستگو نیست و فقط ادعای کسانی که ثقه و معروف به صدق و استقامت در شریعت اند پذیرفته می‌شود...».

شرایطی که وی بیان می‌کند، عبارت است: ۱- پیامبر را به همان صورت معروفه ببیند و بشناسد. ۲- اهل تقوی و صداقت باشد. ۳- شیطان به صورت پیامبر ﷺ نمی‌آید.

رؤیاهای مربوط به شهادت امام حسین علیهم السلام، این شرایط را به نحو کامل دارد:

۱- ابن عباس و ام سلمه و سایر صحابه که رؤیا از آنان نقل شده، جزء همراهان همیشگی پیامبر ﷺ بوده است. ۲- اینها در بین تمام مسلمانان به دیانت، امانت و صداقت شناخته می‌شوند. ۳- ویژگی مهم این است که این رؤیاهای مطابق حالاتی هست که از پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان نسبت به امام حسین علیهم السلام بارها دیده شده است.^۲

۱ - مجموع فتاوی و مقالات متنوعة، عبد العزيز بن عبد الله بن عبد الرحمن بن باز، التوحيد وما يلحق به، جمع وترتيب واشراف الدكتور محمد بن سعد الشويعر، حقوق الطبع محفوظة، رئاسة ادارة البحوث العلمية والافتاء، الادارة العامة لمراجعة المطبوعات الدينية الرياض المملكة العربية السعودية، دار اصداء المجتمع في المجلد الثاني التوحيد وما يلحق به، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲ - فضائل الصحابة، احمد حنبل، ج ۲، ص ۹۶۵.

خلاصه:

دیدگاه مکتب اموی به قیام امام حسین علیه السلام کینه توزانه بوده و قیام حسینی را به پیروان خویش یک قیام مسلحانه و شورش علیه حکومت اسلامی و خلافت مشروع یزید معرفی می‌کند، ابن تیمیه که سخنگوی مکتب اموی است، جنایات یزید را انکار نموده و شیعیان را متهم به ارتکاب این جنایت می‌کند و حتی بسیار شرمی را به جایی می‌رساند که خون عمر بن سعد فرمانده لشکر یزید را که دستور قتل امام حسین علیه السلام را داده بود با ارزش‌تر از خون امام حسین علیه السلام می‌داند و هر نوع لعن و بسی احترامی به یزید را نامشروع جلوه می‌دهد.

اما در مقابل این دیدگاه علماء مدرسهٔ صحابه حکومت یزید را حکومتی نامشروع دانسته و لعنت بر او و عمال و پیروانش را تا روز قیامت جایز می‌دانند. و برای ارزشمند بودن خون امام حسین علیه السلام روایاتی را با اسناد صحیح نقل کرده‌اند.

فهرست منابع

- ١- القرآن الكريم.
- ٢- نهج البلاغة.
- ٣- آلوسى، شهاب الدين محمود، تفسير روح المعانى، محقق، محمد حسين عرب، دار الفكر للطباعة و النشر والتوزيع.
- ٤- ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، دار احياء الكتب العلمية، ١٣٨٧.
- ٥- ابن تيمية الحرانى، أحمد بن عبد الحليم، منهاج السنة، مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ .
- ٦- .تحقيق: محمد رشاد سالم، المملكة العربية السعودية، وزارة التعليم العالى جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
- ٧- تحقيق: محمد رشاد سالم، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١١هـ.
- ٨- الصارم المسلول على شاتم الرسول، دار ابن حزم - بيروت
- ٩- ابن حبان، على بن بلبان الفارسي، صحيح ابن حبان، محقق، شعيب الارنؤوط، مؤسسة الرسالة، ط ٢، س ١٤١٤ق.
- ١٠- ابن حجر الهيثمى، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، تحقيق: كامل محمد الخراط مؤسسة الرسالة.

- ١١- ابن حجر العسقلاني، أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلاني، المتوفى ٨٥٢هـ، تهذيب التهذيب، باعتماء إبراهيم الزبيق، عادل مرشد، مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، دمشق، سوريا.
- ١٢- _____ فتح الباري، منشورات محمد على بيضون دار الكتب العلمية، بيروت ط٣، سـ١٤٢١.
- ١٣- _____ الدرر الكامنة في أعيان المئة الثامنة، ضبطه وصححه الشيخ عبد الوارث محمد على، منشورات محمد على بيضون، دار الكتب العلمية بيروت لبنان.
- ١٤- _____ هدى الساري مقدمة فتح الباري، منشورات محمد على بيضون، دار الكتب العلمية، الطبعة الثالثة، سنة ١٤٠١هـ.
- ١٥- _____ تقرير التهذيب، تقديم: بكر بن عبدالله، دار العاصمة، ١٤٢٣هـ.
- ١٦- _____ لسان الميزان، اعتمى به الشيخ العلامة عبد الفتاح أبو غدة، اعتمى بإخراجه سلمان عبد الفتاح أو غدة، دار البشائر الإسلامية.
- ١٧- ابن حنبل، احمد مسند الإمام احمد، المتوفى ٢٤١ من الهجرة ، الموسوعة الحديثية حق وخرج احاديشه وعلق عليه شعيب الارنو ووط، محمد نعيم العرقسوسي، إبراهيم الزبيق، محمد انس، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية (١٤٢٩) من الهجرة).

- ۱۸- فضائل الصحابة، حققه وخرج احادیثه وصی الله بن محمد عباس الاستاذ المشارک بجامعة أم القری بمکة المكرمة، دار ابن الجوزی، الطبعة الثالثة جميع الحقوق محفوظة لدار ابن الجوزی الطبعة الثالثة (۱۴۲۶ من الهجرة).
- ۱۹- ابن رجب الحنبلي، المتوفى سنة ۷۹۵ من الهجرة) الفرق بين النصيحة والتعییر، حققه وخرج أحادیثه وعلق عليه نجم عبد الرحمن خلف، فی هذا الكتاب دار المأمون للتراث الطبعة الثالثة سنة (۱۴۰۵ من الهجرة) مزیدة ومنقحة.
- ۲۰- ابن عبدالبر، محمد ، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بيروت، دارالجیل.
- ۲۱- ابن عبد ربہ الأندلسی، احمد بن محمد، العقد الفرید، تحقيق: الدكتور عبد المجید الترھینی، دار الكتب العلمية، بيروت لبنان.
- ۲۲- ابن عدی الجرجانی، عبدالله ، الكامل فی ضعفاء الرجال، الطبعة الثالثة، الجزء الثاني، دار الفكر.
- ۲۳- ابن عمار الحنبلي الدمشقی، شهاب الدين ابی الفلاح ، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، اشرف على تحقیقه وخرج احادیثه عبد القادر الارنؤوط حققه وعلق عليه محمود الارنؤوط، دار ابن کثیر دمشق بيروت.
- ۲۴- ابن کثیر القرشی، اسماعیل بن عمر ، البداية والنهاية، تحقيق: الدكتور عبد الله عبد المحسن التركی، دار عالم الكتب للطباعة والنشر.
- ۲۵- ابو داود سجستانی، سلیمان بن الأشعث بن إسحاق، سنن ابی داود، تحقيق: محمدناصرالدین الالبانی، بیت الافکار.

- ٢٦- أبو زهرة، محمد ، الإمام الصادق حياته وعصره آراؤه وفقهه دار الفكر العربي.
- ٢٧- أبو يعلى الموصلى، احمد بن على بن المثنى التميمي المتوفى سنة (٣٠٧) من الهجرة) مسند ابى يعلى، حقيقه وخرج احاديشه حسين سليم اسد، مكتبة الرشد ناشرون، دار المأمون للتراث، الطبعة الاولى سنة (١٤٣٠) من الهجرة).
- ٢٨- ابى بكر بن العربى المالكى المتوفى سنة (٥٤٣) من الهجرة)، العواصم من القواسم فى تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبى، دار الجيل بيروت، حقيقه وعلق حواشيه العلامة الشيخ محب الدين الخطيب، خرج احاديشه وعلق عليه الاستاذ محمود مهدى الاستانبولى، وثقه وزاد فى تحقيقه والتعليق عليه المكتب السلفى لتحقيق التراث باشراف الدكتور محمد جميل غازى، دار الجيل بيروت، الطبعة الثالثة سنة (١٤١٤).
- ٢٩- الالباني، محمد ناصر الدين، صحيح الادب المفرد للبخارى، دارالديس، مملكة العربية السعودية، ١٤٢٨.
- ٣٠- سلسلة الاحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها.
- ٣١- صحيح سنن ابن ماجة، رياض، مكتبة المعارف.
- ٣٢- صحيح الجامع الصغير، الطبعة المجددة والمزيدة والمنقحة، أشرف على طبعه زهير الشاويش، المجلد الأول، المكتب الإسلامى.
- ٣٣- البخارى ، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى ، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١.

- ٣٤- صحيح البخاری، تحقيق: مصطفی دیب البغ، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الثالثة ، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.
- ٣٥- البوصیری، أحمد بن أبي بکر بن إسماعیل، إتحاف الخیرة المهرة، مکتبة الرشد الریاض.
- ٣٦- بن باز، عبد العزیز بن عبد الله بن عبد الرحمن، مجموع فتاوی ومقالات متنوعة، التوحید وما يلحق به، جمع وترتیب واسراف الدكتور محمد بن سعد الشویعر، رئاسة ادارة البحوث العلمية والافتاء، الادارة العامة لمراجعة المطبوعات الدينية الریاض المملکة العربية السعودية، دار اصداء المجتمع.
- ٣٧- الترمذی، محمد بن عیسی، صحيح سنن الترمذی. بتصحیح الالبانی، مکتبة المعارف للنشر والتوزیع، ریاض ۱۴۲۲.
- ٣٨- سنن الترمذی، تحقيق: شعیب الارنؤوط، سعید اللحام، دمشق، دار الرسالة العالمية، ۱۴۳۰.
- ٣٩- التلیدی، أبي الفتوح عبد الله بن عبد القادر ، الأنوار الباهرة بفضائل أهل البيت النبوی والذریة الطاهرة، مکتبة الإمام الشافعی، دار ابن حزم، الطبعة الأولى سنة ۱۴۱۷ هـ
- ٤٠- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله(المتوفی : ۴۰۵ هـ)، المستدرک على الصحيحین، وفي ذیله تلخیص المستدرک الإمام الذهبی، دار الفکر.
- ٤١- حمیری، علی بن محمد ، جزء علی بن محمد حمیری، ریاض، مکتبة الرشد،

١٤١٨

- ٤٢- الدارقطنى، على بن عمر بن أحمد بن دينار البغدادى، علل الدارقطنى.
- ٤٣- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ، المتوفى سنة ٧٤٨هـ سير أعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، الطبعة السابعة، سنة ١٤١٠هـ حققه وخرج أحاديسه وعلق عليه شعيب الأرنؤوط محمد نعيم العرقوس، مؤسسة الرسالة.
- ٤٤- الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، تحقيق: فريد عبدالعزيز الجندي، قاهره، دار الحديث.
- ٤٥- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، حقق هذا الجزء محمد رضوان عرقوسى، الرسالة العالمية.
- ٤٦- تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام، حوادث ووفيات، تحقيق: الدكتور عمر عبد السلام تدمري، الناشر دار الكتاب العربي.
- ٤٧- السندي، أبو الحسن الحنفي المعروف بالسندي، المتوفى سنة ١١٣٨هـ، شرح سنن ابن ماجة، تحقيق: خليل مأمون شيخة، دار المعرفة، بيروت، لبنان، الطبعة الثالثة ١٤٢٠هـ
- ٤٨- السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر، تاريخ الخلفاء، تحقيق: محمد محبى الدين عبد الحميد، المكتبة العصرية، صيدا، بيروت.
- ٤٩- الجامع الصغير، تحقيق: حمدى الدمرداش محمد، مكتبة دار نزار مصطفى الباز.

- ۵۰- الطبری، أبو جعفر، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تاریخ الامم والملوک،
المتوفی سنة ۳۱۰هـ تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم.
- ۵۱- الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن أيوب، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی بن
عبدالمجید السلفی، مکتبة العلوم والحكم - الموصل، الطبعة الثانية ، ۱۴۰۴ -
۱۹۸۳.
- ۵۲- الطحاوی، احمد بن سلامة، شرح مشکل الاثار، محقق شعیب
الارنؤوط، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۵ق.
- ۵۳- العلایلی، عبدالله، الامام الحسین، بیروت، دارالمکتب التربیة.
- ۵۴- العینی الحنفی، بدرالدین، عمدة القاری شرح صحيح البخاری، بیروت، دار
احیاء التراث.
- ۵۵- محمود السيد صبیح - السيد الشریف، أخطاء ابن تیمیة فی حق رسول الله
صلی الله علیه وسلم وأهل بيته، إعداد وتألیف ، منتدى الصوفیة.(غیر مطبوع).
- ۵۶- المزی، یوسف بن زکی ، المتوفی ۷۴۲هـ تهذیب الکمال فی أسماء
الرجال، حققه وضبط نصه وعلق علیه الدكتور بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة.
- ۵۷- المناوی، محمد عبد الرؤوف، فیض القدیر شرح الشرح الجامع الصغیر من
أحادیث البشیر النذیر، ضبطه وصححه أحمد عبد السلام، المجلد الثالث، منشورات
محمد علی بیضون لنشر کتب السنة والجماعۃ - الكتاب مرتبط بالسنة والجماعۃ -
دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۱۴۲۲هـ

- ٥٨- النسائي، أحمد بن شعيب، خصائص أمير المؤمنين على بن أبي طالب،
لإمام الحافظ النسائي، تحقيق: الدانى بن منير آل زهوى، المكتبة العصرية، صيدا،
بيروت.
- ٥٩- النيشابوري، أبي الحسين مسلم بن الحاج القشيري، المتوفى ٢٦١ هـ ،
صحيق مسلم، حقه وخرج أحاديثه وعلق عليه الشيخ مسلم بن محمود عثمان
السلفي الأثرى، قدم له وقرضه الأستاذ الدكتور محمد مصطفى الزحيلي، دار الخير.
- ٦٠- _____ بيروت دار احياء التراث العربى تعليق محمد فواد عبدالباقي.
- ٦١- _____ رياض، بيت الافكار الدولى.
- ٦٢- الوداعى، مقبل بن هادى، الصحيح المسند، صنعاء، دارالافق.
- ٦٣- الهيثمى، نورالدين على بن ابى بكر ، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحقيق:
محمد عبدالقادر احمد عطا؛ منشورات محمد على بيضون، لنشر الكتب السنة و
الجامعة.

و هابیت با فعالیت پر حجم و با پشتونه منابع مالی
برخی کشورهای نفت خیز در جامعه اسلامی، بیشترین
ضربه را به اسلام ناب در قرن حاضر وارد نموده است.
آبשخور این فکر، مبانی مدرسهٔ اموی در صدر اسلام
می‌باشد، این مدرسهٔ یک جریان انحرافی در برابر
مکتب اهل بیت علیهم السلام مدرسهٔ صحابه است؛ اساس و
بنیان این اندیشه، بر بعض و دشمنی خاندان پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم
بویژه حضرت علی صلوات الله علیہ و آله و سلم بنا شده است.



مرکز ترجمه و نشر اسناد
دینی
و ادبی
دانشگاه
قم

مراکز پخش:

مشهد، خیابان دانش، دانش شرقی، بین دانش شرقی ۱۵ و ۱۷
مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلوات الله علیہ و آله و سلم، تلفن ۰۵۱۱-۸۵۴۲۰۵۹
قم، خیابان حجتیه، مقابل مدرسه حجتیه،
فروشگاه مرکزی بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلوات الله علیہ و آله و سلم
تلفن: ۰۵۱۷-۷۷۲۰۵۱۷